



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

اقامه احکام

پایگاه اعتقادات حکومتی و

تعیین جایگاه حج ابراهیمی در آن

جلسه ۱ تا ۱۰

سرپرست پژوهش: حجه الاسلام والمسلمین صدوق

حسینیه اندیشه

آبان ۱۳۸۴

فهرست:

جلسه اول.....	۵
جلسه دوم.....	۱۵
جلسه سوم.....	۳۵
جلسه چهارم.....	۵۱
جلسه پنجم.....	۶۳
جلسه ششم.....	۷۱
جلسه هفتم.....	۸۵
جلسه نهم.....	۱۱۵
جلسه دهم.....	۱۳۳

بسمه تعالی

جلسه اول

سند ملّی حج پیاده: علی کرم زاده ویراست: یزدانی تاریخ: ۱۳۸۴/۸/۲۴

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: آیا از این موضع وارد بحث شویم یا اینکه سؤال شما را جواب دهیم؟!

حجّت الاسلام زیبایی نژاد: شما فکر می کنید سؤال ما چیست؟

ج: شما دفعه‌ی اولتان است که به حج مشرف می شوید؟

س: بله، البته احکام منظورم نیست.

ج: البته در احکام، آقای فلاح زاده و دیگر آقایان هستند که می توان به آنها مراجعه نمود به دلیل اینکه فتاوی مقام

معظم رهبری را مسلط هستند و خودشان مقلد آقا هستند و اکثر افرادی هم که می آیند مقلد آقا هستند، تشتت

وجود نخواهد داشت. به هر حال از دو موضع می شود با این بحث برخورد کرد: یکی نیاز شخصی و فردی و

دیگری از موضع سند ملّی حج. البته در صورت اول خیلی سریع و فوری بصورت فهرست وار همان گونه که

با زائرها صحبت می کنیم بحث را مطرح خواهیم کرد. به نظر من اگر از موضع سند ملّی حج وارد شویم شما

به یک بحث خوب فرهنگستانی مسلط می شوید و می توانید از این بحث، جهت ارائه به آقای عرب و دیگران

استفاده نمایید.

بحثی که برای زائرها مطرح می کنیم این گونه است که یک حج ابراهیمی، یک حج سنتی و یک حج جهانگردی

متناظر با «ایمان، نفاق و کفر» تعریف می کنیم. تقریباً اگر در مباحث دفتر دقت کنید این مبنای سه در ضرورت،

همه جا مطرح می شود؛ مثلاً منطق انتزاعی، منطق مجموعه نگر، منطق تکاملی یا ولایت، تولّی و تصرف. در

حج نیز این گونه است.

ما باید در رابطه با حج ابراهیمی وارد شویم و به طور کامل و مبسوط آن را توضیح دهیم که جهت ارائه سند ملّی حج هم لازم است.

۱/۱- حج جهانگردی، حج مردم آخر الزمان (حج کنونی)

در رابطه با حج جهانگردی هم روایت داریم که حضرت پنجاه مورد درباره‌ی وضعیت اخلاقی و فرهنگی دوران قبل از ظهور به مسلمان و در روایت به ابن مسعود می‌فرمایند که یکی از این موارد هم این است که مردم در آخر الزمان برای گردش و تفریح به حج می‌روند.

۱/۲- حج سنتی، حج اهل سنت

حج سنتی را هم تعریف به حج اهل سنت می‌کنیم که انجام می‌دهند و البته قشر ضعیف بسیار کمّی از شیعه شامل این دسته می‌شوند.

۱/۳- حج ابراهیمی، حج امت حضرت رسول و حج مورد بحث در این مسیر از جلسات

حج ابراهیمی را هم مختص امت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم - می‌دانیم و اعتقاد هم داریم. از جهت مناسک تا حدّ پوخته تفقه شده و از لحاظ باطن آن هم که حضرت امام (ره) آمدند و گفتند حج بدون برائت نداریم و از احکام خاصه ولایت و حکومت است. و گر نه این که این حرف به صورت قاعده‌مند از مسیر علم اصول بیاید و در رساله‌ها شکل بگیرد نیست. یعنی به صورت وعظ و اندرز، که بعضی از آقایان و مراجع و یا کسانی در خود حج مثل آقای قرائتی و دیگر عزیزان بگویند وجود دارد. به همین دلیل است که ما می‌گوییم این به عنوان فرهنگ در شیعه هست. ولی اینکه از مسیر حجّیت و فرهنگ موجود حوزه در رساله آمده باشد شما چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنید. که مثلاً کسی بگوید همانطور که در عرفات وقوف دارید اگر در مراسم برائت شرکت نکنید حج شما درست نیست و فتوا به این امر دهد. فقط رهبری است که هر سال پیام می‌دهند و تشویق می‌کنند. که این یک سر فصل بحث است.

۲- ضرورت بررسی فلسفه حج به معنای رابط حج با سایر عبادات

سر فصل دیگری نیز در رابطه با خود حج و فلسفه حج می‌باشد. در این جا منظور ما علت جعل احکام نیست. بلکه آثار آن در زندگی مدنظر است. قطعاً اگر بخواهیم حج را بفهمیم نمی‌توانیم آن را از بقیه عبادات جدا کنیم. بلکه باید نسبت حج را به نماز، روزه، خمس، زکاه، امر به معروف، نهی از منکر، و بقیه عبادات بسنجیم. اگر بخواهیم فلسفه حج را بفهمیم باید معنی فلسفه عبادات را فهمید. خدای متعال عبادات را برای چه تشریع کردند و آثار پرورشی آن در ما چیست. علت تشریع به خودش بر می‌گردد.

۲/۱- امتناع دستیابی به فلسفه عبادات (حج) بدون بررسی فلسفه خلقت

و فلسفه عبادات را نیز نمی‌شود جواب داد، مگر اینکه فلسفه خلقت را جواب دهیم. چون اگر بحث رشد، تکامل و سعادت بشر در این دنیا و بقیه مسیرهای موجود در عالم و قبل از آن عالم ذر و بعد از آن عالم برزخ و بعد از آن هم حشر و صراط و حساب، در آن مسیری که دارد باید فلسفه خلقت را بیان کنیم.

پس دومین عنوان بحث ما این است که بحث حج را عمق دهیم تا به فلسفه خلقت برسیم.

۳- ضرورت بررسی ماه‌های سال (قمری) برای بررسی فلسفه حج در سیر پرورشی ایام سال.

و عنوان سوّم بحث این است که سال از محرم شروع می‌شود و به ذی الحجه ختم می‌شود. یعنی حج عبادتی است که در آخر سال انجام می‌شود. بعد هم که تمام می‌شود دوباره سال شروع می‌شود.

س: آیا واقعاً همینگونه بود آیا در زمان پیامبر، سال با ربیع الاول شروع می‌شده است؟ و آیا اهل سنت سال را برنگرداندند. آیا چون ربیع الاول، در ابتدا بوده، سال با ربیع الاول شروع نمی‌شده؟

ج: خیر چون اگر اوّل را حساب کنید جمادی الاول هم داریم. و مسأله سال قمری و سال شمسی سابقه از اول خلقت دارد. در بقیه ادیان هم بود.

س: سال شمسی که اعتباری است. بلکه قمری، حقیقی است.

ج: خیر بلکه هر دو حقیقی است.

س: الآن اعتباری و از یک زمان خاص شروع شده است.

ج: خیر بلکه هر دو پایگاهش به تکوین بر می‌گردد و تکوین هم از روز اول بوده است. چه هجری قمری باشد که به گردش ماه به دور زمین است و چه هجری شمسی که به گردش زمین به دور خورشید است. هر دو مطلب از اول خلقت بوده و در ادیان (نه بحث علم نجوم) هم موضوعیت داشته است. بخاطر اینکه عبادت موضوعیت داشته است.

در قرآن هم تصریح به این امر شده و روایات هم دلالت بر این می‌کنند. در دین اسلام فعلاً اوّل سال محرم است و آخر سال هم ذی الحجه است. پس حج آخر سال قرار گرفته است. پس ما می‌توانیم در سیر پرورشی سال، حج را مورد مطالعه قرار دهیم؛ مثلاً در هجری شمسی همان‌طور که می‌گوئیم با بهار شروع می‌شود و برنامه‌ریزی برای دنیای مردم را از بهار می‌بندیم و متناسب با فصول نحوه‌ی هزینه‌ی کردن، نحوه‌ی پرورش دادن نحوه‌ی برداشت کردن، خدمات دادن، و غیره از بهار شروع می‌شود و به اسفند ختم می‌گردد. همان‌گونه که الآن در برنامه‌ریزی کشور این‌گونه است. ما هم در برنامه عبادت باید سال را قمری قرار دهیم و ربط آن را در سیر پرورش از محرم تا ذی الحجه دقت کنیم. این هم یک سر فصل بحث است.

۴- ضرورت بررسی سن عبادت افراد و مراحل رشد انسان برای بررسی فلسفه‌ی حج

بحث دیگر اینکه وقتی می‌خواهیم سیر پرورش عباد امت‌ها را در سال مورد دقت قرار دهیم، این برای انسان در سن بلوغ مطرح می‌شود. چون می‌خواهیم عبادت را موضوع قرار دهیم و نمی‌خواهیم بحث بچه از زاد و ولد و دوره‌ی خردسالی تا تمیز و قبل از بلوغ را مطرح کنیم. اگر خواستیم این دوران را موضوع بحث قرار دهیم، برای پدر و مادر قرار می‌دهیم و در تقسیم‌بندی‌هایی که برای جامعه می‌کنیم، اینکه سرپرستی پدر و مادر چگونه باشد، آدم‌های بالغ را موضوع قرار می‌دهیم و بحث می‌کنیم.

لذا نقطه صفر ما در رابطه با انسان، نقطه‌ی صفر عبادتی است، و نقطه صفر عبادتی زمان بلوغ است؛ زمانی که قوه‌ی اختیار به آدم می‌دهند، زمانی که قوه زاد و ولد می‌دهند، اگر بگوئید چرا قبل از این و از هنگام نطفه انسان را مورد مطالعه قرار نمی‌دهید؟ می‌گوئیم چون این موضوع، تحت تصرف انسان‌های بالغ دیگر است. که چه طور نطفه باید بسته بسته شود و در دوران جنین مادر باید چگونه مراقبت کند، بعد که بدنیا می‌آید و تمام این مباحث‌ها مربوط به احکام پدر و مادر در سیر بلوغی خودشان می‌شود، وقتی ازدواج می‌کنند یکی سیرهایی را طی می‌کنند، در دوره‌ی هر زاد و ولدی چه احکامی را دارند.

پس این را حذف می‌کنیم و نقطه صفر عبادت افراد را نقطه‌ی بلوغ قرار می‌دهیم. این هم یک سر فصل بحث در اینجا به بند دوم ربط پیدا می‌کند که چگونه از محرم آغاز می‌شود و چگونه ختم می‌شود. چرا می‌گوئیم بلوغ؟ بخاطر اینکه وقتی که در حج یا در همه‌ی عبادات بحث می‌کنید بلوغ و خصوصیات که گفتیم موضوعیت دارد.

۵- ضرورت بررسی حکم استطاعت (مادی و معنوی) در حج

بحث بعدی ما، بحث استطاعت‌هاست. فلسفه‌ی استطاعت مادی و معنوی چیست. کسی می‌خواهد حج برود. عبادتی که بر ذمه‌اش است و از عهده‌اش برداشته می‌شود، استطاعت است. مثلاً شما بوسیله‌ی نظام، مستطیع می‌شوید، خدمه‌ها، طلاب، چون هزینه و نوبت و هرآنچه شرایطی که دارد آماده می‌کنند و بعد هم که بر می‌گردید شرایط زندگی‌تان بگونه‌ای است که می‌توانید زندگی خانواده‌تان را تأمین می‌کنید. پس شرط استطاعت را شما دارید.

س: یعنی این مقدار استطاعت برای حج در اسلام کافی است؟

ج^۱: بله. سئوالی که مطرح می‌شود این است که بحث استطاعت مادی و معنوی را برای چه قرار دادند؟ این یک سر فصل بحث است. در خود بحث استطاعت باز بافت استطاعت هم مورد بحث است؛ یعنی جمعیتی را که می‌برید چه بافتی دارد؟ چه بافتی از استطاعت مادی و معنوی را دارا می‌باشند؟ مثلاً افرادی که دورهی حضرت امام می‌برید بافت بسیجی غلبه داشت. آقایان می‌گویند وقتی که هزینه و غیره عوض شده بافت زائران نیز عوض شده است؛ تحصیل کرده‌ها آمدند، فلان مشاغل آمدند، پس ما هم باید روحانیون را قوی‌تر گزینش کنیم. این هم سر فصل دیگری از بحث است.

۶- ضرورت بررسی فلسفه‌ی مناسک حج

بحث دیگر در مباحث درونی حج مثل فلسفه‌ی میقات، فلسفه‌ی احرام، فلسفه‌ی طواف و نماز طواف و سعی و فلسفه‌ی تقصیر است. اگر بخواهیم عمره را بحث کنیم خواه عمره تمتع و خواه عمره مفرده - که البته عمده‌ی مفرده‌ی طواف نساء و نماز طواف نساء آخرش دارد که این ندارد - باید فلسفه‌ی احرام و عرفات و مشعر الحرام و فلسفه‌ی منی و فلسفه‌ی اعمال حجی که بعدش است [نیز بحث شود]. این هم دو سر فصل است.

۷- ضرورت بررسی فلسفه حج به عنوان اولین جعل شارع

یکی از مباحث دیگر که در بحث حج مورد توجه هم هست، اینکه اولین عباداتی که جعل شده چیست؟ از نظر ما حج جعل شده است؛ طواف. اولین عبادتی که برای حضرت آدم علیه السلام، قبل از وضع نماز، روزه و قبل از هر عبادت دیگری، طواف وضع شده است. یعنی جبرئیل بر حضرت آدم (ع) نازل شد و حدّ خانه خدا را از جهت مکان نشان ایشان دادند. و بعد از حضرت آدم خواستند که اینجا طواف کنید تا گناهانتان بخشیده شود.

^۱ - انسان وقتی که یکبار مستطیع می‌شود و حج می‌رود. اگر چه بعدها دوباره‌ی تمکن مالی پیدا کند نیازی نیست. گرچه بعنوان خدام بروند، فتاوی آیت الله خامنه‌ای و حضرت امام اینگونه است.

س: البته قبل از هبوط و مسأله طواف، همان‌طور که در قرآن آمده است، خداوند تبارک و تعالی از حضرت آدم خواستند به اسمایی که به او آموخته شده بود قسم بخورد، بعد ایشان توسل به ابی‌عبدالله پیدا کرد و بعد گناه او آمرزیده شد و بعد از آن مسأله هبوط مطرح شد.

ج: خیر. بلکه اولین کار بعد از هبوط حضرت آدم (ع) در کوه صفا و حضرت حوا (ع) در کوه مروه (یاجای دیگر) و پیدا کردن همدیگر بعد از چهل سال (در بعضی روایات سیصد سال) در رابطه با پذیرش توحید ایشان است. (البته باید روی این روایات کار اجتهادی شود) یا اینکه شما وقتی که به مسجد کوفه می‌روید مقامی را می‌بینید که نقل است که در اینجا گناهان ایشان بخشیده شده است. این‌ها اجمال قضیه است. اینکه در قرآن آمده: (فَتَلَقَىٰ آدَمَ رَبَّهُ....) بعد از چهل سال است. چهل سال ایشان گریه می‌کند و این عبادت را انجام می‌دهند، آنگاه به ایشان القاء می‌شود و یادشان می‌دهند که خداوند را به پنج تن آبا و اجداد خود بخوانند گناهانشان را ببخشند. این توبه و آمرزش یکباره بعد از هبوط واقع نشده است. اولین چیزی که واقع می‌شود معین کردن حدود خانه‌ی خداست و امری که خدا به حضرت آدم می‌کنند و می‌گویند اینجا طواف کن تا گناهت بخشیده شود.

در کنار عرش هم بیت المعمور را قرار می‌دهند و به ملائکه امر می‌کنند که شما هم اینجا طواف کنید. که آن‌ها هم گناهشان بخشیده شود. (گناهشان همان اعتراضی است که به خدا کردند، زیرا سؤال کردند کسی را می‌خواهی بیافرینی که خونریزی کند، این جسارت به دستگاه الهی بوده است که دستور طواف را برای آمرزش ملائکه هم می‌دهند.) پس بیت المعمور در محازات خانه‌ی خداست. البته این «اولین عبادت» را شما بعنوان گمانه فکر کنید و ما باید وارد روایات و آیات شویم و اجتهاد کنیم، که اگر حج اولین تکلیف باشد، معنایش چیست؟ و سؤال بعد اینکه اولین اثر آن چیست؟ که این هم یک بحث است.

س: مبنای تقسیم‌بندی این سرفصل‌ها چیست؟ آیا استقرایی است یا اینکه سیر منطقی دارد؟

ج: این‌ها در زمانی بوده است که درگیر بحث حج بودیم و به ذهن ما رسیده است و اگر شما بخواهید کار منطقی کنید، باید صرف مفهوم کرده و جدول آن را درست کنید. بعد که جدول درست کردیم وقتی علم اصول، تولید شد روایات و آیات این بخش را نگاه کنیم و جدول را به آیات و روایات عرضه کنیم و اصلاح کنیم ...؟؟ همان سیری که در رابطه با هر موضوعی انجام می‌دهیم. یعنی با منطق خودمان که تعبد در آن أخذ شده، انقیاداً جدولی درست و بعد کار اجتهادی شود. سپس فقه الاستنباط آن روی خود جدول بدست بیاید. بعد دوباره، استنباط شود. این مرحله‌ی اوّل طاعت (ع) در بحث حج، احکام حج حکومتی می‌شود. البته آن حجّی که آقایان استنباط کردند و به صورت استقرائی و عرفی در روایات تفحص کردند و واحدها را درآوردند و هیچ مشکلی ندارد. با این کاری که شما می‌کنید. قدرت استدلال در یک مقیاس بسیار بالاتری را پیدا می‌کنید. از حلق [؟] کردن و گوسفند قربانی کردند و تمام این‌ها ظرفیتان بالا می‌رود. که اثبات کنید این‌ها کارهای درست و بحق است. با فقه حکومتی در باب حج ابراهیمی، تک‌تک اعمالی که در آنجا می‌بینید، تعبداً انجام نمی‌گیرد. که مثلاً امام جعفر صادق اینگونه گفته که البته این هم درست است؛ یعنی این سطح تبعی قضیه هم باید در بیاید که مثلاً مرز حرم کجا است، و اگر از «محدوده بیرون رفت» حضرت فرمودند، اشکال دارد یا نه؟ مثلاً محدوده‌ی قربانگاه کجاست؟ آیا داخل منی است یا بیرون و این گونه بحث‌ها که مطرح می‌شود.

پس این احکام که به ظواهر تکیه می‌شود و احکام فرد را مشخص می‌کنند. نه تنها هیچ تغییر نمی‌کند، بلکه توسط این بحث، جایگاه این‌ها خیلی بالاتر می‌رود. و روشن‌تر و محکم‌تر می‌شود و این احکام رها نمی‌شود.

۸- ضرورت بررسی جایگاه بیت الله الحرام در نظام خلقت

یک بحث هم خانه‌ی خداست که این بیت در نظام خلقت چه جایگاهی دارد که امن قرار داده شده است؟ سه سرفصل تمدن هم در آن آغاز می‌شود. هم مرحله اول که با هبوط حضرت آدم (ع) آغاز می‌شود و مرحله‌ی دوم که بعثت نبی اکرم (ص) بوده است. و مسأله سوّم که ظهور حضرت مهدی (عج) هم از این خانه آغاز

می‌شود؛ یعنی تکوینش و تاریخش و آثار اجتماعی قضیه هم در باب خود خانه‌ی خدا یکی از سرفصل‌های بحث است.

در این جلسه فقط به سرفصل اکتفا کردید تا در جلسات بعد بیشتر توضیح دهیم.

صلی الله علی محمد و آل محمد

بسمه تعالی

جلسه‌ی دوم

سند ملی حج پیاده: آقای کرم زاده ویراست: احمد زیبایی‌نژاد

۱- بررسی تقسیمات حج: ۱- ابراهیمی، ۲- سنتی و ۳- جهانگردی

۱/۱- انقلاب، زنده کننده‌ی، حج ابراهیمی

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: یک سری از مباحث در سطح مبادی بحث حج قرار دارد، مثل حج ابراهیمی، حج سنتی و حج جهانگردی. در رابطه با اصطلاح حج ابراهیمی، در بین متدینین چنین ترکیب نبوده است. بلکه باب حج در رساله‌ها مد نظر ایشان بوده است و این اصطلاح (حج ابراهیمی) از زمان انقلاب پیدا شده است. یعنی به طور کلی تولد این واژه و اصطلاح و حداقل زنده شدن آن در زمان انقلاب بوده است. پس اگر چه ندانیم واضح و جعل کننده این اصطلاح چه کسی و در چه زمانی بوده است ولیکن حداقل چیزی که به طور قطعی می‌توان گفت این است که زنده شدن این اصطلاح، بوسیله انقلاب اسلامی بوده است.

مثل شهادت؛ واژه‌ی شهادت قبل از انقلاب در متون دینی به فراوانی به چشم خورده است، اما به کار بردن این اصطلاح در عقلائیّت مذهب و فرهنگ متشرعه متداول نبوده است؛ غیر از این صد و پنجاه سال اخیر و اگر مقداری قبل از این در تاریخ جستجو کنید، خیلی پراکنده می‌توانید این اصطلاح را پیدا کنید؛ مثل شهید اوّل (صاحب کتاب لمعه) و ... البته این چنین مصادیق هم فقط بین علماء پیدا می‌شده است و آلا فاصله‌ی مردم با این فرهنگ بسیار بود. پس از نظر شأن نزول این حج ابراهیمی که در ادامه با حج سنتی و حج جهانگردی مقایسه می‌شود، در می‌یابیم که انقلاب منشأ ظهور و بروز و تولد این بوده است.

۱/۱/۱- تطبیق رفتار حضرت امام خمینی (ره) به حضرت ابراهیم

بنابراین باید بحث را به اصل انقلاب رجوع دهیم که انقلاب چگونه توانسته این چنین واژه‌ای را زنده کند بنظر می‌آید چیزی که سبب توفیق این امر بوده، بت شکنی حضرت امام رحمه الله علیه می‌باشد. از این رو، شعار «روح منی خمینی، بت شکنی خمینی» یک شعار بسیار بلند، پر آوازه و جدی بود که هم قبل از انقلاب (سال‌های ۱۳۵۶ به بعد) و هم بعد از انقلاب مطرح شده بود و این [شعار] تناسب دارد با یک نبی و پیامبر اولوالعزم که در تاریخ انبیاء مظهر بت شکنی می‌شود. کسی که با شرایط زندگی خود و تنها و بی یاور با بت‌های زمان خود مبارزه کند؛ در حالی که سیطره‌ی حکومت نمرود، بزرگ، وسیع و با نفوذ بوده، تا حدی که این نبی مکرم تصمیم به تنبیه می‌گیرد که این تنبیه به صورت یک حادثه بسیار بزرگ در عرف آن روز تلقی می‌شده است و [با اراده خداوند متعال] به یک آیه و معجزه‌ی بسیار بزرگ تبدیل می‌شود که با سرد شدن آتش، همه‌ی قدرت‌های زمان خود را دچار عجز می‌نماید و آن‌ها مفتضح می‌شوند، لذا برای اینکه سرد صدای این حادثه را خاموش کنند، ناچاری می‌شوند حضرت ابراهیم را از بابل به بطرف شام تبعید کنند. حال در این زمان، کار حضرت امام یادآمد کار یک رسول بزرگ در عهد خود بود که بوسیله متحول کردن قلوب ملت، در برابر قدرت‌های مدرن امروز بایستد و با آن‌ها که جنگ با اسلام ناب را شروع کرده بودند، با عنایت خداوند متعال، همان پرچم فقه‌ای عظیم الشأن را بلند کنند و توفیق پیدا کردند تا قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه شریف) شیعه را به عزت برسانند و توانستند تنها حکومت شیعی که بدست شاه و طاغوت بود و مظهر بت‌پرستی مدرن به حساب می‌آمد و سیاست‌های ابر قدرت‌های بزرگ را تقویت می‌کرد، شکست دهند. وقتی که این طاغوت شکسته شد، به طور سریع مقابل صاحب این حکومت در صحنه بین‌المللی قرار گرفتیم. و این بت شکنی حضرت امام در مقابل آمریکا و این پرچم مبارزه خیلی سریع - یعنی آمریکا - در صحنه بین‌المللی قرار گرفت. یعنی با وجود اینکه مظهر جلی در شرق بود، اما چون منافع آمریکا در منطقه در گرو بقاء رژیم شاه بود، بهمین سبب آمریکایی‌ها بودند که خیلی سریع عصبانی شده و واکنش

نشان دادند و تصمیم گرفتند برخوردهای خشن، نظامی و امنیتی انجام دهند. البته بلوک شرق از این جهت که پایگاهی را از بلوک غرب فروپاشیده بود، خوشحال شده بود و البته این، بدین معنا نبود که انقلاب ما را می‌پسندیدند؛ زیرا شما می‌بینید که در جنگ تحمیلی، آن‌ها دخالت کردند و عراق را تجهیز نمودند و بخاطر این بود که در آن موقع دیگر اصل منافع کفر به‌خطر افتاده بود.

البته در تاریخ، تولد دین ابراهیمی باعث گردید که به دنبال آن پیامبر عظیم الشان اسلام در بعثت خود، همان کاری که حضرت ابراهیم تنها انجام دادند، ایشان همراه امتشان بساط بت‌پرستی حسّی را از کره زمین جمع کردند و اینکه اسلام به دین ابراهیمی تشبیه می‌شود بخاطر همین مطلب است و در زمان حاضر نیز، حضرت امام رضوان الله تعالی توانستند چهره‌ی بت‌پرستی مدرن را به دنیا معرفی کنند. لذا حج به معنی دعوت به تشکیل امت اسلامی تحت این شعار و این پرچم زنده شد. حج از نظر اجتماعی، کانون ساخت امت جهانی و بین‌المللی اسلام است. البته در آینده درباره‌ی این مطلب بیشتر توضیح داده خواهد شد. این، ضرورت حج [ابراهیمی] شد.

۱/۲- تعریف حج سنتی به حج متکی به روبنای مناسک

در مقابل حج ابراهیمی، حج سنتی قرار دارد که به روبنای مناسک تکیه می‌کند

۱/۲/۱- تعریف کلیت مناسک دین به ظرف توحید

البته کلیت مناسک نیز ظرف یک محتوایی است، مانند لیوان که ظرف آب می‌باشد و بدون آن نمی‌توان آب خورد و یا ادبیات، ظرف بیان ایده و آرمان شما است، یعنی «آواء» ظرف مقاصد و کشاندن و دعوت کردن دیگران از جایی به جای دیگر است.

لذا مناسک - که در آن شرایط عقل، بلوغ، شیعه‌ی اثنی عشری، استطاعت، شروع از میقات، نحوی چرخیدن به دور خانه و ... آمده است - ظرف توحید است.

۱/۲/۲- حج سنتی: ظرف بدون مظلوف (محتوا)

از این رو، در حج سنتی، ظرف از مظلوف بریده دیده می‌شود و در نتیجه محتوا (مظلوف) را به منافقین و کفار سپردند و فقط دور خانه می‌چرخند. بنابراین در حج سنتی مقدّس مآب‌ها، پوسته و ظاهر را نگه می‌دارند و سرنوشت خود را دست شیطان می‌دهند. این حج سنتی است.

برادر حیدری: آیا منظور سرنوشت اجتماعی‌شان است که دست کفار می‌دهند؟

ج: منظور محتوای حج است؛ حال چه تکوینی و چه تاریخی و چه اجتماعی! یعنی درس است که نامشان مسلمان است، اما در واقع به این [منافقین و کفار] سجده می‌کند و از این رو، از خالق بودن خالق دست بر می‌دارد.

به عبارت دیگر، کسی که می‌گوید رزق ما را آمریکا بواسطه‌ی فهد و امیر عبدالله و اعوان و انصار آنها به ما می‌دهد، این، غیر از سجده کردن است؟! بر این اساس، بر سر همه چیز هم معامله می‌کنند و مقابل همه‌ی جنایت‌ها نیز سکوت می‌کنند و بعد به این خوش است که نماز می‌خواند و دور خانه‌ی خدا می‌چرخد.

پس حج سنتی، یعنی منکر امامت و ولایت و ربوبیت. در عین حال در حج ابراهیمی، مناسک نیز است، یعنی قطعاً این روابط توحیدی و این روابط ولایی، در این ظرف قابل خوردن است و در ظرف دیگر، قابل خوردن نیست و ظرف و مظلوف باید با هم تناسب داشته باشند، ولی اینگونه نیست که بهای اصلی به مناسک داده شود. یعنی [حج ابراهیمی] از یک طرف، ظرف را نفی نمی‌کند، زیرا دیگر نمی‌توان هدایای الهی را دریافت نمود و حتی اگر این ظرف شکاف داشته باشد، هر چه در آن ریخته شود، از بین می‌رود و از طرف دیگر مظلوف نیز باید با آن باشد. بنابراین ضرورت اجتماع [حج ابراهیمی]، انقلاب است. ضرورت تاریخی و تکوینی آن، در سر فصل‌های مباحث بعدی مطرح خواهد شد.

۱/۳- تعریف حج جهانگردی به زیارتی که بر محور تفریحات و تجارت است.

پس حج ابراهیمی و حج سنتی تعریف شد. حال به تعریف حج جهانگردی می‌پردازیم. حج جهانگردی، حجتی است که افراد برای تفریح به این سفر می‌آیند. یعنی یک عده از مسلمانان هستند که به صورت مدرن به دین نگاه می‌کنند، بر این اساس، می‌گویند: «هم زیارت و هم سیاحت» یعنی بخشی از تقاضاهای دنیایی آنها در اینجا تأمین نمی‌شود. از این رو، به این سفر می‌روند تا آنجا به خرید لباس و پارچه و چیزهای دیگر بپردازند و حال آنکه آنجا مظهر بازار شیطان است و هم و غم این مسافر همین می‌شود. بنابراین استفاده از هتل‌های بسیار بالا، تفریحات، خرید از بازار ارزان قیمت و باعث می‌گردد تا محاسبه نماید که با این سفر، هم اعتبار «حاجی بودن» را در بازار و معاملات خود بدست می‌آورد و هم از لحاظ هزینه، از سفر بر دیگر کشورها اقتصادی‌تر خواهد بود.

۲- متغییر اصلی بودن مدیریت حج ابراهیمی در مقابل مدیریت‌های حج سنتی و جهانگردی در رفتار

امام (ره) و رهبری

البته در مباحث سیاست‌های الگوی مصرف بیان خواهد شد که حج سنتی و حج جهانگردی در مدیریت‌های دینی چه گرایش‌هایی پیدا می‌کند و حال آنکه متغییر اصلی برای ما حج ابراهیمی است. یعنی عناصری در این نظام هستید که از حج سنتی و حج جهانگردی تأثیر گرفته باشند.^۲

این‌ها غافل‌اند و توسط خانواده و محیط خود، آگاه نشده‌اند. اما وقتی درباره یک جامعه، مانند جامعه اهل سنت، قضاوت می‌شود دیگر نمی‌توان گفت که آگاه نشده‌اند! زیرا حوادثی که هر روز در حال وقوع می‌باشد، آیه و نشان‌های است. برای اینکه انسان بفهمد فهد و اعوان و انصار او، طرفدار آمریکا هستند و حال آنکه او در حال تقویت دستگاه آن‌ها می‌باشد. البته یک عده از خود سعودی‌ها متوجه این مطلب شده‌اند در حال مبارزه با نظام

^۲ - به طو مثال تلاش کردیم تا دختر یک مجتهد در عرفات در مراسم براثت از مشرکین شرکت نماید، موفق نشدیم. زیرا می‌گفت: مرجع من این کار را واجب ندانسته است.

می‌باشند که اعمال این افراد به نفع حج ابراهیمی است. البته اینکه به چه نیتی این کارها را انجام می‌دهند، مربوط به خودشان است.

۲/۱- برائت از مشرکین، محور اقامه‌ی حج ابراهیمی

به طور مثال اول انقلاب سال ۶۱ راهپیمایی که در مکه و مدینه انجام شد از بعثه مقام رهبری شروع می‌شد و تا مسجد الحرام کشیده می‌شد یا در مدینه وارد مسجد النبی می‌شد. در این راهپیمایی‌ها شعار مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل و شعار بر علیه انگلیس، خود فهد، انور سادات (در مصر) و ... داده می‌شد و در دو طرف خیابان، جمعیت زوار غیر ایرانی نظاره‌گر حجاج ایرانی بودند و کسی هم جرأت مقابله نداشت^۳

این بخاطر پیروزی اصل انقلاب بود. و به همین خاطر بود که اسرائیل اولین موضع‌گیری را نسبت به انقلاب کرد و آن را به زلزله تشبیه نمود. زیرا آن‌ها در رسیدن به شعار «از نیل تا فرات» در حال پیروزی بودند، و از این رو، حتی از چند تا فلسطینی مبارز که در سوریه یا لبنان بود، وحشت داشتند [تا چه رسد به یک کشور انقلابی و مبارز]. لذا اگر دقت شود امام خمینی از سال ۴۲ و حتی در خود پاریس در تمام شعارها و جلسات با خبرنگاران به اسرائیل، آفریقای جنوبی، کمونیست حمله می‌کردند و حتی تهدید به قطع صدور نفت

^۳- البته این مطلب در سال‌های ۶۰، ۵۹ نیز به همین صورت بود. اما در سال ۵۸، به دلیل اینکه انقلاب درگیر کارهای خود بود، هنوز این نوع راهپیمایی‌ها شکل و نسوق پیدا نکرده بودند و از طرفی خود انقلاب نیز دچار مشکل بود. از طرف دیگر، در سال ۵۸ یکی از اهل عربستان ادعای مهدویت کرده بود. و اسلحه را بوسیله تابوت، داخل حرم برده بود و در مسجد الحرام درگیری خونینی انجام شده بود.

لذا مکه و مدینه در دست ما بود و حکومت در انفعال محض بود و قدرت هیچ کاری نداشت.

حجت الاسلام زیبایی نژاد: به نظر می‌رسد همین امر نیز باعث شد تا در سال‌های بعد به زوار ایران حمله شود و آن جمعه خونین پیا گردد. زیرا مک فهد احساس کرده بود، اگر جلو این را نگیریم حکومت خود را از دست خواهد داد.

می نمودند از این رو، این مواضع شفاف و صریح همه را متعجب کرده بود و باور نمی کردند که ایشان به حکومت برسد.^۴

بنابراین راهپیمایی‌ها در سال ۶۱، در استمرار بقیه‌ی حرکت‌ها بود و در سال‌های بعد نیز متوقف نشد. البته در سال ۶۳ راهپیمایی‌ها کنترل شده بود. زیرا در آن زمان لانه جاسوسی گرفته شده بود و امام آقای خوئی‌ها - که مظهر فتح لانه جاسوسی بود- را امیر الحاج قرار داده بود. از این رو، سعودی‌ها، اجازه ورود راهپیمایی به حرم را ندادند و امیر الحاج را از کشورشان اخراج نمودند و از آن سال به بعد، شروع به کارشکنی‌های گوناگون در راهپیمایی کردند. این روند ادامه یافت تا به ماجرای سال ۶۶ رسید که بالاخره به این نتیجه رسیدند که با این حرکت مقابله جدی شود. براین اساس در گرمای تابستان و با وجود جمعیت بسیار زیاد زوار ایرانی و غیر ایرانی (که بوسیله امام، جرأت پیدا کرده بود) دست به حذف فیزیکی زدند. بسیار زیادی از حاجی‌ها را شهید نمودند. البته کافر، همین گونه است؛ یعنی وقتی، منطق و برنامه‌های او کار نکرد، شروع به ترور کردن می‌کند. و حال آنکه معادله‌ی پیروزی خون شهداء بر شمشیر باعث می‌شود تا حرکت مؤمنین تداوم تاریخی پیدا کند. سعودی‌ها در ابتدا فکر کردند که ما را از یک اجتماعاتی محدود کردند، اما متوجه این مطلب نبودند که کار فیزیکی که انجام دارند، قلوب جهان اسلام را تحویل ما دادند. یعنی در سال ۶۱، زوار کشورهای دیگر بر اثر القاءات و تبلیغات دروغ سعودی‌ها در رسانه‌های آن‌ها، به ما گفتند که شما از اسرائیل

^۴ - حتی در تلویزیون نقل شد که سازمان سیا در چند ماه قبل از پیروزی انقلاب در گزارش به کارتر آورده بود تا ۱۰ سال دیگر در ایران انقلاب نمی‌شود. ولی دست خدای متعال در این جریان بود «مکرو و مکر الله و الله خیر الماکرین» لذا با عنایت خداوند متعال امام سالم به ایران آمد و حال آنکه بعد از رفتن شاه آن‌ها فکر می‌کردند، به زودی به ایران بر خواهد گشت، اما فقط در ۱۰ روز - یعنی از ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن - انقلاب پیروز شد. و امروز تحلیل‌گران باورشان نمی‌شوند و فکر می‌کنند دروغ می‌گوئید. [همان طوری که روشنفکران غرب زده داخل نیز با انقلاب همین برخورد را دارند] به طور مثال در کتاب دکتر حسین عظیمی که درباره‌ی توسعه می‌باشد، یک کلمه درباره انقلاب مطلبی نیاورده است! این بخاطر این است که باور نمی‌کند و احساس می‌کند ممکن است، دوباره آب و هوای زمان شاه بر می‌گردد. و حال آنکه هر روزی که انقلاب می‌گذرد، شکاف و شکست دستگاه غرب - چه دستگاه مفهومی، چه دستگاه تحلیلی و چه دستگاه رسان‌های آن‌ها - بیشتر می‌شود.

اسلحه می‌خرید و بوسیله‌ی آن برادر (عراقی) کشی می‌کنید. یعنی به قدری تبلیغات رسانه‌های آن‌ها قوی بود و ظرفیت مردم آن‌ها پایین بود که ما را که پرچم ضد اسرائیلی و قطع رابطه با او را در جهان بلند کرده بودیم – متهم به این مطلب می‌کردند. [اما به برکت خون شهیدان حج]، وقتی بعد از سه سال تعطیلی حج و تمام شدن جنگ تحمیلی و حمله عراق به کویت، به حج مشرف شدیم، زوار غیر ایرانی به ما می‌گفتند که تا بحال به ما دروغ گفته بودند!

بنابراین آن‌ها در [حادثه مکه خونین ۶۶] متوجه به این مطلب نبودند که با این کار سرپرستی قلوب امت اسلامی را از دست خواهند داد و این سرپرستی بدست ملت ایران خواهد افتاد.

لذا در سال‌های اخیر، یکی از مثال‌های جدی زوار غیر ایرانی این است که «ما فهمیده‌ایم این مقاومت و پیروزی شما به خاطر اعتقادات و امام حسین (ع) شما است، از این رو، ما می‌خواهیم اهل بیت شما را بشناسیم.» حالا واقعاً ما چقدر باید تبلیغ می‌کردیم تا اثبات می‌کردیم، شیعه حق است. حال به حدی این قضیه موج برداشته که خودشان، سؤال می‌کنند که «حقانیت و محور بودن شما در دنیا اثبات شده و شما مظهر پیاده کردن قرآن هستید و ما می‌خواهیم بدانیم علت این امر چیست؟!» زیرا با وجود اینکه آن‌ها ۱۴۰۰ سال سابقه‌ی تاریخی [علمداری] پرچم اسلم را داشته‌اند، اما امروز عقب افتاده‌اند.

به عبارت دیگر با اینکه آن‌ها افتخارات تاریخی جهان اسلام را به خود منسوب می‌دانند، اما سؤال امروز آن‌ها این است که علت انفعال و تجزیه ما چیست؟ و از طرف دیگر علت قوت این‌ها چیست؟ یعنی می‌گویند: «وقتی که ما قدرت داشتیم، امپراتوری جهان اسلام در دست ما بود، اما این‌ها (ایران) با اینکه فقط یک کشور کوچک است، چه شده که حرف آن‌ها در جهان اسلام، اینقدر تأثیرگذار می‌باشد و کسی حریف این‌ها نمی‌شود.»

بنابراین در سال ۶۱ ما یک چنین سیطره‌ای داشتیم که نشان‌دهنده‌ی بهم ریختگی و دستپاچگی دستگاه آن بود و این انفعال آن‌ها بخاطر اصل انقلاب بود که نمی‌دانستند با آنچه کار کنند. البته بعداً سازمان سیا و سایر دستگاه‌های جاسوسی دیگر به کمک آن‌ها آمدند تا بتوانند این چالش را کنترل نمایند.

۲/۲- پذیرش قطعنامه علت پذیرش ادبیات گفتمان در مدیریت حج در زمان صلح

البته بعد از آن‌که جنگ تحمیلی تمام شد و ما مجبور شدیم که ادبیات سیاسی صلح را بپذیریم و نتوانستیم جنگ را به پیروزی نظامی به پایان ببریم، دیگر [موضع‌گیری‌هایمان] باید با مذاکره حل می‌شد. [و این نشانگر ضعف دستگاه رهبری نیست.] زیرا شرایط رهبری مقام معظم رهبری، با مرحوم امام، یک فرق اساسی دارد، تا وقتی که حضرت امام و قطعنامه را نپذیرفته بودند، ما هیچگونه ادبیاتی را به رسمیت نمی‌شناختیم، الا ادبیات قرآنی و وحی و تمام مواضع و دیپلماسی جنگ و امور دیگر را با این ادبیات می‌چرخانیدیم، اما وقتی قطعنامه را پذیرفتیم، درحقیقت حکمت را پذیرفتیم و مجبور شدیم با معادله‌ی ادبیات سیاسی روز حرکت نماییم تا کشور ما را در دنیا به رسمت شناسند. این کار را می‌توان به صلح حدیبیه تشبیه کرد^۵ که در جای خود این یک پیروزی بزرگ بود. بخاطر اینکه در دنیا تثبیت می‌شویم و از پایگاه تثبیت‌مان می‌توانستیم مراحل بعد را پایه‌ریزی کرده و مقاومت را سازماندهی نماییم.

از این رو، رهبری آیت الله خامنه‌ای در چارچوب ادبیات امنیتی روز می‌باشد و بر این اساس راهپیمایی‌ها درحج، به اجتماعات تبدیل شد، یعنی امروزه در حج، دیگر اجتماع [زوار] وجود دارد که در این اجتماع همان شعارهای اول انقلاب داده می‌شود.

س: البته در فقط همان چادرهای خودتان؟

^۵- البته آقای هاشمی رفسنجانی نیز همین تشبیه را در خطبه‌های نماز جمعه بیان نمودند.

ج: فقط در چادرهایی خودمان نیست، بلکه در آنجا (در عرفات) دو میلیون مستطیع هست و این اشتباه بزرگی بوده که عربستان کرده است زیرا در این مکان و در این زمان، نخبه‌های [جهان اسلام] وجود دارند. اما در زمان گذشته، وقتی این اجتماع در مکه بود، فقط در گوشه‌ای از آن - که محل بعثه بود - وجود داشت و از این رو، شعارها در مکه و اطراف آن پیچیده نمی‌شود، اما در حین اعمال و عبادات مسلمانان، خیلی آسان‌تر می‌توان حرف خودمان را به آن‌ها رساند. البته غیر از این اجتماع در عرفات، روز دوازدهم زیر پل هم شعار داده می‌شود و در روز ششم - که روز کشتار است - فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها در حین طواف شعار می‌دهند. و عربستان هیچ نوع برخوردی نمی‌تواند با آن‌ها کند، زیرا در فلسطین و لبنانی کسی نیست که مسئولیت این‌ها را به عهده داشته باشد. و از طرف دیگر، اگر با آن‌ها برخورد کنند، ملت خودشان بر علیه آن‌ها می‌شورند.

بنابراین اصل این حرکت و این شعار، به مقاومت حضرت امام و مقام معظم رهبری و سیاست‌های که جمهوری اسلامی، از بین نرفته است و حج ابراهیمی زنده است به دلیل اینکه انقلاب و شعارهای انقلاب زنده است؛ محور مقاومت در مقابل مدیریت استکبار در عالم زنده است و بر این اساس هر ساله، بین امت اسلام پیام مقام معظم رهبری به زبان‌های مختلف پخش شده و خوانده می‌شود و در هر صورت بعثه مقام معظم رهبری زنده است، اما جهت پیدا کردن تدابیر و مدیریت و سازماندهی این مطلب و به جلو حرکت نمودن آن، تابع سیاست‌های مدیریتی داخل کشور است که هنوز ظرفیتش عوض نشده است. یعنی در داخل هم که بحث عدالت و غیره مطرح است، نمودی از همان چالش‌هایی است که در سیاست خارجی ما موجود است. بنابراین اینکه ما در حج مشکل داریم، مشکل ادبات اداره است و به طور کلی مشکل ایران که باید در درون نظام، بحث انقلاب فرهنگی بعد از انقلاب سیاسی موضوعیت پیدا کند و هر وقت این بحث حل شود، درون و بیرون با هم هماهنگ می‌شوند.

پس محتوای حج، بت شکنی است و حج ابراهیمی یعنی حجی که دعوت به توحید می‌کند و مظهر اعلای کلمه‌ی حق است و این نیز اولین بار بدست شیعه و از مجرای یک نظام و حکومت در حال وقوع است. یعنی از پایگاه فلسفه‌ی عمل محقق می‌شود. نه از پایگاه فلسفه‌ی نظر؛ که کتاب بنویسیم، منبر برویم، تبلیغ قوه اختیار بکنیم. زیرا، ماهیت تبلیغ این نوع حج، ماهیت تبلیغ همه‌جانبه است، که همه‌ی ابعاد زندگی بشر را می‌پوشاند؛ همانند قرآن و آن چیزی که در صدر اسلام اتفاق افتاد که همه‌ی شئون حیات آن روز در کمره‌ی زمین، توسط بعثت نبی اکرم (ص) بهم ریخته شد. این بحث اوّل بود.

۳- سیر پرورشی در حج

۳/۱- بلوغ، سه آغاز سه پرورشی انسان در عبادات

۳/۱/۱- اعطای سه قوه «اختیار، عقل و زاد و ولد» در سن بلوغ

بحث دوم سیر پرورش [حج] می‌باشد. بیان شد که حج و عبادات، برای فرد عاقل بالغ که حداقل توانمندی را دارا، می‌باشد. حال بحث ما در رابطه با بلوغ و عقل است. بلوغ یعنی چه؟ بلوغ یعنی اعطای قوه اختیار؛ یعنی آن چیزی که مایه‌ی آزمایش است. - که فلسفه‌ی این دنیا بر اساس آن تعریف شده - در اثر بلوغ به فرد داده می‌شود. برای این امر نیز ابزاری احتیاج است که آن عقل است. عقل است که تدبیر می‌کند چگونه برای آن آزمایش و آن جهت اختیار، مجرا درست کند تا به عینیت برساند و برای اینکه این اختیار و تعبد عقلانی را در تاریخ ثبت نماید، قوه‌ی زاد و ولد به او داده‌اند تا این را نیز به نسل خود منتقل کند. بنابراین در سن بلوغ به انسان سه قوه داده می‌شود:

۱. قوه‌ی اختیار

۲. قوه‌ی عقل

۳. قوه‌ی زاد و ولد.

برادر حیدری: فرق بین قوه اختیار و عقل چیست؟

ج: اختیار، یعنی معین کردن جهت کفر، نفاق و ایمان؛ بدین معنا که می‌فهمد این راه، درست است (حق) یا غلط (باطل). که با اختیار، جهت خود را انتخاب کرد و برای حفظ و استمرار آن تلاش نمود و تا زمان مرگ سعی کرد که این جهت، تجزیه و از بین نرود، نوبت به این می‌رسد که نگذارد در کثرات، (یعنی در مرحله‌ی دوم) مورد ضربه قرار گیرد؛ زیرا از موضع کثرات نیز می‌توان در شما تردید ایجاد کرد تا شما دست از جهت بردارید. لذا باید آن جهت را در کثرت منعکس کرد و برای منعکس کردن در کثرت، قوه عقل نیاز است که باید تدبیر کند. البته در عین حال تدبیر برای حفظ جهت نیز می‌باشد، یعنی بعضی مواقع حمله به جهت می‌شود که برای آن نیز تدبیر لازم است. چون جهت نیز مرکب است، یعنی وحدت شما - که جهت باشد - بسیط نیست، زیرا وحدت و کثرت، بُعد ترکیب است. بدین معنی که جهت شما - وقتی مرکب باشد - قابل ارتقاء نیز است. به عبارت دیگر، درست است که شما اهل ایمان شده‌اید و دستگاه مقام معظم رهبری را نیز قبول کرده‌اید، ولی در این دستگاه می‌توان هم در افق عوام خدمت کرد و هم در افق خواص. لذا تدبیر کردن برای این است که می‌خواهد جهت را ارتقاء دهد و در افق بالاتری خدمت کند. البته در بین خواص هم می‌توان، مبلغ آموزشی و یا پژوهشی بود و یا به عبارت دیگر، می‌توان مدر استراتژیک یا مدیر کلان و یا مدیر خُرد بود. یعنی دائماً می‌توان طلب کرد و ظرفیت را بالا برد. تا به بالاترین چیزی که برای غیر معصومین تصور می‌شود، برسد؛ مانند حضرت سلمان، اباذر، مقداد و یا شهدای کربلا؛ یعنی آنهایی که در شأنشان «منا اهل البیت» آمده است که انصار رسول خدا، انصار امیر المؤمنین و انصار حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها خطاب شده‌اند. زیرا در زیارت شهدا کربلا، ایشان جزء انصار محورهای عالم خوانده می‌شوند.

وقتی این سه قوه اعطا می‌شود بدین معناست که همین سه قوه می‌خواهد پرورش پیدا کنند؛ یعنی زمان اعطاء در این سه قوه، به محضر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه شریف) مشرف می‌شوید. توضیح آنکه تا قبل

از اعطاء قوه اختیار - که «ربیانی صغیرا» است، والدین سرپرست و ولی انسان هستند یعنی از زمان انعقاد نطفه تا قبل از سن بلوغ مسئولیت بعهدہ آنها است. وقتی که به مرحله بلوغ رسید، دیگر خدمت ولایت الهی و ربوبیت حضرت حق جل الله و ولایت حضرت ولی عصر(عج) می‌رسد؛ بهمین دلیل امر به نماز خواندن می‌شوید. بنابراین تکلیف، به معنای کلفت و زحمت نیست، بلکه تکلیف به معنای اعطاء و نعمت است و سیر تکامل و بالا رفتن با تکلیف معنی پیدا می‌کند و بر این اساس قسمت اعظم آن، در مقابل دوری از مناسک اهووی است زیرا فشار از آن جهت است، وقتی شما به سن بلوغ می‌رسید، ابلیس برنامه‌ریزی خاصی دارد. اما قبل از دوره بلوغ و در دوره‌ی تمییز، نه از طرف خداوند اجازه پیاده کردن برنامه‌های خود را دارد و نه تخصیص منابع و برنامه‌ریزی همچنین اجازه‌ی به او می‌دهد. یعنی به علت اینکه شخص ممیز، مطلب را خود اسقاء نمی‌کند، برای او - ابلیس - صرفه ندارد. در این قسمت سرمایه‌گذاری در شخصی است که بتواند لذت ببرد. بنابراین و تکلیف بودن [نماز] به معنای آزمایش او در دوری از مناسک اهووی است. از این رو، خود نماز، روزه، حج و غیره مجری و پلکانی برای پرورش در دستگاه حقایق الهی‌ست.

۳/۲- نماز، سرآغاز سیر پرورشی در عبادات

بر این اساس؛ تکالیف از نماز شروع می‌شود که ستون دین و رکن پرورش است. بنابراین باید نسبت این رکن‌ها معنا شود و این دستگاه مطلق‌نگری است که نمی‌تواند رکن‌ها را به عدد صورت درست تحلیل کند. یعنی اینکه گفته می‌شود: امامت رکن است، نماز رکن است و ... منظور، رکن پرورش است. نماز اولین جوی سعادت، عبادت و نوارنیت است. یعنی وقتی قبول می‌کند که در دستگاه الهی پرورش پیدا کند و سپس شما نماز می‌خوانید، آن دختر می‌خواند، این پسر می‌خواند و ... این‌ها، جوی‌های نور می‌شود، زیرا نور در نماز می‌باشد و باران نور بوسیله‌ی خدای متعال و به واسطه حضرت ولی عصر(عج) در نماز می‌بارد و اگر حضرت امضاء نکند نمی‌بارد، چون مسیر رسیدن نور به ماه، حضرت ولی عصر(عج) است. حال وقتی این

باران نور آمد، مانند باران که در کوه و تپه راه می‌افتد، او نیز جاری می‌شود و راه می‌افتد و مسیر آن نیز اراده‌های شما است. و نقش تک تک ما مانند شکاف‌های دره و کوه‌ها می‌باشد. از این رو، می‌گوید: «يَحْمِلُ عَل شَالِكْتَه...»، شالکه، مانند شیار ته دره و کنار کوه است که هر کدام مسیری از آب را در دره‌ها یا کوه‌ها و یا در دشت و بیابان‌ها می‌پذیرند که در آن‌ها این آب جریان داشته باشند.

۳/۳- تبدیل جویبارهای نورانیت نماز به نه‌های نورانیت در مساجد

حالا وقتی این آب‌ها جاری می‌شود، در مساجد تبدیل به «نهر» می‌شود. یعنی از عبادت فردی شروع می‌شود و وقتی می‌خواهید چهره‌ی نه‌ری بودن این را ببینید، در مساجد پس وقتی از بالا جغرافیای عبادت ملاحظه می‌شود، هم جوی‌ها و هم نه‌ها را می‌توان دید.

۳/۴- تبدیل نه‌های نورانیت در مساجد به رودهای نورانیت در نمازهای جمعه

معنی رودخانه‌های آن نیز در نماز جمعه، دیده می‌شود، مانند رود فرات، رود نیل که شکل تاریخی پیدا می‌کند و دیگر در آن تغییرات بسیار کم است و بر این اساس که گفته می‌شود. از وقتی که روی زمین حیات بوده، رود، دجله و نیل نیز بوده است، حال همین مطلب در نماز جمعه‌ها واقع می‌شود.

۳/۵- رمضان محل تبدیل رودها به دریا

آن وقت این رودهای نور در ماه رمضان، تبدیل به دریا می‌شوند و در مراسم بزرگ حج، به اقیانوس تبدیل می‌گردند. مظهر دریا شدن و اوج تلاطم دریاها، نماز عید فطر است، در عید فطر اعظم نورها در عالم توزیع می‌شود که می‌تواند هر خشکسالی و هر بیابانی را سیراب کند و بعد در مراسم حج، به اقیانوس درگیری بین دستگاه ایمان و کفر تبدیل می‌شود، یعنی در حج دریاها به هم وصل می‌شوند. پس ماه‌های محرم، صفر، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجه و ...، ماه‌های پرورشی است، یعنی از لحاظ زمانی، سیر پرورشی ایمان است.

۱/۵/۳- ماه رمضان، ماه پالایش و تصفیه جویبار و رودهای نورانیت

از این رو، خود این عبادات به هم ربط دارند. یعنی وقتی نماز خوانده می‌شود، به نهر، رود و رودخانه تبدیل می‌شود و در ماه رمضان بخاطر اینکه به دریا تبدیل شود، خداوند متعال گناه‌سوزی به راه می‌اندازد به عبارت دیگر در ماه رمضان چند اتفاق می‌افتد، به علت اینکه تمام افعال انسان، از همان ابتدای کودکی تا شب اول قبر، مانند معصوم، به نور محض نیست و با امور دیگر مخلوط می‌باشد، در ماه رمضان با مهمانی خداوند کثافات و بدی‌های اعمال گرفته می‌شود تا در این مهمانی، داده‌ها و نعمت‌های خداوند قابل خوردن باشد و حال آنکه وقتی همراه با کثافات است، مورد میل قرار نمی‌گیرد. به طور مثال اگر لیوان آب ما، یک نخ مو یا ریش بیافتد، آن را نخورده و خالی می‌کنیم و همچنین اگر در غذای ما حشره یا جانوری باشد، دیگر آن را میل نمی‌کنیم حال آنکه روح و اراده انسان، مملو از کثافت است.

از این رو، فلسفه‌ی ماه رمضان، پالایش کردن این جوی‌ها و این رودهای نورانی است که خداوند متعال اعطا کرده است و این پالایش و این تمیزی اتفاق نمی‌افتد مگر بوسیله زندان کردن کسانی که موجود در این کثافات هستند که دستگاه ابلیس باشد و به همین خاطر است که خداوند متعال در طول یکسال به مدت یک‌ماه و اعوان و انصار او را زندانی می‌کند. حال با زندانی کردن مزاحم بیرون، وقت آن می‌رسد تا مبدء تولید فساد در درون خود را بشناسیم و با دعا کردن، آن را بسوزانیم.

یعنی بعد از شناخت، توانایی و قدرت ایستادن جلوی او را ندارید. ولی با این دستگاه پرورشی و عباداتی که انجام می‌دهید، می‌توان [آن را سوزاند] و آرام آرام به طرف بالا حرکت کرد و از بالا به گذشته نگاه کرده و آن را بهینه کرد تا دیگر دچار آن در آینده نشود. زیرا تخلفات آینده برای ما مجهول است و بدون دستگیری ائمه اطهار علیهم السلام، روشن نخواهد شد. برای البته باید «طلب» کرد و این طلب کردن، موضوعیت دارد و در اینجا است:

که بحث عوام و خواص معنا پیدا می‌کند، زیرا عوام یک حدّی برای خود دارد و وقتی به آن می‌رسند دیگر راضی می‌شوند؛ ولی خواص به هر چیزی در هر مرحله‌ی که می‌رسد قانع نمی‌شود چون قانع شدن به معنای مستکبر شدن است. واقعاً از دستگاه الهی به این عظمت و این بزرگی، چرا تا هر کجا که امکان داشته باشیم، نخواهیم؟! بنابراین در ماه رمضان اولاً، گناه‌سوزی می‌شود؛ ثانیاً، محیط [شیطنت] بیرونی زندانی می‌شود. البته امور غیبی آن را زندانی می‌کنند، نه امور عینی و انسانی! یعنی مثلاً آقای بوش را زندانی نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر عالم تکلیف را تعطیل نمی‌کنند و فقط آن قسمتی که شما نمی‌بینید، تعطیل می‌شود.

۳/۵/۲- شب قدر، شب رقم خوردن تقدیر حیات عرفانی و محمدی بمعنای طیر مسئولیت پذیری در نظام ولایت

از طرف دیگر، در ماه رمضان تقدیراتی رقم می‌خورد. یعنی برنامه‌ریزی سال بسته می‌شود. مانند اینکه در ماه آذر و بهمن بودجه را تنظیم می‌کنند و از اوّل فروردین اجرا می‌شود، لذا عقلانیّت برنامه نیز در ماه رمضان انجام می‌شود. بر این اساس، موضوع تقدیرات، همین زلال شدن است، همین نورانی کردن‌هاست؛ به عبارت دیگر تقدیر حیات عرفانی و حیات محمدی است؛ از زندگی حیوانی بیرون آمدن و به زندگی آن‌ها دل دادن. به همین خاطر در شب قدر - که از هزار ماه بهتر است - همه را دعوت می‌کنند و نسبت به عوام، از جهنم نجات دادن و بخشیدن گناهان است. ولی برای خواص، مراتب مسئولیت است. یعنی آیا طلب مسئولیت‌پذیری و خدمت‌گذاری به ائمه معصومین علیهم السلام را دارد یا خیر؟ آیا طلب منصب، حتی برای نگهبانی از چادر ائمه علیهم السلام که مانع از دزد شود - مانند چوپان یا سگ گله، را دارد یا ندارد؟

س: آیا برای خواص، خود نجات از آتش جهنم، اصل نیست؟

ج: برای خواص نیز تا آخر عمر، امتحان خط نمی‌خورد. اما خواص در عین حالی که نجات از جهنم می‌خواهند، وقتی به مراتب بالا می‌رسند، طلب از جهنم آن‌ها به گونه‌ای دیگر است؛ درک از دوری جهنم برای پیامبر (ص) به این است که همه‌ی مخلوقات عالم را از پیکره‌ی خود بداند، زیرا حتی کفار هم تکویناً برای او خلق

شده‌اند از این رو، جزء سلول خود می‌داند، بر این اساس وقتی دعا می‌کند، «نَجْنی مِنَ النَّارِ»، هم برای خود دعا می‌کند و هم برای سلول‌هایش. لذا کل آیاتی که به حضرت رسول خطاب می‌کند چرا خود را به سختی و مشقت می‌اندازی، ناظر به این مطلب است که حریص به هدایت و نجات کفار و منافقین بودند. به همین دلیل معنی دعای ایشان برای نجات از جهنم، جهت پیکره‌ی خلقت می‌باشد. به طور مثال در عرفات و مواضعی که دعا مستجاب است، گفته می‌شود برای دوستان خود دعا کنید، اما چون این مطلب نظام نداشته است، دوستان را بریده بریده دعا می‌کنیم. البته بچه‌ها مان به علت اینکه از نسل خودمان هستند، سفت و محکم‌تر دعا می‌کنیم؛ ولی مقام معظم رهبری وقتی می‌خواهند دعا کنند، به علت اینکه رهبر هستند قطعاً ناراحت می‌شوند که فلان کس و فلان هم‌رزم وسط راه باز مانده است.

لذا از خدا می‌خواهد که قلب این را متوجه کند یا او را همین جا متوقف کند، تا گمراه‌تر نشود. بنابراین همانطوری که انسان، بچه‌های خود را - که زاد و ولدهای خود می‌باشند - دعا می‌کند، زاد و ولدهای اجتماعی خود را نیز دعا می‌کند. یعنی برای مجموعه دعا می‌کند بر این اساس معنی دعا کردن‌ها عوض می‌شود. به عبارت دیگر وقتی محور امت دعا می‌کند، دیگر وحدت و کثرت‌های او، معنای دیگری پیدا می‌کند.

س: پس متغیر اصلی همان نجات از نار است، ولی معنی آن فرق می‌کند.

ج: بله؛ می‌خواهیم بگویم که اصلاً یک معنی ندارد. بلکه ذو ابعاد می‌شود. از این رو، بعضی کوتاه نگران شبهه می‌کردند که چرا امیر علیه السلام در دعای کمیل عجز و ناله برای نجات از نار می‌کند، ولی امام خمینی می‌گوید: با قلبی مطمئن و دلی آرام از دنیا می‌روم! آیا حضرت امام بالاتر از حضرت امیر هست؟! این افراد فراموش کردند که در آیه قرآن آمده: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ، رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ کسی که هدایتش دست خدا و ائمه علیه السلام می‌افتد، نفس مطمئنه می‌شود و از این رو، قلب او روزانه بیشتر و

بالا تر می رود و دیگر هیچ کس در عالم نمی تواند او را تکان دهد. پس اینطور نیست که بخاطر دعای ما، دستگاه ایمان درست نشود و از طرف دیگر اینکه در رابطه با خداوند، عجز و ناله موضوعیت قرار گیرد، این یک وظیفه دیگری است.

حال وقتی می خواهیم مردم را دعوت کنیم، نمی توانیم بگوییم که از در خانه خدا چیزی بدست نیاورده ایم و از این رو، صراط مستقیم را معرفی نکنیم و حال آنکه این حرف، حرف ابلیس است. زیرا وقتی در موضع مأموریت قرار می گیریم، خداوند امر می کند: «برو و بگو که راه کدام است» و وقتی در رابطه با خدا قرار می گیریم، باید به آن صورت عجز و ناله کرد. اما بعضی کوتاه فکran، وقتی که باید بروند و راه را نشان دهد، شروع به عجز و ناله می کنند که ما بنده خاضع خدا هستیم و معلوم نیست به بهشت برویم، لذا راه نیز معلوم نیست!

بنابراین اینکه گفته می شود «با دلی مطمئن می روم» یعنی اینکه راهی که نشان شما داده ام، درست است و به وصیتی که می کنم، اعتقاد دارم.

بنابراین همان طور که مقام معظم رهبری می فرمودند- ما باید دائماً در محضر حقایق عالم سیر استغفار را داشته باشیم تا هر روز نورانی تر شویم و راه نیز شفاف تر شود و بر این اساس با بهینه کردن راه و نشان دادن حمله های ابلیس بتوان به مردم بیشتر رسید و از طرف دیگر دائماً در خانه خدا می رویم تا اشتباهات کار را به ما نشان دهد.

س: پس برای اداره ی دستگاه جزمیت لازم است. چون بالاخره آدم باید کاری انجام دهد.

ج: زیرا شما بدنبال ارتقاء و بهینه هستید. البته همه بنده خداوند هستند؛ افراد معمولی، رهبری و حتی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام. لذا اینکه خداوند برای ائمه اطهار مراتب و ویژگی خاصی قائل شده است، مرتبه ی خالقیت و ربوبیت نیست. بلکه مرتبه ی شفاعت است. البته بیان همین منزلت (شفاعت) چند هزار سال طول

کشید تا انبیاء توانستند آن را در زبان مردم بیاندازند. زیرا مردم تحمل این مطلب را نداشته‌اند. آلآن نیز خبر اسرار آل محمد (ص) هست و یا قبل از ظهور نمی‌توان آن را باز کرد و حکم تقیه آمده است. یعنی تا قبل از ظهور، وحدت کلمه مهم است. تحقق و شهودی شدن آن، در دوره‌ی ظهور واقع می‌گردد. به عبارت دیگر، عینی شدن و جهانی شدن حقایق اسلام، - مانند زیارت، ادعیه، عاشورا و ... - در دوره‌ی ظهور است. در قبل از ظهور فقط یک تعدادی از امت محمد و آل محمد این را قبول می‌کند و سینه به سینه آمده است تا ما به راحتی از زیارت عاشورا و جامعه و امثال این‌ها بهره ببریم و گفتگو کنیم.

پس به طور کلی اوج دعا برای غیر معصومین، همان دو عبارتی است که انتهای زیارت جامعه آمده است:

«تدخلنی فی جملة العارفين بهم و بحقهم و فی زرة المرحومین بشفاعتهم»

اما برای معصومین، دعای عرفه، دعای کمیل و ... است. زیرا کل ادعیه، شأن آن‌هاست، از این رو رحمت، لطف و ... - که در این ادعیه آمده - ربطی به ما ندارد. اگر یک روز پدر یا مادرمان رابطه‌شان را با ما قطع کنند، زندگی‌مان به هم می‌خورد و حال آنکه طوفان حوادث و بلائات سر اهل بیت آمد، ولی مانند کوه ایستادگی می‌کردند و آن را رحمت و لطف خداوند می‌دانستند.

و صل الله علیه و آله و سلم

جلسه سوّم

سند ملی حج پیاده: علی کرم زاده نوار ۱۷۵۵ ویرایش، موشح (۸/۳/۸۶)

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: در جلسه‌ی پیش، بحث را از بلوغ شروع کردیم که گفتیم جوی‌های نور چگونه در سطح تکوین آغاز می‌شود و به سیر پرورشی ماه محرم که سطح تشریعی است گره خورده، تا اینکه در ماه مبارک رمضان در شب‌های قدر به سطح تاریخی متصل شود. این سیر تکوینی با اتصال به ولایت تاریخی که در شب‌های قدر به دست ولی معصوم علیه السلام- در عالم رقم می‌خورد، تبدیل به امت واحده شده و ولایت اجتماعی محقق می‌شود. مظهر این ولایت اجتماعی، امامت در موسم حج است که جامعه جهانی پدید می‌آید؛ جامعه‌ی جهانی مؤمنین. قبل از این که دوباره بحث حج را آغاز کنیم، ببینیم آیا می‌توانیم بگوییم که فلسفه حج به فلسفه عبادت باز می‌گردد و آیا می‌توانیم فلسفه عبادت را به فلسفه خلقت باز گردانیم. می‌خواهیم بدانیم در خلقت چه بوده است که آن چیز در این ساختار پرورشی تعبیه شده است. در بحث بلوغ که به جوی‌های آب و حضور اختیار اشاره کردیم، محور هماهنگی، را «جهت» می‌دانیم، هر جا که بحث اختیار باشد، «جهت» محور هماهنگی «جهت» محور وحدت در فرد است. اگر انسان بخواهد تا چند شخصیتی نشود، یعنی دچار ریا و اخلاق فاسد نشود، نیاز به جهت دارد. چند شخصیتی به این معناست که در خودش به یک رنگ، باشد، در مقابل همسایه به رنگی دیگر و در میان دوستان به رنگی متفاوت. انسان نباید رنگ‌رنگ شود، تکه تکه شود! انسان چند شخصیتی به تبع منافع دنیایی خود، منافع می‌شود. این یعنی جهت را قبول نکرده است، توحید را قبول نکرده است؛ خدا را به وحدانیت قبول نکرده است. انسان اگر جهت را قبول کند، به وحدت می‌رسد. این وحدت می‌تواند به صورت دائمی شدید شود.

[سیر پرورشی که گفتیم به این معناست که] اکنون برای رسیدن به همین وحدت، او را تمرین می‌دهند. به او می‌فهمانند که شخصیت خود را نمی‌توانی به وحدت برسانی! زیرا «جهت» امری درونی نیست، قوام «جهت» بالغیر است. وقتی می‌گوییم: «ایک نعبد و ایک نستعین»، عبادت و استعانت «طرف» دارد. هم شما باید بخواهید و هم او. او باید تصرف کند [تا رشد شما واقع شود]. بنابراین این رشد به صورت تقومی است، یعنی اولاً بالذات نیست، ثانیاً بر اساس «ربط تحت قانون» نیست. ثالثاً براساس تولی و ولایت است.

از این رو، اگر چه هنگامی که مکلف می‌شوید به شما می‌گویند که نماز واجب است و باید نماز بخوانی، ولی می‌گویند اگر می‌خواهی پرورش پیدا کنی، باید این دو رکعت نماز با این کیفیت، را در صف ده نفری بخوانی، تا فلان صفت به تو داده شود. آن صفت، صفتی نورانی است. نماز جماعت، یعنی نماز را به همراه جمع خواندن، یعنی تحمل اراده‌ی امام جماعت. با خواندن نماز جماعت، قبول می‌کنی، یک نفر امام تو شود. به این ترتیب در عظیم‌ترین اعمال، «خیر العمل»، تسلیم امام شده‌ای! نماز جماعت این ویژگی را در انسان پرورش می‌دهد که بداند اعمال از نظر اجتماعی نیاز به محور دارند. شخصیت انسان نباید تکه تکه شود [و از این طریق محور داشتن اعمال به دست می‌آید]. شخصیت موحد بهترین شخصیت و زلال‌ترین است. این‌ها مصلحون و مخلصون هستند.

این امر هرگز محقق نمی‌شود، مگر اینکه انسان بتواند ایمان دیگران را در خود ضرب کند، یعنی دست از انانیت بردارد و نگوید: من مستکبرم و در بحث امامت من امام هستم و همه باید تحت فرمان من باشند. نظام الهی با این پرورش، قدرت طلبی را در انسان می‌شکند و تمرین مخالف به انسان می‌دهد.

می‌گویند که نماز خود را به جماعت بخوان، هفته‌ای یکبار هم به نماز جمعه برو پیوسته به جمع بودن توصیه می‌کنند.

مرحله بعد این است [که پس از این مراحل پرورشی] در ماه مبارک رمضان، شما را در برنامه‌ریزی مشارکت می‌دهند، یعنی شما را به کار تخصصی وارد می‌کنند. ماه مبارک رمضان جایی است که انسان از عبادت عوامانه خارج شده و پا به عرصه تخصص می‌گذارند. در این ماه، مهمانی خدا مطرح می‌شود و متخصص به کسی تعریف می‌شود که بر سر سفره صاحب‌خانه که صاحب عبادت است بنشیند. صاحب عبادت ائمه عصمت و طهارت (ع) هستند، می‌فرمایند: «هیچ بنده‌ای خدا را عبادت نمی‌کند مگر به وسیله ما» یعنی ایشان علت عبادت هستند، نه این که خالق باشند؛ خدا عبادت نمی‌شود مگر به عبادت ما. پس اصل این سفره برای آن‌ها پهن شده است.

ماه مبارک رمضان را «ضیافت الله» می‌گویند و حج را ضیافت الرحمان. در این دو مهمانی، دو چهره از ضیافت ترسیم شده است. در هر دو، ماه مبارک رمضان و ذی حجه، حرکت به سوی خواص شدن است، به سبب زیارت معصومین (ع). به سبب زیارت کسانی که سفره برای آنان پهن شده است.

بنابراین از اول تا آخر، پرورش «تسلیم شدن اراده» است و تبعیت آن. این تراش دادن اراده است که آن را هر چه بیشتر از سوی دستگاه الهی تراش دهند، شفاف‌تر می‌شود؛ مانند الماس. گران‌قیمت بودن الماس به دلیل تراش‌های زیبایی است که به آن داده شده است، که انعکاس نور را در آن زیباتر نشان می‌دهد. اختیار نیز همین گونه است. در حقیقت فلسفه بلاها و گرفتاری‌ها همان فلسفه‌ی تراش دادن است. اگر چه یک چهره از تراشیدن، سختی ضربه زدن است که یک تکه از وجود شما و یک تکه از الماس را برش می‌دهد «باموال و نفس و أنفس و الثمرات»، جدا می‌کند و می‌برد، اما چهره دیگر آن این است که اختیار تراش پیدا می‌کند و درخشش بیشتری به دست می‌آورد. البته این درخشش بیشتر در خدمت‌گذاری به ائمه معصومین (ع) است. در دستگاه نور، نورانی‌تر می‌شود. تمام بحث ما این است که کل عبادات در راستای پرورش تولی و ولایت است، فلسفه عبادات همه تولی و ولایت است. آنچه از تولی و ولایت حاصل می‌شود، چیست؟ در نظر آقایان، در

عبادت بحث ذات است و لقاء با ذات و به وحدت رسیدن با ذات حضرت حق - جل و جلاله - را مطرح می‌کنند. اما دیدگاه ما این نیست، ما همانگونه که معصومین (ع) فرمودند: در فلسفه آفرینش دقت کنید و فکر کردن در رابطه با ذات، حرام است، هر آنچه هست را فعل خدا می‌دانیم [و ما با این فعل سنخیت داریم]. سنخیت بر مبنای آقایان، به اتحاد مخلوق با خالق در ذات و در اصل هستی تعریف می‌شود. ایشان بودن خدا و بودن خدا را مشترک می‌دانند و بر این اساس سنخیت درست می‌کنند برای دو ذات که دوئیت دارند تا زمانی که این دو ذات دوئیت دارند، وحدت آنها وهمی است. در این عالم ماده یک عالم وهمی درست کرده‌اند و وحدت را در آن معنا می‌کنند.

اما ما می‌گوئیم درک از ذات ممنوع و حرام است. اساساً درک انسان از ذات خودش نیز محال است. تنها چیزی که می‌توانی بگویی این است که ذات تو مرکب است و بسیط و مجرد نیست! در ترکیب نیز اراده حضور دارد و یک ترکیب مادی نیست. یعنی وحدت و کثرت وجود انسان از جنس قانون یا ماده نیست، بلکه به‌خاطر نفوذ زمان و مکان اراده است، نه زمان و مکان ماده. زمان و مکان اراده و مراتب فاعلیت که از فاعلیت محوری شروع می‌شود تا به فاعلیت تصرفی و تبعی می‌رسد، در وجود انسان حضور دارد این همان چیزی است که در عبادت مطرح می‌شود که اگر اراده، محور شود، پرستش انقطاع اراده. معنا می‌شود، یعنی وحدت بین اراده. یعنی من چیزی نمی‌خواهم جز رضای تو را؛ من تو را می‌خواهم. البته نه ذات تو، چرا که من با ذات تو سنخیت ندارم: مخلوق با ذات خالق سنخیت ندارد، بلکه با فعل او سنخیت دارد، با اعطاء او سنخیت دارد. این اصل مطالبی است [که در عبادت مطرح است]. البته این سنخیت مخلوق با فعل خالق هم به صورت مطلق نیست، زیرا در ترکیب، شدت و ضعف وجود دارد و در آن مراتب پیدا می‌شود و این سنخیت هم تشکیکی می‌شود! در خود فعل، نه در ذات و نه در هستی. در تمامی اراده‌ها پرستش یا سجده کردن به همین معنا است، چیزی نمی‌خواهم جز خواست تو را؛ یعنی عاشق تو هستم، بگو تا برایت جان بدهم. هنگامی که انسان

از همه چیز رفع ید کرد، از همه اراده‌هایی که اطراف او هست، این معنای پرستش است. ممکن است طرف این پرستش، همسر او باشد، مثلاً سجده به زن می‌کند، زن نسبت به مرد سجده می‌کند، و دیگر پدر و مادر خود را نمی‌بینند هیچ چیز را نمی‌بینند و همان موضوع برای پرستش شده است. در کار خود برخورد می‌کند به استاد یا مدیر، به او سجده می‌کند مثل ژاپنی‌ها که سجده بر شرکت‌شان می‌کنند. [این سیر پرستش ادامه دارد] تا برسیم به علی -علیه السلام- و اولاد علی -علیه السلام-. اینکه بگوئیم این‌ها را می‌پرستیم، این هم درست نیست، حتی در اطاعت از اهل بیت -علیه السلام- باید بگوئید که هر چه علی -علیه السلام- بگوید انجام می‌دهد، به‌خاطر اینکه که علی -علیه السلام- چیزی نمی‌خواهد، مگر خواست خدا را. این مطلب برای من به حجّیت رسیده است، نه پرستش علی (ع). بگوید: «حجّت دارم که محال مشیّت الله هستند. [این مفهوم اطاعت از اهل بیت -علیه السلام- است]، نه اینکه وحدت با ذات خدا پیدا می‌کنند، خلیفه‌ی حقیقی خدا هستند. هم اراده‌ی خودشان اینگونه است و هم تمامی شرایطی که برایشان فراهم شده است، از عصمت، روح و نیروهای که خدا به ایشان اعطاء کرده است، [در همه سطوح خلیفه خدا هستند]. [پس درست است که بگوئیم] فعل ایشان هرز روی ندارد، نه اینکه برابر با ذات [الهی] باشند.

خدای متعال هفتاد و دو اسم خلق کرده است، یعنی اسم خلق شدنی است. اسماء حُسنای الهی خلق شدنی است. معصوم (ع) می‌فرماید: از این هفتاد و دو اسم، هفتاد و یکی را به ما تعلیم داده است یکی از آن‌ها را تعلیم نداده است. یعنی یکی از خلقت‌های خود را اسم مکنون، مخزون، طاهر و طهر است، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نداده و همچنین به آقا امیر المؤمنین -علیه السلام- و ... نداده است. آن یک اسم، خدا و ذات هم نیست، بلکه اسم و مخلوق اوست.

غرض بنده این است که اگر مخلوقات در مرتبه‌ی پائین هم، مثل گیاهان، خوشحال می‌شوند از اینکه در گوشت و پوست ما منحل شده و هضم می‌شوند، این بهجت و لذتشان تسبیح خداست، معرفت آن‌ها به اوست، ولی

از طریق آئینه شدن ما. ما نیز اگر بخواهیم آئینه رحمت الهی را ببینیم، باید از فعل علی -علیه السلام- و اولاد علی -علیه السلام- ببینیم. یعنی هم در «فعل»، هم در «علم» و هم در «قول»، ارتباط ما با فعل خدا به صورت مستقیم نیست، چه برسد که به ذات بخواهیم برسیم! به فعل هم که برسیم، ذو مراتب است.

در رسیدن قول و حرف خدا به ما، خدا مستقیم با هیچ کدام از ما حرف نمی زند. فقط از طریق پیامبرش با ما صحبت می کند. در شب قدر نیز، قدر و اندازه هر چیزی که همان کل امور باشد، بر حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه شریف- نازل می شود و بعد از آن بر تک تک عباد. بله، آن شب خداوند ملائکه اش را برای تک تک عباد می فرستند، [تا حوائج آن ها را ملاحظه کنند]، ولی در همین تصرف هم خدای متعال ملکش را می فرستد، نه اینکه خود ذات خدای متعال [مستقیم عمل کند]. خدا دستگاه دارد، دستگاه ولایت تکوینی دارد؛ لذا ملائکه را برای تصرف می فرستد. این ملائکه شما را پاک می کنند، باران رحمت می فرستد، شما را هیچ چیز در ارتباط مستقیم با خدای متعال نیست، الا آن چهارده نور پاک. این نیز دلیل خدا شدن نیست، همان طور که ملائکه وقتی به دستور خدا قبض روح می کنند، به معنای این نیست که خدا شدند! فعل خدا دارای وحدت و کثرت است. خود می گوید که فعلش قابل شمارش است. آنجا که می فرماید: هیچ کس نمی تواند نعمت های مرا بشمارد! می گوید: هیچ کس نمی تواند صلوات مرا بر پیامبرم بشمارد. و در همه این ها بحث وحدت و کثرت هست. در همه این ها بحث از ترکیب است. البته ترکیب بودن به معنای مادی بودن نیست!

بحث از تکامل است، بحث از رشد، بحث از اضافه و نقصان در فعل خدا کردن است. بحث از این است که اسماء الهی را می شماریم و می گوئیم هفتاد و دو اسم است، آنچه که واحد است ذات تبارک و تعالی است. آن ذاتی است که هیچ درکی از آن حاصل نمی شود و ما آن را تسبیح می کنیم، یعنی تنها درک تنزیهی از آن داریم، نه اینکه بخواهیم بگوئیم عدم است، بلکه از طریق ملاحظه همین فعل در می یابیم که پشت آن، یک ذاتی

است، ذات اقدس اله است. از طریق فعل او متوجه می‌شویم که کسی هست، اما نمی‌خواهیم بگوییم خدا محدود به فعلش می‌شود، دقت کنید! ما می‌گوییم یکی از شئون حضرت حق جل و جلاله فصل اوست. و ما هم با فعل او سنخیت داریم و به فعل او هم فکر می‌کنیم، اما درباره ربط بین فعل و ذات سخنی نمی‌گوییم، زیرا فکر کردن در رابطه با آن منع شده است. این منع هم کاملاً درست است. این منع، از چیزی نیست که فکر کنیم اگر آن را بفهمیم، خدا می‌شویم، لذا ما را منع کرده‌اند! یا فکر کنیم که اگر به آن دست پیدا کنیم، به اسرار [غیب دست پیدا کرده‌ایم!] مانند فریبی که آدم (ع) توسط شیطان خورد. [اینکه بگوییم ذات خداوند] حقیقی و بسیط است، یعنی اگر دوئیت در آن راه پیدا کند، دیگر ذات نیست و بساطت آن از بین می‌رود، لذا عقل حکم می‌کند که درک از ذات حاصل نمی‌شود. در نتیجه همان‌طور که گفتیم، بحث سجده و عشق و علاقه به اراده «اراده مجرد هم نیست، بلکه تولی و ولایت است. در این تولی و ولایت هم وحدت جهت خاک است، یعنی بگوییم همان چیزی را می‌خواهم که تو می‌خواهی. این معنی عبادت و پرستشی که فرهنگستان می‌گوید، یعنی همان وحدت جهت، وحدت جهت دو اراده، یعنی بگویی اراده من هم منحل در اراده تو است، من از کسی تبعیت می‌کنم که او خواست دارد و من هیچ خواستی ندارم من رفع ید از خواسته‌های خود می‌کنم، این می‌شود عشق و سجده کردن. اما حالا این چه خاصیتی دارد؟ این عین کمال است؟ یا بگوییم که این عین ضعف و ذلت و بیچارگی و تحقیر است. بگوییم چقدر بد است! خدا ابلیس را لعنت کند که این واژه‌ها را اینگونه معنا کرد همه الفاظ را به صورت منفی القاء نمود! در عباد بودن، اوج آزادی، ترقی و لذت خوابیده است، اوج خلود. چرا؟ زیرا طرف پرستش شما فعل تبارک و تعالی است. شما تنها یک فعل دارید از روی نیاز صادر می‌شود. او می‌خواهد با فعل خود به شما تفضل کند، به خود او که چیزی نمی‌رسد اگر نسبت بین فعل و ذات را ملاحظه کنی روشن است که از فعل خدا چیزی به ذات او

نمی‌رسد اگر خلاف این باشد که ذات را هم مانند فعل مرکب می‌کند و ایجاد کرده است، حالا چیزی به خودش برگردد! باید بگویید سبحانه و تعالی.

لذا یک فعل است که عنایت شده است و حق است که هر اراده‌ای بر این فعل سجده کند و با آن ارتباط برقرار کند تا آرامش پیدا کند. این همان بحثی است که گفتیم آمدند و شما را به بی‌نهایت وصل کردند، حالا آرام می‌شوید. گفتیم اگر بدانید دارایی شما محدود است، ولو به اندازه‌ی یک کوه از طلا باشد، به ذهن خطور می‌کند که این تمام شدنی است، طلاها تمام می‌شود، لذت‌ها تمام می‌شود، همین که حد آمد و طرف سجده و طرف خواست انسان بدین نحو شد که محدود بود، در همان خواست نیز محدودیت ایجاد می‌شود. و بدین ترتیب اضطراب به سراغ انسان می‌آید. آیا اینگونه نیست؟!

پس حقیقت سجده، حقیقت تعلق، حقیقت پرستش، تکامل و تداوم آن، خلود آن، رنگ به رنگ شدن آن، آرامش آن در سجده به اراده حضرت حق تعالی است. آنجاست که آرام می‌شوید. اما اگر تکیه گاه شما، شماره حساب شما باشد و موجودی هم بی‌نهایت شد، هنگام کشیدن چک و هر چه صفر بخواهی می‌توانی جلوی آن بگذاری!

اگر تکیه کسی به چنین قدرتی باشد، با حرص مواجه نمی‌شود و احساس نیاز به دیگران پیدا نمی‌کند. (این نکاتی که می‌گویم در هیچ کدام از کتب آقایان نمی‌دیده‌ام. اینگونه که ارتباط مهره‌ها با هم منسجم باشد. این تنها مخصوص فلسفه‌ی حاج آقا حسینی (ره) است. ممکن است یک صحبتی به صورت بریده کسی در جایی گفته باشد، ولی با این انسجام نیست.)

سیر بحث ما این شد که ارتباط با ذات را رها کردیم، ارتباط با عقل را برقرار کردیم. در فعل، پرستش به تقوم دو اراده معنا شد، به رفع ید از خواست‌ها و طلب‌ها معنا شد و گفتیم که انسان ذاتاً «طالب» خلق شده است و در طالب خلق شدن او به خدا نگاه می‌کنید و از خواسته‌های خود رفع ید می‌کنید. هنگامی که به طالب بی‌نهایت

رو می‌کنید، می‌فهمید که خود طلب ما هم محدود است، آنجاست که: می‌گویند خدایا طلب خودم را هم نمی‌خواهم! زیرا اگر طلب محدود خود را بخواهم به همین اندازه جلو می‌روم، اما طلب تو را می‌خواهم که من را تا هر جا که [صلاح بدانی] ببری! این طلب بی‌نهایت است. اینجا آرامش، تکامل، آزادی، شکوفایی و توسعه معنا پیدا می‌کند.

اثر متقابل چنین طلبی، اخلاق است. اثر آن واقع شدن سجده بر خدای متعال است که سبب جریان یافتن اسماء حسنی الهی در ما می‌شود؛ یعنی کرم، لطف، ایثار و ...، زیرا احساس نیاز به هیچ کس نمی‌کنید و همه مخلوقات را محتاج به خدا می‌بینید.

در این شرایط، اگر در کنار ما کسی از ما چیزی خواست، به او می‌دهیم، حتی اگر بگویند همه‌ی وجود تو را می‌خواهم، آن را هم می‌دهیم، زیرا از جای دیگری باز هم می‌رسد! در این پرداخت کردن ما به این معنی نیست که خود را عدم و نابود می‌کنم، زیرا در چنین منزلتی که ایجاد کردم یا معدوم کنم، هر چه می‌دهم «کیفیت» است، یعنی صفر در جلوی عدد است، پول خودم را باید بدهم، چشم می‌دهم، اما اصل حقیقت خودم را که اسم مکنون باشد، به معصومین (ع) هم نداده‌اند، [آن را نمی‌توانم بدهم]، از بین هم نمی‌رود، زیرا دست خداست. بدین ترتیب، اخلاق شکل می‌گیرد!

در فعل هم، افعال ما خلافت می‌شود؛ یعنی تصرف در مادون، تصرف در غیر. گاه این تصرف تا تکیه به شعاع حضرت حق جل و جلاله صورت می‌گیرد و الله تبارک و تعالی می‌خواهد چیزی به او واگذار شود، نحوه‌ی آن به گونه‌ای است که شما را هم دعوت می‌کند به بی‌نهایت. تحقیر نمی‌کند، بلکه تفضل می‌کند، پول، امکانات و همه چیز می‌دهد. طرف مقابل از اعطای این امور متوجه می‌شود که پشت این شخص به جایی گرم است، زیرا می‌فهمد امکان ندارد کسی هم مال بدهد و هم امکانات بدهد و خوشحال هم باشد، لذت هم ببرید! این با عقل جور در نمی‌آید.

چرا باید پول خود، مال خود و جان خود را بدهد؟! زیرا می‌خواهد دیگران را دعوت کند و بگوید مال، مال اوست، جان، جان اوست، همین‌طور هم می‌شود، تا می‌دهی، بیشتر از اول بر می‌گرداند. زیرا فلسفه‌اش فلسفه درستی است؛ چنین فلسفه‌ای فلسفه‌ی اخلاق متناسب با خود را هم می‌آورد.

بحث بعد که مطلب سوّم است، توحید است. وقتی اخلاق ایجاد شد، این اخلاق صاحب دارد، بدین معنی که همه افراد نمی‌توانند در منزلت تامّ قرار بگیرند. لذا اختلاف پتانسیل در اخلاق به‌وجود می‌آید. میان جهت غایی که نور پیامبر اعظم (ص) است و مرتبه‌ای که علی (ع)، و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) قرار دارند، اختلاف‌هایی است که ما نمی‌دانیم. فاعل اتمّ پیامبر (ص) است، نور تامّ پیامبر (ص) است. شأنی از پیامبر (ص) و تامّ بودن او را به آقا امیر المؤمنین (ع) داده‌اند، لذا ایشان طفیلی پیامبر (ص) شدند.

این‌که وحدت وجود داشتند و این نور تجزیه شد و یکی پیامبر (ص) و دیگری امیر المؤمنین (ع) شد، را ما نمی‌فهمیم. اینکه در یک منزلت هستند، کلهم نور واحد، کلمه واحد، کلمه واحد هستند، این قبول است. اما جزئیات قضیه را ما اطلاع نداریم. همه را یک سطح قرار می‌دهیم، بنابر خبرهایی که به ما داده‌اند، زیارت جامعه و دیگر ادعیه که گفته‌اند همه این‌ها را در یک منزلت به نسبت خودتان قرار دهید، لذا ما در یک منزلت قرار می‌دهیم. [این‌ها درست است] ولی وقتی درون آن بروی، جایی که پنج تن آل عبا است، نور واحد چهارده معصوم (ع) است، [اختلاف مراتب وجود دارد]؛ حضرت زینب (س)، آقا ابوالفضل، حضرت علی اکبر حضرت قاسم. فرض کنید شأن آقا علی اصغر آنگونه است که در روایت آمده وقتی خون ایشان ریخته شد، حضرت ابی عبد الله (ع) خون ایشان را به آسمان پرت کرد و این خون‌ها به عرش رفتند و قطره‌هایی از این خون به کره زمین برگشت، هر جا ریخت، مسجدی در آن محل ساخته ساخته شد. ما چه می‌فهمیم که وجود آقا علی اصغر چه مرتبه‌ای دارد، ما فقط خبر را می‌بینیم. تنزیه مراتب دارد، یک تنزیه ذات در توحید است، یک تنزیه در فعل هم داریم که بگوییم فصل را هم درک نمی‌کنیم، تنزیه در مخلوقات هم داریم آن را

هم درک نمی‌کنیم. به قول حاج آقا حسینی (ره) اینهایی که می‌گویند «العلم کما هی» [را کشف می‌کنند]، فقط بگویند حقیقت یک چوب کبریت چیست؟ درک اشیاء با اسم حقیقی آنها تنها در اختیار معصوم (ع) است که خبرش به ما رسیده، ۷۲ اسم را به آنها داده‌اند که شامل علم به اشیاء هم می‌شود.

لذا بعد از ایجاد اخلاق اوصافی مطرح است که با اختلاف پتانسیل، درمجرای امامت و ولایت دیده می‌شوند. اوصاف هم امام دارند. بنابراین هر چه از معصوم (ع) پایین‌تر می‌آید، از این معنی توحیدی فاصله می‌گیرد، از اخلاص تامّ و ارتباط مستقیم با اراده‌ی حضرت حق جل و جلاله فاصله پیدا می‌کند و در شأن خود او توحید معنی می‌شود، در شأن خود او امامت معنی می‌شود، در شأن خود او اخلاق معنی می‌شود و در شأن خود او تشریع و ایمان معنی می‌شود. حقیقاً اسلام، تنها در شان معصومین (ع) است. حقیقتاً تسلیم بودن برای نور مبارک ائمه اطهار (ع) است. آن اراده تامّه‌ای که حاضر است طوفان بلا را تحمل کند در مقابل تند بادهای بلا ایستادند و ابلیس را مفتضح کردند. ابلیس با طوفان عبادت هفت، هشت هزار ساله‌ی خود به جان انسان افتاده است و تنها کس که حریف او شد و می‌شود، امام حسین (ع) و خون امام حسین (ع) و اولاد و اصحاب اوست.

عاشورا در حقیقت دستگاه ابلیس را مفتضح کرده و تا روز قیامت می‌کند. معصومین (ع) با طوفانی از بندگی، عبادت، تحمل، اخلاق و صبراً جمیلاً [استقامت می‌کنند]. صبر صاحب دارد، تقوا صاحب دارد. اوصاف صاحب دارند. [کیست؟] امیر مؤمنان (ع)؛ ایمان، امیر دارد. ایجاد این اوصاف [نیاز به] خالق دارد. امیر بودن در عبادت را به علی (ع) داده‌اند، امام ناس بودن را به حضرت ابراهیم دادند. حضرت ابراهیم ائمه للناس است، نه ائمه‌ی للمؤمنین؛ حضرت ابراهیم امیر مؤمنان نیست، علی (ع) امیر مؤمنان است.

این سیر را تا بالاترین [سطح درکمان پیش رفتیم]، فکر می‌کنم تا همین مقدار بحث در اعتقادات آن کافی باشد. اکنون بر می‌گردیم تا آن را در بحث حج منعکس کنیم.

حج اوج حضور امام ناطق برای به تجلی رساندن این اوصاف است؛ اوصاف صبر، استقامت و درگیری با ابلیس. خداوند متعال حکم حج را جعل فرموده‌اند برای اینکه در یک روز این امام برحق ناطق، با خدا بیعت کند؛ بیعت کند در مدیریت خود، در سرپرستی و در بندگی. همان بیعتی که در عالم ذر انجام شد و همه گفتند قالوا بلی. خدای متعال سالی یکبار لازم دانستند. همان تکلمی که خدا با حضرت موسی کرد و او را انتخاب کرد. و بعد از او خواستند که به سوی فرعون برود و مأموریت خود را انجام بدهد، همان را برای امت هم خواسته‌اند. می‌فرماید: خانه‌ی خدا را قرار داده‌ایم قیاماً للناس. این حرف به معنای آن‌چه بنی صدر می‌گفت نیست. او می‌گفت: حج تعمیم نبوت و امامت است و همه در آن امام می‌شوند. این حرف غلط است، بلکه افراد مستطیع باید در کنار حضرت ولی عصر(عج) کنار امام خود حاضر شوند و تمرین کنند پرورش پیدا کنند. لذا حج تمرین همراهی کردن با حجت خدای متعال بر روی زمین است، برای دفع شیطان‌های درونی و شیطان‌های بیرونی. خود ابلیس را هم در حج، در روز عید قربان رمی می‌کنند. قربان، عید است، اما جنس عید بودن آن از جنس عبادتی که در روز عید فطر انجام می‌شود نیست. در عید قربان باید شیطان را رمی کنید، این عید کسانی است که مستطیع شده‌اند، به همین دلیل هم امکان دارد. اما از آنجا که رحمت خدای متعال شامل همه عباد می‌شود، می‌گوید اگر کسی مستطیع نبود و نتوانست به حج برود، اگر اعمال دهی ذی الحجة را انجام دهد، ثواب حاجیات را به او هم می‌دهند. این دستگاه از آن دستگاه‌هایی نیست که می‌گویند یک چیز را به عده‌ای می‌دهیم و دیگران از آن محروم باشند. می‌فرماید: عید قربان را قرار دادیم برای مسلمین، زُخراً و شرفاً و مزیداً. این در حقیقت برای اهل بیت (ع) و پیامبر (ص) است، ولی انعکاس آن را برای مسلمانان، عید قرار داده شده است، عیداً للمسلمین. افراد مستطیع را به‌خاطر عهدی که با اولیاء الهی بسته‌اند، دعوت کرده‌اند تا آن جنگ را انجام دهد و ابلیس را رمی کنند. برای سایر افراد هم ثواب آن را قرار می‌دهند، اگر اعمال را انجام دهند. آنان که استطاعت مادی و معنوی دارند یک عید مکانی در حج می‌گیرند. مکانی به این دلیل است که مانند عید

فطر زمانی نیست که هر جا که کره زمین بتوانند نماز عید فطر بخوانند و باید حتماً به خانه‌ی خدا بروند و در

صحرای عرفات، جشن را آنجا بگیرند. سنخ این عید از سنخ رمی است.

[رمی تحت ولایت رفتن است]، همه دین ولایت است. یعنی همه دین مراحل‌ی پرورشی است که انسان از امر به

ذات در آید. و [به همه چیز] بالغیر نگاه کند. برای این است که توّلّی به قانون نداشته باشد، بلکه توّلّی به

حجّت بر حق خدای متعال در روی زمین داشته باشد. این کلیت قضیه است.

در جلسه‌ی بعد وارد جزئیات آن می‌شویم. در جلسه بعد خواهیم گفت چگونه این سیری را که طی می‌کنید و به

حج می‌روید، خُرد می‌شود [و در همه موضوعات جریان می‌یابد].

برادر حیدری: کسانی که از نظر مالی مستطیع هستند چه خصوصیات‌ی دارند که باید به حج بروند و دعوت شوند؟

در حقیقت شرط بودن تمکن مادی در دعوت چگونه است؟

ج: استطاعت یعنی اینکه زاد و توشه و خرج و مخارج مسیر را داشته باشید. زیرا عبادتی است که باید در مکان

خالصی انجام شود و زمانی نیست.

س: آیا استطاعت معنوی در آن لحاظ نشده است؟ از این جهت که شروط فقهی استطاعت، توانایی و تمکن

معنوی را لحاظ نکرده است.

ج: درست است. این به این دلیل است که دین شما دین حداقل است. مثلاً در ازدواج هم همین‌گونه است،

می‌گویند همین است که یک خطبه می‌خوانند و می‌گویند شما باید نفقه بدهید و زن هم تمکین کند و اذن

خروج بگیرد، دیگر بحث هم کفو بودن اینکه الرجال قوامون علی النساء و این‌ها مطرح نمی‌شود.

س: [این که می‌فرمایید استطاعت معنوی برای حج شرط است] یعنی این‌گونه است که در روایات بگویند اگر

فلان کار بد را انجام دهید، حج دیگر بر شما واجب نیست؟ آیا چنین چیزی در روایت داریم؟

ج: گاهی دنبال تعیین حکم برای فرد هستید، حکم آن همان است که در رساله‌ها آمده، اما اگر دیدگاه حکومتی داشته باشید، یعنی مثلاً بدانیم که اگر برویم حج، در آنجا درگیری رخ خواهد داد [مانند مسأله برائت] و عده‌ای کشته خواهند شد [و به این وسیله کار حکومت اسلامی جلو بیافتد]، در این حالت [استطاعت معنوی لازم است].

س: آیا [منظور شما این است که] مانند المپیک که ریاضت و زحمت می‌کشند تا ورزیده شوند، در این‌جا هم یک نوع ریاضت برای درگیری یا کفر لازم است؟

ج: به همین حجتی که در این ده، پانزده سال راه افتاده است نگاه کنید، مطلب روشن می‌شود. اگر [در حج] امنیت ایجاد کنید، افراد رفاه طلب جلو می‌آیند و به حج می‌روند، ولی اگر بدانند که می‌خواهند آن‌ها را بکشند
حجّت الاسلام زیبایی‌نژاد: مانند وضعیت الآن در کربلا.

ج: اگر از نظر حکم حکومتی به حج نگاه کنید، اساساً بافت حج را عوض می‌کند.

س: یا این‌که اصلاً بگوییم حج یک درگیری فکری است و باید متفکرین را به حج بفرستیم!

ج: ببینید برادران! حج امام حسین (ع) را مورد دقت قرار دهید. اصلاً حضرت به حج نرفتند! حج را تعطیل کردند اصلاً می‌فرمایند: این چیزی که می‌خواستیم در مکه رمی کنیم، الآن در آن‌سو است، ایشان حرکت می‌کنند بروند. او [یزید] را رمی کنند. چنین فتوایی را الآن یک عالم غیر معصوم نمی‌تواند بدهد، زیرا باید ابتدا فقه آن استخراج شود. البته حضرت امام (ره) حج را تعطیل کردند در آن سال حاجی‌ها را کشتند، سال بعد ما به حج نرفتیم. امام (ره) گفتند اگر اجازه راهپیمایی ندهید، به حج نمی‌آییم.

تا سه سال بر سه مراسم برائت دعوا داشتیم. پیام ما این بود که ما نمی‌آییم تا سنگ را رمی کنیم، بلکه می‌خواهیم ابلیس را رمی کنیم و الآن مظهر ابلیس آمریکا است، همه باید بگوئیم مرگ بر آمریکا این مسأله مهمی است.
امام (ره) فتوی داد که حج بدون برائت، حج نیست. سند این فتوا هم عمل امام حسین (ع) است. امام حسین

(ع) در مکه بود، حج رفته بود، برای پناه به خانه‌ی خدا متوسل شده بود، در روز تلبیه هم بود. مقدس‌ترین انسانی که می‌گویند هر شب هزار رکعت نماز می‌خوانده است، مثلاً جناب آقای بهجت که از نظر عبادت شهرت دارد، حالا همه با او هجمه کنند [که چرا از حج می‌روی!] ایشان فرمودند: این ریگ و سنگ‌زدن باید به صورت حقیقی همین الآن مجرای ربوبیت خدا باشد. نباید خود آن را بت کنیم! ما نمی‌خواهیم نماز پرستی راه بیاندازیم! حج پرستی هم نمی‌خواهیم راه بیاندازیم! آن حجبی حج است که ثمره آن به دستگاه الهی برسد.

نمازی نماز است که به دستگاه الهی خدمت کند، در غیر این صورت تبدیل به خوارج می‌شود. حاج آقای حسینی (ره) نقل می‌کنند یک آقای با صوتی حزین قرآن می‌خواند، حضرت امیر (ع) همراه با یکی از اصحابشان از آنجا رد می‌شوند، این صوت را شنیدند، حضرت ایستادند و آن صحابی از صدا تمجید کرد. حضرت فرمود این شخص در جنگ آینده در مقابل ما خواهد جنگید و کشته خواهد شد.

آن صحابی خیلی تعجب کرد و این مطلب را از خاطر برد، تا در جنگ نهروان حضرت آن صحابی را صدا کرد و با شمشیر سر همان قاری را به او نشان داد و گفت این همان است که آن شب قرآن می‌خواند. این چه قرآن خواندن است که به نفع آمریکا باشد. این چه مسجدسازی است که پیغمبر (ص) را در زمانی که می‌خواست فرهنگ مسجدسازی را رواج دهد و بت پرستی را جمع کند و ربوری مسجد قبا ساخته می‌شود. مسجد ساختند و از پیغمبر (ص) دعوت کردند بیایند و صیغه مسجد را بخواند و حضرت آن را خراب کردند. این همان گوساله پرستی قوم موسی است که شکل آن عوض شده است. به گفته آقا امیر المؤمنین (ع) دقیقاً تبعیت از عمر و ابوبکر همان گوساله پرستی است. این یعنی چه؟ در آیه دیگری آمده است: «الترکین طبقاً عن طبقٍ». آن زمان که ما این آیه را می‌خواندیم گمان کرده بودیم معنای تحوّل و تکامل دارد، علامه طباطبائی هم اینگونه تفسیر کرده بودند. اما وقتی روایات ذیل آن را می‌خوانید، می‌بینید معنای این آیه این است همان مسائلی که

برای امت‌های دیگر پیش آمد، برای امت من هم تکرار می‌شود. یعنی امت حضرت موسی دچار گوساله‌پرستی

شد، شما هم مبتلا به آن می‌شوید. معصوم (ع) این معنی را برای این آیه ذکر می‌کند.

غرض ما از این بحث این بود که یک ارتباط اجمالی بین فلسفه‌ی حج، فلسفه‌ی عبادت و فلسفه‌ی خلقت بیان

کنیم. جلسه بعد هم وارد فلسفه میقات و احرام و دیگر جزئیات حج می‌شویم.

والسلام علیکم و رحمه الله و ببرکاته

جلسه چهارم

سند ملی حج حاج آقا صدوق پیاده: آقای کرمزاده ویراست: حیدری - احمد زیبایی نژاد ۱۷۵۶

بحث ما در رابطه با حج و جایگاه حج در عبادات بود و در جلسه قبل درباره منزلت ساختار عبادات در چرائی خلقت و در نظام تولی و ولایت صحبت کردیم. حالا می‌خواهیم وارد این بشویم که حج چگونه ادامه‌ی سیر پرورشی خدای متعال از نماز به روزه و از روزه به حج است که در دو جلسه‌ی قبل اجمال این را توضیح دادیم. حالا می‌خواهیم وارد خود حج بشویم.

استطاعت به معنای استطاعت زندگی با امام، با صاحب عالم است. مستطیع است یعنی شخص از نظر روحی، و از نظر فکری و از نظر مالی توان این را دارد که بخواهد در زندگی نظام حقائق عالم وارد شود و عضو شود. لذا از نظر روحی، باید اهل زیارت باشد. اهل زیارت یعنی اینکه دوست داشته باشد که با این‌ها زندگی کند. زیارت و دیدار حداقل آن است و زندگی، مرحله‌ی جدی‌تر است. از جهت فکری باید نسبت به قول و فرمایشات ایشان تسلیم باشد. یعنی از نظر ذهنی باید خواهان طهارت عقلش باشد. از نظر جسمی هم باید آماده باشد. که [وقتی] آنها جسم انسان را در عبادات پرورش می‌دهند، حاضر باشد که بیاید و عمل کند. برای همین هم یک هزینه‌ی مالی می‌خواهد. وقتی که از همه‌ی کمره زمین دعوت می‌شود تا به مکه بیایند، باید پول آمدن را داشته باشند. یا باید بتوانند که در راه، قدم به قدم کند و پول دریاورد و خودش را برساند که در قدیم این طور بوده است پس استطاعت روحی، ذهنی و عینی بنحو مطلوب را تعریف کردیم: زیارت، قرآن و عبادت از نظر روحی، از نظر ذهنی و از نظر جسمی، یعنی سلامت جسمی هم باید داشته باشد. حالا آن چیزی که الآن واقع انجام می‌شود در فقه حداقلی است که در قسم مالی ایستاده‌اند و بلوغ و عقل و شیعه بدان را ذکر کرده‌اند و اینکه هنگام برگشتن، زندگیش تأمین باشد. حکومت الآن به این یک قید زده است و مردم براساس ثبت نام به

حج می‌روند و آزاد نیستند که خودشان راه بیفتند و مکه بروند. مثلاً نمی‌توانند از کویت عبور کنند تا به عربستان برسند یا از اینجا با اتوبوس بروند و یا از عراق و سوریه به مکه بروند، مثلاً کسی دوست دارد در راه نان خشک بخورد و از مقداری انجیر و خرما و روغن حیوانی استفاده کند و یا در طول سفر نان خشک در آب بزند و بخورد، الآن این طور نیست.

همه باید ثبت نام کنند، فیش بگیرند، دولت هم با سفارت سعودی هماهنگ کرده که شما به این‌هایی که ما می‌فرستیم، اجازه ورود و ویزا بده. لذا استطاعتی را نظام - در تعریف کردنش - دارد به مردم تحمیل می‌کند. به هر دلیل که باشد مورد بحث ما نیست. از نظر شرعی، استطاعتی که حکومت تحمیل می‌کند، استطاعت شرعی نیست.

برادر زیبایی: اما بخاطر اصول عملیه وارد شرع شده.

ج: نه! الآن یک فقیه این مطلب را قبول نمی‌کند:

س: الآن فقیه مثلاً می‌گوید کسی که مستطیع شده. باید برود ثبت نام کند و سال بعد برود.

ج: نه! یکبار واقعیت این است بدین معنی که این مطلب را از نظر روابط حقوقی کشور و قانون اساسی آن به شهروند تحمیل کرده‌اند. این مطلب را آقایان تحمیل کرده‌اند؟ نه. یعنی وقتی که از آقایان پرسید: من از هر راهی که توانستم بروم؛ می‌گویند: برو. می‌گویید: باید رشوه بدهم، می‌گویند: بده. اگر مستطیع هستی، رشوه بده. مثلاً می‌گویید: باید از طریق پاکستان بروم؛ می‌گویند: برو.

س: اما این کار را واجب نمی‌دانند.

ج: نه! واجب است. وقتی مستطیع بودی از هر راهی ...

س: می‌گوید از پاکستان باید بروی؟

ج: از هر راهی که باشد و کاری به پاکستان ندارد. از هر راهی توانستی و توان و قوه داشتی که بروی، برو. اصلاً راجع به موضوع دخالت نمی‌کنند و به شما حکم کلی می‌دهند. بعد از فقیه می‌پرسی: من تلاشم را کرده‌ام، ولی راه‌ها بسته بود، می‌گویند: از گردنت ساقط است. یعنی شرع می‌گوید وقتی استطاعت پیدا شد از هر راهی که توانستی، برو. اگر سوال کنید که مثلاً: برای ویزا از من رشوه خواستند، می‌گویند: رشوه بده و نمی‌گویند تخلف است.

می‌خواستم بگویم آن چیزی که آقایان درباره استطاعت می‌گویند، حداقل است و آنچیزی که ما گفتیم، حداکثر است [مربوط به زمانی که] احکام در حکومت بیاید و می‌شود در این بحثی که ما گفتیم، برنامه‌ریزی کرده. یعنی درباره استطاعت از نظر حکومت می‌شود تفقهی کرد و ضوابط گذاشت. بدون تفقه این کار را کرده‌اند. و تحت نظر روحانیت بودن و کنترل نسبی تجربه خوبی است و مصلحت نظام است و از باب مصلحت نظام این تصمیم را گرفتند. اما نمی‌توانند این را به شرع نسبت بدهند و برای نسبت دادن به شرع باید از کانال اصول بگذرند.

حال یک مثال می‌زنیم. روایتی داریم که اکثر روحانیون در کاروان‌ها می‌خوانند یا فرازهایش را می‌گویند و الآن هم در برنامه‌های حج هست. آقائی بنام شبلی به حج می‌رود و بر می‌گردد و به خدمت امام زین العابدین می‌رسد. حضرت احوالش را می‌پرسند و می‌گویند: غسل احرام کردی؟ می‌گوید: بله. بعد وقتی که غسل احرام کردی، همچین نیتی داشتی؟ می‌گوید: نه. می‌فرمایند: پس حقیقتاً غسل نکردی. بعد در ادامه می‌پرسند: احرام بستنی و لباس عوض کردی؟ می‌گوید: بله. می‌فرمایند: وقتی که لباس عوض کردی، همچین نیتی داشتی؟ می‌گوید: نه. می‌فرمایند: پس حقیقتاً محرم نشدی و همین‌طور حضرت درباره اعمال سوال می‌کنند و او هم در همه آنها جواب منفی می‌دهند.

بعد حضرت می‌گویند: پس تو حقیقتاً حج نرفتی. فرض کنید مراجع، این روایت را موضوع تفقه قرار بدهند و روی این کار کنند و برای حکومت ضوابط بدهند و بعد حکومت برای آن، وضع موجود و وضع مطلوب و انتقال بنویسد و این مساله، موضوع حکومت باشد و نه فرد. آقای ری شهری بعنوان نماینده بعثه‌ی مقام معظم رهبری رساله حج از آقایان داشته باشد و بعد این را به عنوان نظام مطلوب درست کند و تحقیقات میدانی انجام شود. کسانی که ثبت نام کردند، چه وضعی دارند؟ پرشنامه بدهند و بگویند وضعیت روحی و ذهنی آنها اینگونه است: بعد بگوئیم حج امسال را می‌توانیم در چه قالبی برگزار کنیم. توان نظام و روحانیون در ارشاد مردم و دستگیری آنها، چقدر ظرفیت دارد. سال بعد یک قدم بالاتر ببریم و وضع را به آن چیزی که معصومین گفته‌اند، نزدیک کنیم. و آقایان رساله‌هایی که از کلمات معصومین استنباط می‌کنند و نظام خطابات در موضوع حج را ارائه بدهند. این اشاره‌ای در بحث استطاعت بود و باید روی روایات این بخش کار مفصلی کرد حوزه باید مطلوب و ایده‌آل را برای بعثه‌ی مقام معظم رهبری ارائه کند تا بعثه‌ی آن را به عنوان سند ملی حج قرار دهند و بحث استطاعت مالی و جسمی، استطاعت ذهنی و استطاعت روحی زائرین حج [مطرح شود].

آن وقت برای [آن] سال هم استراتژی معین کنند و بگویند مثلاً در حج امسال می‌توانیم در مقابل دنیای کفر و نفاق، یک قدم جلو بیاییم. مثلاً پارسال مقام معظم رهبری پیام خیلی مهمی راجع به عراق داده و گفتند مواظب باشید که کودتا نشود. این یک دستور العمل است برای جایی که بحران وجود دارد. الان در جهان اسلام و در دل امت اسلامی حادثه‌های خیلی تندی پیش آمده و ایشان دستور العمل می‌دهد و بیداری ایجاد می‌کند. مثلاً زائرین ما در این مسیر چه کارهایی را باید انجام دهند. این برنامه‌های حکومت می‌شود. حتی بنده در جائی گفتم که این حج اگر دست یهود و اسرائیلی‌ها بود، آیا اینگونه از آن استفاده می‌کردند؟ مثلاً آن را [به] جهانگردی [تبدیل] کنند و درجه رفاهیات را بالا ببرند؟ زائرین ما خوب غذا بخورند و خوب بپوشند از دماغ کسی خون نیامده و کشته نداریم!! دکترها مستقر بودند بیمارستان و درمانگاه‌ها فعال بوده است و توانستیم به

افرادی که سرما خورده‌اند فلان چیز بدهیم و بیماری قلبی اشخاص را کنترل کردیم!! آیا باید اینگونه شاخصه بدهیم؟ خوب [از] این، دنیای دیگری ساخته می‌شود. بعد هم حوادثی بدلیل مقاومت رهبری و موج‌ها و کنش و واکنش‌هایی که ایشان در جهان اسلام ایجاد می‌کند، [اتفاق افتاده] و آن‌ها به ما رجوع می‌کنند، حالا درگزارش بعثه بگوییم از طرف جهان اسلام فلان میزان استقبال بوده است. این چه ربطی به من و شما دارد؟ آیا معاونت امور بین‌الملل این کارها را کرده است؟ سیاست‌هایی که حاکم بر معاونت امور بین‌الملل بوده و ارتباط با امت‌ها در طول سل، [این مسئله را ایجاد کرده] یک‌سال کار کردیم و واکنش‌های این طور شده؟! چنین چیزی که نیست. تازه بعد از این همه سال شما به روحانیون می‌گوئید اگر در طول سفر به عده‌ای برخورد که دید گزارش بدهید تا پیگیری و کمک کنیم و اگر شبه‌ای و سوالی بود، پاسخ‌هایش را پیدا کرده‌ایم. به نظر من این، اصلاً معنی سرپرستی نمی‌دهد و همه‌اش انفعالی است. در مقابل نظام، مقام معظم رهبری دستور براثت و مرگ بر آمریکا و مراسم آن هست. در این باره هم خود رهبری مقاومت کردند. امام، سه سال حج را تعطیل کردند برای این مسأله که ما باید یک اجتماع در حج داشته باشیم و مرگ بر آمریکا تعطیل نشود. و در آن سه سال هم از درون به امام فشار زیادی آمد که آیا معنای حج این است یا نه. کلاً بحث استطاعت بنظر بنده دقیقاً یک بحث حکومتی است موضوع کار بعثه این است که این استطاعت را در درگیری با کفر دائماً بالا ببرد، لذا معنی فردی ندارد. [استطاعت حکومتی] یک بخش شرعی دارد که باید آقایان حوزه آن را تنقیح کند، یک بخش برنامه‌ریزی دارد که معارف آن است و بعثه دائماً در این باره باید تطرّق احتمالات داشته باشد و یک اجرائیات دارد که سازمان حج و زیارت باید آن را انجام دهد و پیاده کند.

به ساختار تاریخی حج بر می‌گردیم. به نظر ما تمام احکام اسلام، ساختار جریان عبادت و خدا پرستی در طول تاریخ است. نماز، روزه و حج تاریخی هستند و هیچ وقت عوض نمی‌شوند بلکه روز به روز ظرفیت عملش از خودی به طرف حکومتی و اقامه می‌رود و معنی ساختار بودنش مشخص می‌شود احکام، ساختار جریان

نظم ولایت حقّه و فرمان‌های خدای متعال و دستگاه حقایق عالم است. در حج شما می‌خواهید برای یک نظام ظرفیت درست کنید که زندگی کرن با حقائق عالم را تمرین کنند. لذا اولین کار - [با توجه به اینکه] زائرین و امت اسلام‌یاز اطراف عالم می‌آیند - این است که خدای متعال در اطراف مکه، مکان‌هایی را قرار داد که اگر این است از هر مسیر حرکت کرد و خواست به طرف مکه بیاید، محل ملاقات [وجود داشته باشد]. میقات، حج محل ملاقات است. مثالی می‌زنیم. آدم وقتی که ازدواج می‌کند و می‌خواهد زندگی را شروع کند، رسم است که اوّل دیداری انجام می‌دهد و جائی را قرار می‌دهند که دختر و پسر همدیگر را ببینند، قدیم این‌گونه نبود و این ملاقات را بزرگترها انجام می‌دادند. مادر می‌دید و به پدر گزارش می‌داد و بعد پدر می‌گفته که با این دختر ازدواج بکن یا نکن و پسر خیلی موضوعیت نداشته است. البته در خانواده‌هایی که سلطنت داشته‌اند و کار به مولویت بر می‌گشته است، این طور بوده است. ولی در عوام مردم که پدری نداشته‌اند، خود پسر به پدر دختر می‌گفته و پدر دختر یا قبول می‌کرده و یا قبول نمی‌کرده.

در هر صورت میقات، اولین مرحله‌ی ملاقات با خدای متعال است. حالا چه چیزی می‌خواهد واقع شود. شما و کلا امت و زائر در منزلت زن قرار می‌گیرد و اولاد خدا می‌شوند و خداوند در منزلت مردم قرار می‌گیرد. اما تصرف و تولیدی که می‌خواهد انجام شود، بچه نیست و زایش آن، زایش روحی است و می‌خواهند در اختیار شما تصرف کنند و حیات و امری در اختیار شما انجام دهند. می‌خواهند ظرف همان چیزی را که در سن بلوغ داده‌اند، بالا بیاورند تا جایگاه مسئولیت و خدمتگذاری به ولی بر حق پیدا کنید. برای اینکه بتوانید با او زندگی کنید، مسئولیت بپذیرید و خدمتگزار امام‌تان شوید. بنابراین در میقات، اولین گفت و گوها و اولین برنامه‌ها و عهدهایی که می‌خواهند با طرف ببندید، [صورت می‌پذیرد]. شما درباره ازدواج‌تان چقدر فکر می‌کنید؟ وقتی که آنجا می‌روید، متناسب با ظروف خود [صحبت می‌کنید]. مثلاً اگر بیست سال دارید، زندگی را یک نحور می‌بینید مثل اینکه دوست دارید زن شما در خانه بنشیند و غذا بپزد و کار نکند ولی درس

خواندش مشکل ندارد، زندگی را گونه‌ای دیگر می‌بیند و هم زن و هم مرد به آن نحوه کودکانه صحبت نمی‌کنند. حالا در بحث حج نسبت به استطاعتی که شخص دارد، می‌خواهد با خداوند صحبت می‌کند. نوع افراد عوام آنقدر گرفتاری دارند که فقط یاد گناهانشان می‌افتند. یعنی از اول که به میقات می‌روند، بحث زندگی نیست که من خواهم [با شما] زندگی کنم بلکه این مطرح است که: ما را نجات بده. خود خواهم می‌داند خیلی از افراد همین‌طور می‌آیند. لذا یکی از فرازهایی که در ادعیه است، نجات از جهنم و آتش گناه و مغفرت و آمرزش گناهان است. البته منظورم این نیست که مخصوص عوام است بلکه این عمومی است. هر کس خواص باشد و از اول تا آخر برود، نجات از جهنم [برای او] معنای دیگری ندارد. ولی می‌خواهم بگویم آن کسی که عوام است، بیشتر از این جلو نمی‌آید. اصلاً توان این که مسئولیت بپذیرد را ندارد. اما وقتی که حکومت بیای و بافت استطاعت را درست کند، حج معنی جدی‌تری پیدا می‌کند.

اگر مستطیع‌های واقعی بیایند، در رابطه گرفتاری‌های قبول مسئولیت با خدای متعال حرف می‌زنند لبیک [یعنی] تو گفتی بیا و من هم آمدم، حالا چه کسی را بزنم و چه کاری را بکنم. در مباحث فکری داخل شوم، یا در مباحث روحی داخل شوم یا در کار عینی وارد شوم یا قانونگذار شوم. از من این کارها بر می‌آید؛ حالا من چه کار کنم؟ بنابراین در میقات؛ گفتگوی اولیه است که در روایتی هم آمده که کاروان به مسجد شجره آمده بود و همه لبیک گفته بودند و رفته بودند، اما یکی از معصومین ایستاده بود. وقتی به دنبال ایشان آوردند و گفتند منتظران هستید، ایشان فرمودند: نمی‌توانم لبیک بگویم. خلاصه چند ساعت طول می‌کشد تا ایشان لبیک می‌گویند و چقدر اشک می‌ریزند این لبیک به این معنی است که تو من را دعوت کردی، من هم آمدم. اینکه لبیک امام طول می‌کشد و گریه و انابه و زاری ایشان حساسیت این ازدواج، این عهدها و این پیمان ما را نشان می‌دهد. آقا امام جعفر صادق علیه السلام می‌داند که امروز در منصب جدش پیامبر قرار دارد و محور کائنات است و باید مسئولیت بپذیرد. می‌خواهد هدایت امت اسلامی را به نحوی نپذیرد که علم تا روز قیامت را هم

دارد. کسی که می‌خواه چنین مسئولیتی بپذیرد، در مقابل پروردگار و سلطنت مطلقه الهی می‌خواهد جواب بدهد. هم درک درست از خدا پرستی دارد و هم درک درستی از منزلت مسئولیت خودش دارد [و لذا] او را اضطراب می‌گیرد. نه اینکه فقط در میقات اینگونه باشند، هنگام ورود به کعبه و در نماز شب‌شان هم این طور بوده‌اند. نقل شده که در نماز آقا امیر المؤمنین تیر از پای ایشان می‌کشند، [یعنی ایشان] وصل شده است. این حقیقتی که معصومین جواب سلام ما را می‌دهند، چه ایمانی هست که این را بچش. این به معنای اتصال واقعی است. حالا [می‌خواهید] مقابل خالق و پروردگار لبیک بگوئید. این لبیک به چیست؟ آیا لبیک موضوع ندارد؟ رفت و آمد و اینکه گفتی بیا و من آمدم، موضوع دارد یا نه؟ برای کسی که مستطیع است، باید موضوع داشته باشد. برای کسی که مستطیع می‌شود، مسئولیت است، عین بحثی که در شب قدر مطرح است. درک شب قدر، [درک] قدر برنامه و مسئولیت است و درحج، عمل به آن است. در شب قدر و اندازه‌ی آن است و به تعبیر رئیس جمهور، چگونه تخصیص دهیم که عدالت در کشور ایجاد شود و می‌خواهد از این مطلب درک پیدا کند کسی که رئیس جمهور است و می‌خواهد شب قدر را درک کند باید انابه و ناله برای مسئولیتش بکند. لذا به تبع مسئولیت، موضوع لبیک هم عوض می‌شود. من می‌خواهم لبیک بگویم، می‌خواهم چه باری را بلند کنم، [این مسئله] تا آخر اعمال هم ادامه دارد، اما خدای متعال استارت آن را در جایی بنام مسجد شجره قرار داده است یا جحفه و قرن المنازل و میقات‌های دیگری که برای یمن و مصر و شام و ایران و عراق گفته شده.

این‌ها همه، در رابطه با استطاعت ذهنی بود. یک استطاعت هم بنام استطاعت رو می‌داریم در وقتی که می‌خواهیم لبیک بگوئیم. می‌گویند: لباس ریاست را در بیاور، عمامه را در بیاور. آخوندها با عمامه و لباس‌شان ریاست می‌کنند و [...] مردم جایشان را به شما دهند و با ماشین‌شان شما را به در خانه می‌رسانند و احترامات مختلفی که به ریاست معنوی انجام می‌دهند. لذا می‌گویند این لباس را در بیاور و لباس مسئولی، لباس ولایت و لباس

خدمت‌گذاری به آستان مقدس معصومین را بپوش. لذا وقتی بر می‌گردید بخاطر بیاورید که لباس ولایت دو تکه بیش‌تر نبود. بعضی‌ها بعد از برگشتن مرتباً عبا و قبا و خانه و شئون خودشان را عوض می‌کنند در حالی که [در حج] به شما یاد می‌دهند که آن لباس دوخته هم نباشد. فقط در حدّ یافته را اجازه می‌دهند که بدن را پوشش دهد و ستر باشد. در آن مدت، آن لباس زحمت دارد و چون دکمه ندارد، مرتباً تکان می‌خورد. می‌گویند این زحمت را بپذیر تا به دنیا دل ندهی چون زحمت دنیا بیشتر است: صبح که انسان بیرون می‌آید، نگاه می‌کند موه‌ها و دکمه‌هایش چگونه است.

س: در آینه هم نمی‌شود نگاه کرد.

ج: بله. می‌خواهم بگویم ریاست از لباس آغاز می‌شود. نگاه کردن به آینه - بعد از لبیک - منع می‌شود و اصلاح مو هم ممنوع است در حالیکه موی بلند را در روزهای عادی مرتب می‌کنید و محاسن را مرتب می‌کنید، یا وقتی می‌خواهی نزد بزرگی بروی، لباس حدید می‌پوشید، عطر می‌زنید و مال آنکه تمام این امور در حج ممنوع است. یعنی تمام اموری که حوات را از توجه به خدا، منحرف می‌کند، ممنوع می‌شود. خداوند با این کار می‌خواهد چند مطلب را بفهماند: اولاً متذکر شود آن کارهای مباحث و حلالی که انجام می‌دادید، به اذن من، انجام می‌دادید و ثانیاً این امور را ممنوع می‌کنم تا در این مکان، حواست به غیر خدا متوجه نشود. از این رو، حتی غذاهای بودار نیز ممنوع می‌شود. لذا باید خود و غذای خد را ساده کنی.

حجّت الاسلام علی کشوری: این مطالب شما اسرار حج است، حال این اسرار از کی ثابت می‌شود؟

ج: خیر، اینها آثار هستند هنوز راه تا اسرار بسیار است. به طور مثال همه مردم می‌دانند که علّت استفاده زعفران

در غذا برای چیست؟ [و این جزء آثار است نه اسرار!]

س: آثار احتیاج به روایت ندارد.

ج: [بله]، حکم است که اگر بوی خوش استعمال کردی، باید کفاره بدهی. یعنی وقتی به میقات رفتید و لبیک گفتید، دیگر همانند گفتن. الله اکبر در نماز، وارد عمل عبارت شده‌اید و تا وقتی که خارج نشدید، این کارها را نباید انجام دهید.

س: پس به علت اینکه این امور جزء آثار عبادت است، دیگر نمی‌توان شما را متهم به شهود در عبادات کنند، زیرا آثار این اعمال در خارج واضح است.

ج: بله، مثلاً ازاله‌ی مو، همه‌ی مردم این کار را انجام می‌دهند و وقتی مورد نهی قرار می‌گیرد، آثار آن شخص است، یا در آوردن لباس (حتی لباس زیر)، و امور دیگر، اینها مشخص است که شر نیست. بلکه خداوند با این امور می‌خواهد انسان را تکان دهد. لذا اصلاً بحث سرّ مطرح نیست و این امور پایه‌ی عرفان است نه آخر عرفان! بر این اساس عوام (یا ایها الناس) مردم به حج شده‌اند، نه خواص! و می‌خواهند در آنجا، خواص درست کنند.

اما آخر عرفان، کربلا است. نه اینکه آخر عرفان حج باشد! بلکه ابتدای معرفت و عرفان و ورود به دستگاه ولایت و پنداری کردن، هوت حج است، که یک کلاس اجتماعی است. که بوسیله امور قبل از آن - یعنی نماز و ناز جماعت، روزه و نماز عید فطر - به شما تمرین داده‌اند.

سپس در حج، ابتدا به میقات، (محل ملاقات) می‌روید. در محل ملاقات، پیامبر گذاشته است و به شما نیز اجازه می‌دهند، همانجا پابگذارید. یعنی نمی‌گویند «اینجا مسجد شجره است و محل احرام پیامبر بوده است، لذا مسجدی دیگر تأسیس کردیم بر آخوندها، مسجد دیگر برای عوام مردم و هر کس باید نسبت به طبقه‌بندی خود، عمل نماید.» بلکه هر گونه که پیامبر خدا را عبادت و سجده می‌کند، به شما هم اجازه داده شده است که همانگونه عبادت کنید همان پیامبر انجام داده است و به صورت ظاهری نماز که همان کلماتی که پیامبر

بکار برده است، به مشا نیز اجازه داده‌اند همان را بکار ببرید. پیامبر می‌گوید لبیک) شما هم بگوئید لبیک. شب قدر نیز هم همین‌طور است.

یعنی قدر و برنامه‌ریزی در آن شب، برای امام زمان علیه السلام نازل می‌شود. اما اجازه داده‌اند، که شما نیز در آن شب بیایید و نگفته‌اند شما فرار یاد و سه روز دیگر بیاید!

بنابراین در حج از نظر مکان، همه به صورت مساوی می‌آیند. همه لباس یک شکل می‌پوشند و لباس‌های سابق را در می‌آورند. یعنی باید لباس ریاست را درآورد؛ لباس عهد و پیمان‌های دنیوی را درآورد. و لباس انس و ارتباطی که این جسم با دنیا دارد، باید درآورد. مثلاً حجامت که علت تنفس بدن می‌شود، ممنوع می‌گردد، ما همسرت حرام می‌شود. یعنی شهوت جنسی نیز قطع می‌شود. بنابراین با این کار می‌خواهد بگویند هر نوع ارتباطی که در این دنیا داشتید، به اذن ما بود. زیرا بعضی مواقع انسان فراموش می‌کند. و خود را مالک زن خود می‌داند، مالک مال خود می‌داند. در موقع استفاده، مثلاً خدا بیاد او نیست و از این بسم الله نمی‌گوید. و حال آنکه اگر خدا اجازه نداده بود، حسی شما نمی‌توانستید از کوچکترین امکانات استفاده کنید. و برای تذکر نسبت به این امر، خداوند این امور را قطع می‌کند. بنابراین [حج] ازدواج است، و اولین محل ملاقات هم در میقات می‌باشد، برای این مطلب ابتدا گفته می‌شود، غسل احرام کنید. غسل احرام موجب طهرات و ریزش گناهان می‌شود، که البته این غسل، یک امر استحبابی است. بعد می‌گویند لباس‌ها را عوض کنید که واجب است. بعد از آن، نیت کردن است.^۶ سپس با لبیک گفتن وارد این عرصه‌ی پرورشی می‌شوید. و با یک چیزی هم خارج می‌شود.

که در این‌جا از زنان کندن و عوض کردن لباس‌ها را نخواستند. زیرا از اصل به آنها لباس ریاست و مسئولیت نداده‌اند و به همین خاطرات که گفته‌اند: الرجال قوامون علی النساء». یعنی هم عقل را به مردان داده‌اند، هم

^۶- نیت به این صورت می‌باشد: احرام می‌بندم در عمره مفرده یا از فرض حجّت الاسلام، قربت الی ...

مدیریت را و هم بخاطر همین مسئله مورد بازخواست قرار می‌گیرند و عقاب می‌شوند. و اما زن به دلیل اینکه

مدیریت در اختیار او نیست، در حج [طلب عوض کردن لباس نکرده‌اند].

برادر زیبایی: آیا این مطلب، بخاطر ستر بیشتر زنان نیست؟

خیر. اینجا بحث مدیریت است.

حجّت الاسلام کشوری: به دلیل اینکه این مطلب، از آثار اعمال نیست، نیاز به رجوع به روایات دارد.

ج: همه‌ی حرف‌هایی که ما می‌زنیم، احتمالاتی است که هنگام برخورد با روایات مورد نقد و بازبینی قرار

می‌گیرند. یعنی وقتی به بحث روایت رسید و متوجه شدیم که این احتمال غلط است، آن را خط می‌زنیم و

اگر مشخص شد، این صحبت‌ها از لوازم نقل است، تازه حکم به نزدیکی با روایت می‌کنیم و می‌گوییم

تلاشی با نقل وارد و ممکن است افراد بعد از ما، احتمالات نزدیک‌تری با روایات بیاورند.

پس ما در این احتمالات اجمالی در روایات نداریم، اما تفقه امری دیگر است که باید ما کار اصولی انجام شود.

برادر زیبایی: بنده دوباره سوال خود را تکرار می‌کنم که آیا علت این مطلب، ستر بیشتر زنان نیست؟ زیرا

نمی‌توانند به زنان بگویند که با دو لنگ، احرام ببندند.

ج: یک حدّ پوششی بین زن و مرد مشترک است و حجاب برای مرد نیز است و از طرف دیگر می‌تواند به زن

گفت چون شما باید مستور باشید بجای دو تکه لباس، مثلاً چهار تکه لباس بپندازید تا ستر کامل شود؛ اما این

مطلب را نگفته‌اند.^۷ و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته ادامه نوار خارج از بحث است.

^۷ - اما در زندگی مشارکتی امروز، که زنان نیز صاحب ریاست در جامعه شده‌اند، مجبور می‌شوید به آنها نیز بگویید لباس احرام، مانند مردان ببندند! و حال آنکه ما قائل به چنین فتوایی نیستیم و ما در این‌جا فقط بحث حکمت و حج را می‌کنیم. حجّت الاسلام کشوری: به نظر می‌رسد، فقه و تفقه [در این امور] بسیار مشکل باشد.

ج: نخیر، اینها لوازم نقل است و فقها الحمد لله در این ۱۴۰ سال به اندازه بضاعت و توانایی خود کار منسجمی انجام داده‌اند و رساله‌ی در باب حج نوشتند تا تکلیف مردم را روشن کرده و کار مردم روی زمین نمانده است.

س: کار فقها، در مورد دلالت روایات است.

ج: بحث مد نظر ما هم همین است.

س: و لی کار شما لوازم دلالت است.

ج: بحث مد نظر ما هم همین است.

س: ولی کار شما لوازم دلالت است.

جلسه پنجم

سند ملی حج ۸۴/۹/۳ پیاده کرم زاده ویراستار: احمد زیبایی نژاد کد نوار: ۱۷۵۷

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: در مباحث گذشته بیان شد که حج، پرورش بندگان خدای متعال در سطح تخصصی (سطح عرفان) است و برای اینکه این مطلب از نظر تخصصی در فرد شروع شود، دستور می‌دهند، همان پرورشی که متخصصین عرفان از اوّل عالم خلقت تا به امروز گذراندند، [او نیز همان مسیر را بگذرانند] و بر این اساس حج را مناسک عمومی برای ناس قرار می‌دهند و با این پرورش می‌خواهند از ناس، نخبه یا عارف تربیت کنند و به همین دلیل باید به جایی بیاید که تمام نخبه‌ها و تمام انبیاء آمدند و همان مناسک را انجام دهد. لذا میقات اولین مرحله است که انسان پا در جای پای انبیاء و اولیاء الهی می‌گذراند و با درآوردن لباس ریاست، خلافت کردن را بجای ریاست کردن تمرین می‌کند و سپس: «حج را انجام می‌دهند و با لبیک گفته، حرکت بسوی حرم الهی را آغاز می‌نماید. یعنی حرکت به سمت جایی که اولین فصل اثباتی در پیدایش عرفان است از این رو، بیان شد که برای این حرکت، اموری که برای توجه [الی الله] مزاحمت دارد، ممنوع و حرام می‌شود؛ مانند شهوات که سه نوع است:

۱. شهوت بوئیدنی و چشیدنی و لامسه

۲. شهوت جنسی

۳. شهوت ریاست؛ که جدال و مرأ از ریاست است

ج: لوازم هم دارد. اصلاً بحث اصول به همین معنی است و فرق بین اخباریون و اصولیون همین است. آنها تکیه به نقل محض می‌کردند و لوازم عقل و عقلا را طرد می‌نمودند، ولی اصولیون قائل به این مطالب هستند.

یعنی کسی که اهل ریاست است، دعوا و غوغاسازی می‌کند و در غوغا سالاری مسائل [اصلی] گم می‌شود و این امر باعث می‌گردد تا یک عده کف و هوا را بکشند و او را بالا بیاورند. اما عبادت، موضوع، امام و هدف دارد و از این رو، فرد نباید هیچ فصل لغوی را انجام دهد و باید به آن مرحله‌ی از قرب برسد یعنی هم تکامل و هم توازن و هم رشد دارد. به عبارت دیگر فرد، هم باید رشد کمّی پیدا کند و هم باید متعادل شود، یعنی افعال، افکار و رفتار او توزین شود و هم باید تکامل پیدا کند، یعنی تقرب پیدا کند. لذا مشغول شدن به افعال و بازی‌های دنیایی، ابتداً ممنوع است.

بنابراین محرمات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. شهوات ریاستی

۲. شهوات جنسی

۳. شهوات جسمی و جوارحی

و این خدای متعال این‌ها را در حداقل قرار می‌دهد تا افراد در این برنامه‌ی حج، توجه به آن چیزی پیدا کنند که برای آن وارد این عبادت شده‌اند.

حال می‌خواهیم وارد حرم شویم. در ابتدا باید شخص شود که حرم چیست؟ در توضیح این مطلب باید گفت که این خانه خدا در منزلت تکوینی خود، زمانی به وجود آمده است که تمام زمین، آب بوده است و این خانه‌ی خدا که اولین مرکز خشکی روی کره‌ی زمین بوده است و سپس این خشکی از اینجا به صحرای منی و از آنجا به مشعر و عرفات و سپس از عرفات، به کلّ کره زمین کشیده می‌شود و به همین دلیل است که روز دحو الارض^۸ (۲۵ ذی‌العقده)، جزء ایام... تاریخی است و روزه گرفتن در این روز، برابر است با ۷۰ سال روز، گرفتن. این، جایگاه خانه‌ی خدا از منزلت تکوینی بود.

^۸ - یعنی روز کشیده شدن زمین

اما از منزلت تشریعی، بعد از گناه حضرت آدم در بهشت روی زمین (نه بهشتی که در آخرت است) در این مکان هبوط واقع می‌شود یعنی تجزیه و ترکیب واقع می‌شود که ابتدا از بهشت بیرون می‌آید و بنابر نقل تا صبح طول می‌کشد تا به زمین هبوط پیدا کنند و آب و هوای زندگی‌شان عوض می‌شود و حضرت آدم در کوه صفا و حضرت حوا بر کوه^۹: هبوط می‌کنند و سپس حضرت جبرئیل نازل می‌شود و برای آنها مناسک حج را می‌آورد و با مشخص کردن مرز خانه خدا برای آنها، طواف کردن را به آنها می‌آموزد تا گناهان آنها بخشیده شود.

البته در روایات مراحل مختلفی برای ایشان آمده است که بیان آن در مقال این بحث نیست.^۹ لذا جهت تشریعی طواف این است. یعنی طواف یادآوری عهدی است که انسان نسبت به خدای متعال دارد. و همه‌ی نزاع‌ها سه عهد و پیمانی است که انسان با خالف خود دارد، که همه‌ی این عهد و پیمان‌ها به تکامل و تقرب خود انسان بر می‌گردد. یعنی امر و نهر خداوند برای این است که اسنان در مسیر کارهای که خداوند می‌خواهند قرار گیرد که آن مسیر، خدا اعلی بهجت و سرور برای خود انسان است. ابلیس به خداوند گفت: «مرا از سجده‌ی بر آدم معاف کن تا من تو را چنان عبادتی کنم [که کسی نکرده است] خدا نفرمودند: من دوست دارم آن طوری که من می‌گویم، عبادت کنی. حال ظاهر معنا «آن طوری که من می‌گویم» به تحکم بر می‌گردد که نوعاً ما به آن مانوس هستیم ولی باطن آن، به کبریایی خداوند متعال بر می‌گردد. زیرا واقعاً خداوند متعال کبیر و علیم است از او اوامر خود، چیزی به خود و نمی‌رسد و از این رو، بالاترین خطه علمی و روحی و بالاترین و تقرب‌ها را برای بنده خدا می‌خواهند دوست دارد شما را به اعلی مرتبه برساند و در آن مرحله نیز باز به تو اعلام کند.

^۹ - در برخی روایات آمده است که حضرت آدم هفتاد بار در روز طواف می‌کنند، بعضی دیگر آمده که حضرت جبرئیل به ایشان مناسک را اینگونه یاد دادند که حضرت از حرم، محرم شوند و بعد به منی بیایند و همان مسیری که برای حضرت ابراهیم ترسیم شده و امروز ما انجام می‌دهیم، آن را نیز به ایشان آموختند.

بنابراین وقتی طواف کنید، [جهت عهد و پیمان است] و این عهد را - بنابر روایات - در حجر الاسود قرار داده‌اند و آن را به ید الله که عهد با خدای متعال است، تشبیه شده است و در بعضی روایات این عهد را، عهد با اهل البیت عصمت و طهارت و حضرت ولی عصر (عج) علیه السلام دانسته‌اند: زیرا تمام انسان‌ها به همین امتحان شده‌اند به حضرت آدم نیز در کنار عرش جایگاه نبی اکرم و امیر المؤمنین حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نشان دادند؛ (عَلَّمَ الْاِذَا اَلْاَسْمَاءُ كُلَّهَا) که حضرت آدم به جایگاه پیامبر غبطه خورد حضرت حوا نیز به جایگاه حضرت فاطمه سلام الله علیه غبطه خورد و همین مطلب، علت خوردن آن میوه‌ی ممنوعه شد. یعنی ابلیس به آنها گفت برای رسیدن به آن منزلت، این را بخورید و خداوند خواسته که شما به آنجا نرسید.

در هر صورت عهدها که خداوند از انبیاء گرفته، در حجر الاسود می‌باشد و نقطه‌ی شروع طواف نیز، از این مکان است. بنابراین خدای متعال همه را به طواف کردن دعوت می‌کند. چرخیدن در طواف به معنای خدا شدن و منحل شدن در عهد و فرمان خدا تمرین کردن بر این مطلب است. یعنی اینکه ما بلا گردان امر تو هستیم. تا ما را به بالاترین حدّ تقرب برسانی. و این خدا شدن، اوج تکامل برای مرتبه‌ی مادون است. یعنی حیات‌های گیاهی و حیوانی (مانند سبزی، گوشت گوسفند، مرغ و ...) در ظرفیت پائین قرار دارند و اگر به طور مثال خداوند متعال چند هزار سال به گاو عمر دهد که علف بخورد این یک منزلتی از بهجت و سرور دارد، گیاهان نیز همینطور است که اگر به درختی هزار سال عمر دهند، یک خطّی از نور خورشید و جذب و دفع نسبت هوا دارد و اگر خداوند به انسان نیز هزار سال عمر ۱۰ و یا حتی اگر خلود نیز به او داده شود، باز منزلت او، در همان منزلت خود می‌باشد. ولی خدای متعال منحل شدن را تقریر کرده است یعنی ارتقاء جهت را جدای همه خواسته است؛ مثلاً شما وقتی سبزی، سیب و گوشت می‌خورید، این گیاهان و حیوانات، تغییر منزلت

^{۱۰} - که البته در اُمم قبل نیز عمرها طولانی بوده است. در تاریخ یعقوبی ذکر شده است که بعضی امتها هفتصد سال عمر داشتند و هفتصدسال انبیاء را اذیت کردند. در مورد انبیاء هم همین‌گونه است و بعضی از انبیاء مانند حضرت نوح، عمرهای بسیاری داشتند.

می‌دهند و در منزلت حیات انسانی زندگی می‌کنند و وقتی که تبدیل به اشک چشم شما برای امام حسین علیه السلام می‌شود، بالاترین ظرفیت وجودی و لذت را خدا به او داده است و لو اینکه وقتی سبزی تحت اختیار شما است و او را خرد می‌کند، و یا وقتی گوسفند یا مرغ ذبح می‌کند، به آن‌ها فشار می‌آید، اما وقتی وارد سلول و ظرفیت می‌شوند و این سلول، نماز می‌خواند، باعث می‌گردد تا همراه با عبادت شما، تسبیح بگویند. بنابراین درست است که در اینجا دیگر همانند حالت قبل خود (مانند ظرفیت گوسفندی یا گیاهی)، دیگر «کل» نیست و تبدیل به جزء و سلول شده است، ولی خطی که در جزء بودن شما می‌برد، همراه با علم است. یعنی خبر از معاد و برزخ پیدا می‌کند. از این رو، نحوه تسبیح و کیفیت حمد و سپایش او، موضوعاً عوض می‌شود. حال همین مطلب نیز برای ما هست. که برای ما تقریر کرده‌اند تا خدای معصومین صلوات الله علیهم اجمعین شویم. بنابراین اگر به همین شکلی که هستیم، به ما هزار سال عمر دهند بسیار فرق دارد با اینکه شهید شویم که در این صورت خون شهید با خون امام حسین پیوند می‌خورد و آن وقت در منزلتی از عبادت حاضر می‌شویم که امام حسین علیه السلام با خدا گفتگو می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی شهید می‌شویم و تبدیل به جزئی از [امام حسین علیه السلام] می‌شویم، دیگر حقیقت دعای عرفه را می‌فهمید و این حالت لذت بیشتر تا اینکه شما کل باشید و خودتان دعای عرفه را بخوانید.

زیرا آن دعای عرفه با پوست و گوشت عجبین شده است و دیگر تعلقه‌ی زبان نیست، بلکه آن دعا و مناجات صنفی است که: «بیرون کشیده می‌شود متوجه نمی‌شوند. یعنی این منزلت را از ناحیه‌ی سلول بودن می‌فهمید. پس طواف، پرورش و تمرین برای تسلیم شدن در برابر اولیاء الهی و تجدید پیمان عید غدیر می‌باشد. اینکه می‌گوئید ای کاش آن روز در غدیر خم بودیم، حالا امروز می‌توانید عهد ببندید، این سنگ و این مقام، دست حضرت ولی عصر (عج) است و وقتی که در مقابل آن می‌ایستید، حقیقتاً می‌خواهید دست در دستان مبارک حضرت ولی عصر (عج) قرار دهید. یعنی کأنّ روز غدیر است و می‌خواهید با حضرت بیعت کنید. به

همین دلیل بالاترین عبادت و ثواب در مسجد الحرام، طواف است و طواف مستحبی از نماز و قرآن خواندن بیشتر ثواب دارد. علت آن نیز همین تمرین است. چون [در ابتدای] هر که طواف، دست خود را در دست حضرت قرار می‌دهید. حتی در طواف مستحبی، می‌توان بدون خواندن نماز طواف، آن را پشت سر هم انجام دهید. البته در طواف واجب، حتماً باید بعد از هفت دور، نماز طواف خوانده شود و سپس طواف بعدی شروع شود. پس فلسفه‌ی طواف، بیعت با امام حمّی، حاضر و ناطق بر حق است و عرفان - که سیر پیدایش خلق حسنه (مثل صبر، عدم بخل، توجه در نماز، عدم حسد و ...) است - عرفان که تعریف می‌شود به سیر پیدایش خلق حسنه. بدون واسطه‌ی صاحب این خلق‌ها محال می‌باشد. زیرا خداوند هر خلق حسنه‌ای را به اهل البیت عصمت و طهارت علیهم السلام داده است و به واسطه‌ی این‌ها به شما نیز اعطا می‌کند. از این رو، نمی‌توان این اخلاق حسنه را از جایی دیگری بدست آورد. اینکه خیال شود از طریق خود و با عقلانیت خود یا در عرض قرار دادن آنها با خود - که هم ریاضت‌هایی را خود دنبال کنم و هم در کنار آن، آنها را نیز زیارت کنم -، می‌توان این اخلاق حسنه را بدست آورد، قطعاً در گمراهی است. زیرا این امور انحصار در آنها دارد. همانطور که فلان قطه کامپیوتر را فقط آمریکا تولید می‌کند و به طور کلی امور پیچیده را فقط یک مرکز خاص تولید می‌کند و دیگران توانایی تولید چنین چیزی را ندارند و این ناتوانی بخاطر برچسب مارک انحصاری آن شرکت نیست که دیگران حق چنین کاری را نداشته باشند، بلکه خدای متعال پیامبر (ص) را امام رحمت قرار داده است و پیغمبر اکرم سرپرست توزیع رحمت و رحمانیت خداوند است. ایمان را به دست آقا امیر المؤمنین داده است و به همین ترتیب بقیه‌ی طبقات انبیاء و علماء و صلحاء قرار دارند که به طور مثال امور مسلمین را دست علماء داده‌اند. (حجّت الاسلام و المسلمین) بنابراین حقیقت ایمان و معرفت به خداوند تبارک و تعالی، در دست ائمه اطهار علیهم السلام است و این مطلب را به کسی دیگری نداده‌اند، بر این اساس وقتی طواف می‌کنید، به دنبال ازدواج عرفانی هستید، یعنی باید اختیار حالات روحی خود را تحت

تصرف آنها بدهید. و وقتی که این حالات تحت تصرف آنها قرار گرفت، زایش پیدا می‌کند تا در نتیجه انسان دیگری متولد بشود و ظرفیت اختیار عوض شود و با تجزیه شدن، یک اختیار و منزلت دیگری بوجود بیاید و این کار حقیقتاً در عالم واقع می‌شود.

البته در دستگاه ابلیس هم همین‌طور است. حال هر چه عوام و پائین هستید، احساس آزادی بیشتر می‌کنید، با خود می‌گوئید که شاید خبری نیست. به طور سلولی که در دست شما است با آن سلولی که در مغز شما است، دو منزلت کاری دارند؛ این سلول دست بوسیله صابون در حمام، شسته می‌شود و از بین می‌رود، اما دفع آن سلول [مغز] در یک مکانیزم پیچیده است. بنابراین هر چه ظرفیت بالاتر می‌رود کیفیت تصرف و درک امام بهتر می‌فهمد.

فلسفه‌ی طواف، بیعت شر و در اثر طواف در شما تصرف می‌شود. ولو بمعنی بخشیدن گناه که اولین مرحله تصرف می‌باشد تا کسی که با طواف مسئولیت‌های خود و امور که باید بعداً انجام دهد را می‌فهمد. لذا چه خواص باشید و چه عوام، نوعاً تصرف واقع می‌شود. زیرا یک امت است که در اثر ورود به حج و طواف و دیگر اعمال، در وجودشان تصرف می‌شود که آن امت، همین محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است، خصوصاً که سال اول آنها باشد چون این خانه، خانه اهل بیت است و آنها ضیوف الرحمان می‌باشند.

حال وقتی این تصرف واقع شد، دستور می‌دهند، دو رکعت نماز بخوانید این نماز، نماز شکر است که در پشت مقام حضرت ابراهیم خوانده می‌شود. و بیعت قرار داده‌اند و این انتخاب را به یکی از پیامبران اولوالعزم حضرت ابراهیم علیهم السلام اعطا نموده‌اند. بنیان‌گذار این خانه حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام هستند. که این خانه را برای طواف کنندگان و رکوع کنندگان مهیا و پاکیزه کرده‌اند.

از این رو، مقامی قرار داده‌اند، تا تشکر شود از کسی که با فعل خود در تصرف همه شریک شده است. لذا این هدیه را تقدیم به حضرت ابراهیم می‌کنیم و خدا از عبادت خود اینگونه تشکر می‌کند. یعنی اگر کسی در کار حسنه‌ای شریک شود، نام او را تا روز قیامت بلند می‌کند و لو اینکه در روز و زمان خود - مانند زمان حضرت ابراهیم - مظلوم بوده است و دشمن برای محو نام او بسیار تلاش کرده است. و این که کفار بتهایی درست می‌کردند و بر روی کوه صفا و مروه قرار می‌دادند، به دلیل این بوده که نام این‌ها را از بین ببرند و با بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، کار حضرت ابراهیم دوباره زنده شد.

در این جلسه فلسفه صواف و فلسفه‌ی نماز طواف بیان شد و در جلسه‌ی آینده فلسفه‌ی سعی و تقصید و دیگر اعمال را بیان خواهیم کرد.

و صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ششم

- سند ملی حج - کد نوار ۱۷۵۸ پیاده‌کننده: علی کرم‌زاده

حجت‌الاسلام والمسلمین صدوق: در مباحث گذشته بیان شد که فلسفه‌ی طواف، فلسفه‌ی بیعت با حضرت ولی‌عصر (عج‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) است. یعنی تمرین دادن بر امر امامت و هدایت به وسیله‌ی امامت می‌باشد. اما این مطلب در یک افق تخصصی می‌باشد. توضیح آن‌که از نظر پرورشی وقتی می‌گویند نماز را با امام جماعت بخوانید، شما مجبور می‌شوید شروط امام جماعت (مانند عادل بودن) را بررسی نمایید و بر اعمال و افعال او فکر کنید. که این شروط در حد نازلی است تا متناسب با نماز جماعت باشد. اما وقتی بحث نماز جمعه مطرح می‌شود، علاوه بر آن شروطی که برای امام جماعت است شرط دیگر آن منصوب بودن از طرف رهبر می‌باشد. بدین معنی که بتواند مردم را از نظر سطح فکر سیاسی و حساسیت‌های منطقه‌ای و ملی با موضوعات رهبر هماهنگ کند و در نماز عید فطر که مطلب عمیق‌تر می‌شود. یعنی در نماز عید فطر، عیدی سال، موضوع قرار می‌گیرد. زیرا در حقیقت عید فطر، باید عیدی شب قدر را توصیف کند. عیدی توزیع مقدرات را به مردم بگوید. به عبارت دیگر، آن‌چه در شب قدر تقدیر شده است را به صورت جمع‌بندی کرده و مشخص کند که مردم در چه افی از اعطاء و بخشش هستند و همان‌گونه در قنوت‌های نماز عید آمده، بیان می‌کند که امت محمد (ص) و آل محمد علیهم‌السلام در شرها مورد پناه خداوند قرار می‌گیرند و در کمال خیرات حضرت حق می‌باشند. لذا همان قنوت‌ها موضوع قرار می‌گیرد. در حج که پایه‌ی اول آن طواف است، موضوع عید، میثاق خداوند با بندگان در شب قدر نیست بلکه موضوع عهد و میثاق از اول خلقت است از

این رو آن عهدی را که در عالم ذر همه در جواب الست بر بکم گفتند «بلی» را پیچیده و در حجرالاسود قرار داده‌اند و سپس عهدهای مختلفی که از همه‌ی انبیاء گرفته‌اند^{۱۱} ادامه همان عهد می‌باشد. و مظهر اعم آن عهدی است که در روز عید غدیر از همه گرفتند. حال شما می‌خواهید این عهدها را در طواف تکرار کنید و به خاطر بیاورید و در این راه جست‌وجو کرده و خود را به آنها بسپارید و در این مسیر جهاد کرده تا خداوند سبیل خود را نشان دهد. بر این اساس حج برای کسانی است که استطاعت معنوی و مادی دارند تا پرورش پیدا کنند. لذا از حجرالاسود شروع به طواف می‌کنند و این کار بدین معنا است که دور حوائج حضرت بگردند. و مصداق آیه: «ما یشاؤون الا ما یشاءالله» قرار گیرند. زیرا هم فعل معصوم و هم قول او با فعل خدای متعال است. خدای ایشان را برای این مطلب انتخاب کرده است از این رو اگر بخواهید تکامل تقرب پیدا کنید باید از باب و دریچه این خاندان به رضای خداوند برسید پس طواف بیعت، با حضرت ولی‌عصر (عج‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) است. در جلسه‌ی قبل به این مطلب رسیدیم که موضوع این بیعت چیست؟ یعنی این که در قرآن و روایات شکستن عهد نفی شده است و از خصوصیات مؤمن، وفای به عهد آمده است. حال موضوع بیعت و عهد و میثاق چیست؟ یا در رابطه با روز جمعه نیز آمده است که روز عهد و میثاق است و در بعضی از روایات آمده است و شرط خداوند برای حضرت آدم در بعد از ظهر روز جمعه بوده است که وقتی ایشان آن عهد را می‌شکند در صبح روز شنبه هبوط واقع می‌گردد. حال موضوع این عهدها چیست؟ در مباحث گذشته بیان کنند که فلسفه‌ی خلقت بهجت و سدور و انبساط از لذت کردن است یعنی مرتب بالا رفتن است به این وسله نفوذ علم و آگاهی و اراده بیشتر می‌شود و موجب لذت و بهجت می‌گردد.

حجت‌الاسلام کشوری: این حرف منافات با معنای توحید ندارد؟

۱- در ابتدای دعای ندبه به این عهدها اشاره شده است.

ج: توحیدی یعنی رسیدن به رضا و رضا یعنی وحدت دو اراده. زیرا خداوند متعال موجود طلب‌خواه را خلق کرده است، یعنی موجودی که اراده دارد و چیزی می‌خواهد، لذا معنای توحید، پرستش می‌شود. حال خداپرستی یعنی چه؟ یعنی طلب‌ها و درخواست‌ها که هویت انسان هستند و به درب خانه‌ی خدا آورده می‌شود تا به وحدت درخواست و طلب برسد و هرگاه عید از تمام خواست‌های خود انتقطاع پیدا کرد و به این معنا رسید که هر چه او می‌خواهد، بهتر است از خواست خود و از این رو خود را واگذار نماید، در این هنگام قرب و بهجت و لذت او بیش‌تر می‌شود به عبارت دیگر، به این مرتب از عرفات برسد که سجده کند و سجده کردن به همین معنای وحدت رساندن خواهش‌ها، طلب‌ها و دعاها با خواست و طلب و اراده‌ی خداوند می‌باشد. زیرا آن چیزی که او برای ما می‌خواهد از منزلت فاعلیت بی‌نهایت است، یعنی فاعلیتی که نفع و ضرری به خود او برنمی‌گردد.

آقای ساکی: به وحدت رسیدن به چه صورت است؟

ج: یعنی سجده کردن؛ این که وقتی دو اراده را در نظر می‌گیرید، یکی از اراده خود هست بردارد و نیست به اراده‌ی دیگری، پیروی کامل کند و بگوید هر چه تو به گویی، انجام می‌دهم و این همان معنای عشق است. لذا طرف مقابل معبود می‌شود و بر او می‌خواهد سجده کند.

س: آیا بعد از آن دیگر حرکتی وجود دارد؟

ج: اصلاً حرکت بدین معنا است. حرکت یعنی رفع نیاز و خواست خود (فعالیت کردن) برای تحقق امری که او می‌گوید. بنابراین حرکت، اصلاً با اصالة‌الماهیه و اصالة‌الوجود و اصالة‌تعلق معنا نمی‌شود. زیرا حقیقت حرکت را باید در اعلی و بالاترین منزلت آن تعریف کرد همان‌جایی است که اراده حضور دارد. و الا تمام حرکت دیگر - مثل حرکت در آهن و مس و... - فقط فرآیند و بی هستند که البته در همان حرکت تبعی نیز فاعل‌های محوری، حضور دارند زیرا فاعلیت تبعی را بدون فاعلیت محوری نمی‌توان معنا کرد. و بر این

اساس هیچ قانونی و کشف ابداعی صورت نگرفته مگر این که با تصرف فاعل‌ها تصرفی (که انسان باشد) صورت گرفته است. تمام اکتشافات در پزشکی، روانشناسی و داروسازی و به طور کلی در هر کجایی بررسی کنید انسان حضور داشته است اما جاهلان و نادان‌ها در تحلیل‌ها می‌گویند کنش و واکنش است که کار می‌کند و من نیز چیزی غیر از این نیستم.

حجت‌الاسلام کشوری: دو حالی که اگر تنها کنش و واکنش بود، دیگر نیازی به شما نبود و خود کامپیوتر درست می‌شد.

ج: حتی آن‌ها تاریخ را نیز چیزی معنا می‌کنند و این احمقانه‌ترین و سخیف‌ترین حرف است. البته این مطلب جهت فرهنگ‌سازی و فریب دادن دیگران درست می‌شود و خود آن‌ها حین‌العمل و جداناً می‌دانند که این‌گونه عمل نمی‌کنند. یعنی وقتی دستور کشتار می‌دهد، می‌داند که دیگر بحث کنش و واکنش نیست. بر این اساس اگر در وحدت ترکیبی بحث جامعه‌شناسی انجام‌وارد شوید می‌توانید آن‌ها را افشا کنید که بر اساس معادله حرکت نمی‌کنند یعنی به طور مثال دستوری که آقای بوش برای لشکرکشی به عراق می‌دهد بر اساس کدام تئوری جامعه‌شناختی و کنش و واکنش است حتی وقتی اخبار و اطلاعات آن را به مطبوعات می‌دهند شخصی می‌شود و گزارش‌های موضوعی که درست کرده‌اند نیز دروغ بوده است. بنابراین سرتاپای وجود و اعمال‌شان مخالف فرهنگی است که می‌گویند و این مطلب فقط در این مورد نیست. بلکه در تمام موارد این‌گونه بوده است به حول و قوه وقتی فکر دفتر روی کار بیاید، هر روز در فریب‌کاری علم، ژورنال و مجلات بدن داده می‌شود. یعنی در نفس تعاریف و معادلات این کار صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، دستگاه علمی آن‌ها همانند «آتش تهیه»^{۱۲} در جنگ، چنان بر سر ما بمباران می‌کند که باعث می‌شود. روایات و آیات

۲- در جنگ وقتی دشمن می‌خواهد نیروهای خود را به خط اول برساند، حدود یک ربع تا ۲۰ دقیقه چنان توپخانه خود را فعال می‌کند که حتی نگهبانان نیز نمی‌توانند سرپرست خود بمانند و به طور کلی هیچ کسی نمی‌تواند از سنگر و جای خود تکان بخورد تا دشمن نمی‌تواند نیروی کمکی یا نیروی خود را به خط اول برساند.

ما منزوی شده و به وسیله همین آتش تهیه‌ی تعاریف و معادلات مسلمین را فریب داده و باعث می‌گردد برای این علوم و تمدن فدا شوند. از این رو کذب و دروغ ماهیت تمام تعاریف و معادلات آن‌ها را افشا می‌کنیم و آن مقدار ناچیزی که باقی می‌ماند با امداد خداوند متعال باقی می‌ماند تا آن‌ها از صحنه تاریخ حذف نشوند و مسلمین از خواب غفلت بیدار شوند.

برادر حیدری: پس این وحدت بین دو اراده است که باعث انبساط و لذت می‌شود؟

ج: متکلمین پرسش، توحید، سجده و بندگی را به منحل شدن در ذات حضرت حق جل و جلاله معنا می‌کنند ولی ما این پرستش و سجده کردن را به منحل شدن در اراده و خواست (شاء) خداوند معنی کردیم. پس سجده به معنای وحدت او اراده می‌شود و به تبع سجده، هر بار که امر خداوند متعال را عمل می‌کنید، حرکتی صورت می‌گیرد. زیرا اطاعت امر، در انجام دادن فعلی است. حال وقتی این فعل را که انجام می‌دهید، انفجاری در فضا صورت می‌گیرد که موجب اوج‌گیری شما می‌شود و وقتی اوج گرفتید و بالا رفتید ما هم ظرفیت جدیدی در اراده و خواست شما ایجاد می‌شود و هم ظرفیت جدیدی از بصیرت و علم صورت می‌گیرد و در نتیجه و ظرفیت جدیدی از نفوس پیدا می‌شود. که از یک افق دیگری و از بالای کوه شهر را می‌بینند. آن وقتی تا می‌آید تلاش کنید برای به دست آوردن این امور، یاد سجده قبلی خود می‌افتد و در نتیجه دوباره می‌گویند ای خدای متعال، من این‌ها را نمی‌خواهم بلکه هر چه تو بخواهی، می‌خواهیم یعنی در افق جدیدتر، دوباره رفع ید از خواست خود در منزلت جدید می‌کنند. و خود را به خداوند می‌سپارد و خداوند متعال امر دیگری می‌کند که در پی عمل به آن، انفجار جدیدی صورت می‌گیرد به همین صورت مرتب بالا می‌رود. این مسیر حرکت معصوم است. یعنی رضای تام و کلمات تام، به این چهارده نور پاک داده می‌شود. چون در هیچ مرحله و منزلتی از آن امر غفلت نمی‌کنند. زیرا همیشه به ... رحمت او و فصل او اتکال و توکل و با این امور زندگی می‌کنند. از این رو واژه‌هایی که در ادعیه است - مثل فصل، توکل، امید و... فقط و فقط

شان آنها است. و برای ما لقلقه‌ی زبان می‌باشد و به همین علت است که گفته می‌شود وقتی دعا یا زیارت (بر غیر زیارت امام حسین علیه السلام) می‌خوانید به نیابت از معصوم بخوانید تا اثر آن خیلی بیش‌تر شود و از طرف خود نخوانید زیرا باعث دروغ گفته می‌شود و حقیقتاً ما درکی از رجاء و فضل و دیگر صفات خداوند نداریم. اما اگر مانند اطرافیان حضرت امام و مقام معظم رهبری، رفع ید از تمام امور کند و فقط به دنبال خواست و اراده آنها باشد و آنها متغیر اصلی زندگی او شود، می‌توانند روزنه و رشحاتی از توسلات معصومین به دست می‌آورد. بر این اساس وقتی به سبب آنها و زیارت آنها، باعث ایجاد تعیین به اتکاء به وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) گردید. دیگر وقتی امام خمینی رحلت می‌کنند، نمی‌برید، بلکه به رهبری آیت‌ا... خامنه‌ای ایمان می‌آورید و به همین علت اتصال محکمی پیدا می‌کنید. از این رو برای او ارتباط مستقل، نه به معنای حضور به معنای تشعشع نور حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) از مجرای نائب حضرت صورت می‌گیرد. زیرا این نائب، بالاترین خطّ را دارد که البته در بالاترین خطّ نیز باز حقیقت دعای کامل یا دعای عرفه و یا دعای ابو حمزه نیست. زیرا آن ادعیه، فقط شأن امام سجاد (علیه السلام) است و شما با خواندن آن ادعیه، خداوند را به وجود حضرت سجاد (علیه السلام) قسم می‌دهید و یا وقتی زیار جامعه‌ی کبیره را می‌خوانید حضرت امام هادی (علیه السلام) را واسطه قرار می‌دهید. تا خط بیش‌تری می‌برید. لذا هر کدام از معصومین (علیهم السلام) را به تناسب‌های مختلف واسطه قرار می‌دهید. هر چقدر نیز بالا بروید، محال است. به آنها برسید. از این رو نه نبی و نه مرسل و نه کسی دیگر، نمی‌توانند به آنها برسند و بالاترین مرتبه برای غیر معصوم دو تا دعا است که آخر زیارت جامعه آمده است. ۱- ما را به حق ائمه‌ی علیه السلام معرفت بده ۲- عاقبت ما را جزء مرحومین به شفاعت این‌ها قرار بده. بر این اساس هر ادعای دیگری لغو است.

البته هنوز وارد موضوع عهد و پیمان نشدیم که چرا موضوع معصوم این گونه است. یعنی چرا کسب رضای خدا و پرستش ایشان به این ها است؟ زیرا در اصول کافی آمده است: به وجود ما، بندگان خدا، خدا را پرستش می کنند. یا در زیارت جامعه آن ها را «ارکاناً لتوحیده» معرفی می کند. حال اگر آن را به معنای انحلال در ذات گرفته شود، کفر می شود. بنا بر تعریفی که از توحید در اصالة وجود می شود، دیگر این فرازهای زیارت جامعه، به انی معنی می شود که، یک ذات خداوند و یک ذات، ذات معصوم است و هم آن توحید است و هم این توحید است. این حرف باطل است. یا باید دست از زیارت جامعه بردارند، که در عمل رفتار اعتقادی برداشتند. البته نه در عمل رفتار (عرفی) که اهل زیارت بودند البته وقتی این گونه شود، دیگر آن طوری که باید زیارت جامعه را محور قرار دهند، قرار نمی دهند. نه این که آن را نمی خوانند بلکه بدین معنی نشر نمی دهند. به طور مثال وقتی که آقا پیش فلان امام جمعه می رود و در رابطه با دعای صنمی قریش صحبت می کند آن شخص می گوید: این ها را کنار بگذارید. زیرا سند آن معلوم نیست.

حال می خواهیم توضیح دهیم که شأن معصوم، شأن انوار پاک، شأن آن عهدهایی که در عالم ذر بسته شده و نامه ی آن در حجرالاسود قرار گرفت و باید دائم در حج تکرار شود، چیست؟ آیا علت این شأن معصومین، انتخاب آن بوسیله خداوند است و از این رو اگر خداوند ما را انتخاب می کرد نیز این گونه بودیم مانند اعتراض ملائکه، که کسی را می خواهی خلق کنی که خونریزی کند، در حالی که ما تقدیست می کنیم.

حجت الاسلام کشوری: قبل از این بحث ها، اشکالی در مبنای توحید است، که آقای ملکیان هم آن را تئوریزه کردند و آن این است: علت حرکت معصوم و غیرمعصوم به سوی خدا و علت پرستش، لذت جویی است از این رو، قائل این مبنای، علت خلقت را به ایجاد بهجت برمی گردانند، لذا این که امیرالمؤمنین خدا را پرستش می کند. برای لذت بیشتر است. بنابراین این مبنا فلسفه ی عبادت و این را به «لذت جویی» معنا می کند. حال فرق این مبنا با یان بحث حضرتعالی چیست؟

ج: فرق ما با دیگران این است که مباحث ما به صورت مطلق نیست یعنی برای خود معنای توحید، ۲۷ وجه

می‌شماریم: در روایت نیز آمده آن‌هایی که خدا را پرستش می‌کنند. سه دسته هستند: ۱- برای ترس (مانند

بندگان) ۲- برای ثواب (مانند برادران) ۳- برای خود خدا

حال وقتی که ما در صف عقلانیت، بحث بهجت و سرور را مطرح می‌کنیم، هدف این است که فاعلیت بی‌نهایت

خداوند را اثبات نماییم.

لذا اگر توحید را، توحید عملی ملاحظه نمایید، آن را به صورت پرورشی می‌بینید. مانند پرورش کودک که ابتدا

باید شیر بخورد و بعدها به کباب خوردن می‌رسد. در توحید هم همین‌گونه است. اول باید واحد عددی را

بپاشد و وجه واحد غیر عددی بیاموزد. یعنی اول باید بگویی برای لذت و سرور است و بعد آن را در رضا

بیاورید و سپس در فاعلیت بی‌نهایت آورده شود. نه این‌که از همان اول بگویی فاعل بی‌نهایت که موجب گیج

شدن او می‌شود. تازه بعد از آن نوبت به بحث نقل و رفتن به حج می‌رسد. بنابراین تمام اعطایی است و به

سبب آن از تصرف خداوند متعال، سرور می‌شوید. پس باید ۲۷ وجه توحید را ترسیم کنید یعنی منطق

فرهنگستان، برای تعریف هر موضوع، از یک تعریف تبعی شروع می‌کنیم و بعد به تصرف و محوری تبدیل

می‌شود. و دوباره هر سه این‌ها تبعی می‌شود و به همین صورت و با مکانیزم مخصوص تعریف صورت

می‌گیرد. لذا در جلسه فقط می‌خواهیم برای کسی که می‌خواهد به حج بروند چند کلمه بگوئیم و قصد جدول

کشیدن نداریم.

حال موضوع طوافی و عهدی که در حجرالاسود قرار داده‌اند، چیست؟ توضیح آن‌که قصه‌ی حضرت آدم

(علیه‌السلام) و داستان هبوط که در قرآن آمده است، شروع فاعلیت منفی است. اما قبل از این شروع، در

شروع دیگر در خلقت وجود دارد. یعنی قبل از این‌که ابلیس و حضرت آدم (علیه‌السلام) امتحان شوند نقل

شده است که ابلیس ۷ هزار سال خدا را عبادت کرده است یعنی ابلیس و ملائکه وجود داشته‌اند و حضرت

آدم نبوده است این یک مرحله است. بنابر روایات یک مرحله قبل تر این نیز بوده است و آن، زمانی است که عرشی و فرشی نبوده، کرسی نبوده بهشت و جهنم نبوده است و از این عبادت به این معنی که در مورد مخلوقات است وجود نداشته است و فقط نور واحد بوده است که نور چهارده معصوم علیهم السلام می باشند یعنی قبل از این که خداوند اراده به خلق چیزی کند، نور آنها را خلق کرده است.

کتاب جلاءالعیون روایات وجود دارد که به این مطلب اشاره می کند. مانند روایتی که به مراحل پرورش پیامبر (ص) اشاره کرده می گوید خداوند پیامبر (ص) را هزار سال در کلمه‌ی تسبیح قرار داد و سپس هزار سال در کلمه‌ی تحمید و.... بر این اساس در دانایی پیامبر می فرمایند: خدا من را به بهترین صورت پرورش داده است. البته ما علمی در باب این امور نداریم و فقط اخبار و روایات آن را شنیده ایم. پس قبل از خلقت این مرحله نیز بوده است سپس در روایات است که از زمانی خداوند شروع به خلقت می کند که به نور پیامبر (ص) عرش خلق می شود و به نور امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملائکه و نبود فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) آسمان و زمین (یا خورشید و ماه) و به نور امام حسن (علیه السلام) خورشید و ماه را (یا آسمان و زمین را که در مورد حضرت زهرا و امام حسن این تردید از بنده است و به نور امام حسین (علیه السلام) بهشت را خلق کرده ایم. لذا اگر دقت کنید در این مرحله از خلقت خبری از جهنم نیست.

برادر حیدری: البته آقایان ارباب اعتقادات، این روایات را چون یقین و متواتر نیستند قبول نمی کنند.

ج: بله، همان طوری که عده‌ای سند زیارت جامعه کبیره یا دعای صنمی قریش و یا غیره را مخدوش می دانند.

برادر زیبایی نژاد: کتابی تحت عنوان شرایع الاسلام (آداب اسلامی) وجود دارد که منسوب به امام صادق (علیه السلام) است. لکن مشکل سندی دارد اما حضرت امام خمینی فرموده بودند: اگر چه ممکن است عده‌ای در سند آن تردید کنند این الفاظ از غیر معصوم محال است صادر شده باشد.

ج: افست؛ اصل معیار همین است. به عبارت دیگر سؤال این است که اگر کسی در عصر حضور امام، در امام بودن یکی از معصومین تردید داشته باشند، از کجا امامت ایشان را می‌فهمد؟ در بحث تفسیر بیان شد که دلیل حجت خدا و پیامبری پیامبر، جنس آیات اوست. یعنی جنس این آیات، با آیات قبل متفاوت است. البته در زمان معصوم این‌گونه نبوده که اگر از آن‌ها معجزه یا منقبتی می‌خواستند، انجام ندهند، لکن عمومیت نداشته است. مثلاً در روایت دارد عمار یا یکی از صحابه چند روز گرسنه بود و تحت فشار زیادی قرار گرفت لذا نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌رود و جریان را عرض می‌کند تا اگر حتی یک سکه به ایشان داده شود، رفع گرسنگی نماید. حضرت می‌فرمایند من نیز گرسنه هستم و چندین روز است که غذا نخورده‌ام.

سپس حضرت ایشان را به زمینی بی‌زا می‌برند و بعد اشاره می‌کنند تا همه آن طلا می‌شود. بعد حضرت دو سکه از آن‌جا برمی‌دارد و یکی را به عمار می‌دهد و یکی را هم خود برمی‌دارد و آن‌قدر عمار تحت فشار بوده که به طلاهای دیگر توجهی نمی‌کند و برای رفع گرسنگی برمی‌گردد. یعنی این‌گونه نبوده است که در مقابل کفار، بدین وسیله آن‌ها را برگردانند و این وسیله را، متغیر اصلی قرار دهند. حتی حضرت شق‌القمر کردند و یا تصرف در گیاه کرده و شهادتین بر زبان گیاه جاری شده است و با این امور حضرت می‌خواستند ثابت نمایند که من مناقب انبیاء گذشته را دارم. یعنی هر آنچه عیسی، موسی و داوود و ابراهیم دارند، من نیز دارم. زیرا من وارث انبیاء هستم. همین‌طور دیگر معصومین نیز وقتی کرامتی از آن صادر می‌شده، برای اثبات همین مطلب بوده است. اما این موضوع امتحانات نبوده‌است و الاً بزرگ‌ترین حادثه‌ی تاریخی احتراق بیت و عاشورا است. اما با این مسائل رقم نمی‌خورد. در صورتی که به امت خود نیز گفته بودند که شما دچار گوساله‌ی سامری شده‌اید.

بنابراین آیه بودن قرآن به خاطر تواتر آن نیست. البته این بدین معنی نیست که تواتر، به تنهایی استدلال مستقلى نیست اما آیه بودن قرآن، به خاطر تواتر نیست. بلکه به خاطر این است که وقتی با آخرین ادبیات‌ها و رمان‌ها و فیلم‌ها چه سیاسى، چه فرهنگى و چه هنرى، مقایسه مى‌کنید. معجزه بودن آن مشخص مى‌گردد. به عبارت دیگر خداوند در این مرحله تاریخی، بشر را به یک ظرفیت و بلوغ عقلانى رسانده که قدرت تشخیص را پیدا کرده است. اما در دوره‌ی حضرت عیسی مردم و عوام - نه پیامبران و خواص - قدرت تشخیص این امور را نداشتند. اما الآن مردم قدرت تشخیص دارند.

برادر حیدری: الان یک کافر ممکن است بگوید این فیلم برای من جذاب‌تر از قرآن است.

ج: حتی اگر توانستید در جنگ عقلانى مردم را به سوى قرآن دعوت کنید، موج عظیمی از آن‌ها به این طرف مى‌آورد و جمعیتی نیز هستند که انکار مى‌کنند و پای آن کشته مى‌دهند، حال آیا این دلیل بر حقانیت آن‌ها است؟ آیا وقتی پیامبر (ص) شق قمر کردند همه کفار ایمان آوردند؟ بر این اساس امروزه مى‌بینند نازل منزله‌ی قرآن، صحیفه‌ی نور است. که توانسته یک انقلابی ایجاد کند و جمعیتی را برمی‌انگیزد. و کسی با اولیّات ادبیات دین آشنا باشد، درمی‌یابد که روح قرآن در ادبیات حضرت امام خمینی جاری است و امروز نیز در کلمات آیت‌الله خامنه‌ای جریان دارد. حال آیا این جمعیت نمی‌دانند شیعه و قرآن چیست و این‌گونه دور حضرت امام و مقام معظم رهبری جمع شده‌اند. آیا این به خاطر معجزه بودن قرآن نیست؟ از این، انقلاب معجزه است و معجزه‌ی آن، معجزه‌ی ادبیات اسلام در قرن بیستم است. که باعث فهم مردم و سپس ایمان آن‌ها شده است. حال آیا این به دلیل تواتر است؟! البته تأکید مى‌کنم که نمی‌خواهیم دلیل تواتر را انکار کنیم. بلکه در علم الرجال دلیل مستقل است.

برادر زیبایی: البته اگر بخواهیم تنها به ظاهر روایات تکیه کنیم عده‌ای اثبات مى‌کنند که بلند کردن پرچم این انقلاب ظلم است. زیرا تا قبل از ظهور هر پرچمی برافراشته شود،

حجت الاسلام کشوری: بحث بر سر مبنا است. زیرا دو چیز نمی تواند مبنا باشد.

ج: در موضوع مبنا دوباره همان بحث تعریف در دفتر مطرح می شود که هدایت در ۲۷ خانه تعریف می شود که باید مشخص شود چه چیزی در خانه ۶۴ قرار می گیرد و ما آیه بودن انقلاب را در این آیه خانه قرار می دهیم. یعنی آیه بودن ادبیات قرآن به این تفقه و انس به آن بر می گردد.

برادر حیدری: بحث بر سر این است که تشخیص آیه (معجزه) در روایت چگونه و طبق چه قاعده ای مشخص می شود. یعنی با چه متدلوژی مشخص می شود؟

ج: این دیگر بحث روش و تفسیر و اصول را می طلبد و باید در موضع خود به صورت دقیق مورد بررسی قرار گیرد و به خاطر مبتلا بودن جامعه به این مباحث، نمی توان به صورت سطحی و ضعیف به آن برخورد کرد. بر این اساس نمی توان گفت تا این حل نشود، من ایمان نمی آورم. زیرا شما باید ایمان خود را در جای دیگر محکم کنید. یعنی امروز باید دل خود را به سخنرانی آقا در جمع بسیجیان محکم کنید. نباید عقبه ی خود را به مباحث اینجا و به طرق احتمالات در این جلسات محکم کرد. یعنی نمی توان به چیزی که می خواهد ارتکازات شما را بشکند تا فضای جدیدی درست نماید تکیه نمود و این مطلب چندین سال طول می کشد. لذا بدانید به حرکت امام خمینی تکیه کرد و در مرحله ی دوم باید به اصل پرچم خلافت فرهنگی که به دست فرهنگستان در مقابل دو مبنا دیگر بلند شده است، تکیه نمود. یعنی اصل این مطلب که خداوند یک نفر را بر این موضوع بسیج کند که «عقلانیت باید در خانه وحی سجده کند»^{۱۳} آیه و معجزه دوم انقلاب است.

حجت الاسلام کشوری: یعنی اگر برای مردم صحبت کنید آن ها می فهمند که مطالب شما غیر از آن دو مبنا است؟

^{۱۳} - یعنی خلاف آن چه که امروز در دانشگاه تا حد روش می گویند که بر عقلانیت سجده می شود.

ج: بله، زیرا می‌فهمند که هم موضوع آن دینداری است و هم با همه‌ی هویت کفر (اموری که از آن طرف تولید شده است) درگیر شده است و هم حتماً یک پشتوانه و اتکای قوی دارد. یعنی مبارزه کردن یک نفر در مقابل یک میلیون رساله چیز عادی نیست.

در بحث گفتند که این شعار یا دال بر دیوانه بودن شماس است یا دال بر این است که به جای قوی وصل می‌باشید. پس باید دقت داشت که اسلام سال اول بعثت با اسلام سال آخر بعثت و اسلام سال اول هجرت با اسلام سال آخر هجرت خیلی تفاوت دارد از این‌رو انسان‌هایی که به اسلام می‌پیوندند و نمی‌پیوندند دارای بلوغ‌های متفاوت معنی می‌باشند. لذا نمی‌توان به کسی اعتراض کرد که چرا زود یا دیر اسلام آوردی.... بلکه باید روند را نگاه کرد لذا اگر به آیات مکی نگاه شود، ساختار در آن نمی‌بینید. یعنی اگر مبنا خوب شکافته نشود و سپس هجرت صورت نگیرد، سوره بقره نازل نمی‌شود. بنابراین سیر بیان این آیات، سیر حکمت‌آمیز است. البته این سؤالات و مباحث باید در جلسات تفسیر صورت بگیرد نه در مباحث حج...

جلسه هفتم

سند ملی حج (۱۷۵۹) استاد حجّ الاسلام و المسلمین صدوق پیاده: علی کرم زاده و محمد رضا

حسینی ویراستار: احمد زیبایی نژاد

بحث در رابطه با موضوع عهد، پیمان، طواف و بیعت - و به طور کلی [فلسفه] طواف بود؛ بر این اساس باید مشخص گردد که در فلسفه‌ی طواف تمرین بیعت کردن برای چیست؟ موضوعات آن‌ها چیست؟ آیا بیعت انسان، همه موضوعات را در بر می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، آیا بیعت کردن با دعا کردن یکسان است؟ یعنی موضوع دعا هر چیزی می‌تواند باشد، حال آیا موضوع بیعت عهدی که انسان ببندد، بر سر چه موضوعاتی است؟

برای توضیح مطلب، باید مسائلی را از هم تفکیک کرد تا موضوع عهد مشخص گردد. در عالم، یک ترکیب‌های طبیعی، یک تزویج انسانی و، یک عهدهای اجتماعی وجود دارد. ترکیبات طبیعی [درونی] همان خورد و خوراک‌هایی است. و [ترکیبات] خارج از ما، ترکیب‌هایی است که در عالم اتفاق می‌افتد؛ مانند حرکتی که نباتات، حیوانات و گیاهان دارند.

اما تزویج‌ها [به دو بخش است]:

۱. انسانی.

۲. بخش زیادی نیز حیوانی است.

در ترکیب جذب و دفع لازم است، اما در تزویج، جنس نر و ماده لازم است. که در بخش انسانی آن، قبول و ایجاب نیز لازم دارد، یعنی میل و طلب لازم دارد. از این رو، باید به سن بلوغ باید برسد و حرکت انسان قبل از سن بلوغ در ترکیبات طبیعی قرار می‌گیرد تا رشد کند. یعنی باید شیر، گوشت و ... بخورد، تا به رشدی که

لازم است برسد. اما تزویج از آن جنس نیست، بلکه کشش از خود (نر) به جنس (ماده) است. لذا حاصل آن ترکیبات، رشد خود انسان است. اما حاصل تزویج، تولید مثل است و تولید مثل بزرگ شدن خود انسان نیست زیرا از زاد و ولد، مثل مرد و زن تولید می‌شد. حال وقتی انسان از این مسئله بالاتر بیاید، یک سیری تعهدات و مسئولیت‌های اجتماعی را می‌پذیرد. به طور مثال طلبه‌ای که مدتی درس خوانده است [باید] یا به تبلیغ رود، یا تدریس و پژوهش کند. یا کسی که علم پزشکی خوانده است، باید به بیمارستان رود تا مردم را درمان کند. یعنی در آنجا قبول مسئولیت می‌کند با بیمارستان‌ها و با دانشگاه‌ها برای تدریس کردن، قرار داد می‌بندد. و در مقابل آن، حقوقی دریافت می‌کند. و همین‌طور بقیه‌ی اصناف؛ مثل کسی که نجار است و کمد منزل شما را درست می‌کند؛ او عهد می‌بندد که صحیح تحویل دهد و همان جنسی که می‌خواهید، تهیه کند. بنابراین کلیه‌ی معاملات، مسئولیت‌ها و مناسب که خارج از مسأله ترکیب و تزویج است، روابط اجتماعی را شکل می‌دهد.

حال آیا کسی که به طواف می‌رود، از حضرت [ولی عصر(عج)] درخواست رزق طبیعی (مثل نان و آب و - به طور کلی - الگوی تغذیه) را دارد؟ یا آیا از ایشان درخواست زن [و ازدواج] داریم؟ و یا درخواست بدست آوردن شغل یا منسبی را داریم؟ [حال آنکه هدف از طواف، این درخواست‌ها نیست]. زیرا زندگی دنیا به دین و هدایت گره خورده است، به عبارت دیگر، [زندگی این دنیا] به عهد و پیمان‌هایی که پای دین بسته می‌شود، وابسته است نه به ترکیب طبیعی، تزویج و تهدات اجتماعی! بر این اساس باید سر بیعت شود. حال دین و هدایت چیست؟ [دین، یعنی] پیمان و عهد بستن با خدا و با پیامبران، انبیاء و وارثان آنها. یعنی تبدیل شدن به ناصر و انصار دین؛ مثل حواریون. زیرا در آنجا متسطیع‌ها دعوت شده‌اند، یعنی آن‌هایی که استطاعت معنوی دارند و می‌خواهند خانه‌ی دین را حفظ کنند. پس یک منصبی وجود دارد که منصب دفاع از دین است و حرکت و دفاع از آن، پرچمدار می‌خواهد که پرچمدار آن در مقابل پرچمدار کفر است. زیرا انسان در این دنیا

می‌تواند با اختیار در یکی از این «: لشکر و حزب قرار گیرد و دست هر دو طرف برای فعالیت کردن باز است. حال شما می‌خواهید با امت عهد ببندید تا امام را تنها نگذارید، برای اینکه او موضوع درگیری را در دستگاه ابلیس تشخیص می‌دهد و وظیفه را مشخص می‌نماید. پس موضوع‌های دینی، تکالیف و وظایف است.

بنابراین [امامان] در درگیری دو جبهه، موضوع تعیین می‌کند. یعنی همانطور که در ترکیبات طبیعی، «قبض و بسط» در ترکیب بود و در ازدواج «قبول و ایجاب» و در تعهدات اجتماعی «قرار دارد و مسئولیت پذیرفتن» گفته می‌شد، در اینجا نیز این بحث مطرح می‌شود که «جبهه» در چه موقعیتی هستند. آیا در حال عقب نشینی هستند. یا در حال برتری؛ در حال قدرت هستند. [یا ضعف] و باید به «ولی» کمک کرد. از این رو، اولین موضوعی که پرچمدار، مردم را به آن دعوت می‌کند، تشخیص نوع موضوع می‌باشد و به خاطر مسئول بودن خود، در آن موضوع می‌ایستد و سپس دیگران را به آن ترغیب می‌کند. لذا گفته می‌شود:

«حرض المومنین علی القتال» یعنی این تکلیف که باید مقابل کفار بایستید، مخصوص پیامبر (ص) است. و سپس باید دیگران را به کمک کردن تشویق کند. بر این اساس، این موضوع، نیاز به علم دارد، که خدای متعال کمک می‌کند و این علم را یا از طریق وحی می‌رساند (مانند انبیاء) یا از طریق امامت. حال بعد از علم، مقاومت است. یعنی باید به صحنه رفت و سپس صبر و مقاومت کشور تا این موضوع تحقق یابد. به عبارت دیگر، برای تحقق آن، نیاز به مراتبی از ریاضت است البته این [سختی‌ها] و فشارها، با فشارهایی که در ترکیبات طبیعی، تزویج انسانی و تعهدات اجتماعی وجود دارد، فرق دارد و فرق آن در امتحانات است.

یعنی در دردهای جسمی - مثل سرماخوردگی - غذا براحتی از گلوپائین نمی‌رود و مطبوع انسان نیست. غیر از اینکه - مثلاً - گلو، گوش، سرد نیز درد می‌گیرد تمام این رودها و بیماری‌های جسمی، تکوینی هستند؛ البته ممکن است تولید آن، اجتماعی باشد، ولی بر جسم مهره‌های تکوینی است. در بحث فشارهای تزویج، دردهای زاد و ولد وجود دارد که زن برای حمل بچه باید دائماً چند کیلو اضافه را این طرف و آن طرف

بکشاند و این مطلب در همه حالت با اوست، چه در خواب و چه در بیداری؛ و همانند باری نیست که بعد از تحمل سنگین آن، بتوان بر روی زمین گذاشت تا استخراج نمود. بلکه زن باید ۹ ماه آن را حمل کند و سپس درد زایمان می‌آید و بعد از آن دردهای سرپرستی و بزرگ کردن آن به میان می‌آید. یعنی گرفتاری‌های «ایبانی صغیراً».

بنابراین، بیشترین فشار با موضوع را به زوجین می‌آید. یعنی نیز از مسائل و سختی‌های بزرگ کردن بچه، تحمل فشارهای اخلاقی نیز مطرح است، مثل تحمل عادت‌های اطرافیان (مانند پدر و مادر خود و همسر) و هضم کردن و در نهایت به تعادل رساندن آن. س هم فشارهای روحی، هم فشار ذهنی، هم ۱۴ فشار ذهنی و هم [فشارهای جسمی] وجود دارد تا این کانون [خانواده] به هم نخورد.

در مسئولیت‌های اجتماعی هم همین‌طور است، مثل اینکه در محیط کار، شاهد رشوه گرفتن شده و ناراحت می‌شود کار خود را رها می‌کند. یا معامله‌ای می‌خواهد انجام دهد و با در آن است، لذا آن را به هم می‌زند. پس جنس دفع و جذب‌ها برای حرکت و قبول فشار در تعهد اجتماعی و تزویج انسانی و ترکیب‌های طبیعی، بحث عرف و جامعه را پیش می‌آورد که البته هر کدام، به نوع خود است. حال در رابطه با اعلای کلمه‌ی دین به علت اینکه بحث سجده کردن و بحث بودن و نبود کفر و ایمان مطرح است، منجر به حذف همدیگر می‌شود. یعنی وقتی عده‌ای اطراف دستگاه ایمان جمع شوند، کار (یعنی سلطنت و استکبار) کفار تعطیل می‌گردد. لذا تمام جنگ‌های فرهنگی، سیاسی و - که بین امت‌ها رخ داده است - در حیطه دین و دینداری مطرح می‌شود و ریشه آن، به ائمه نار(کفر) و ائمه نور بر می‌گردد. یعنی مانند مثل خانه که تمام فشار و سنگینی سقف آن روی شناژ است، در این‌جا نیز، تمام فشار روی ولات می‌آید. حال در رابطه با ائمه

^{۱۴} - فشارهای ذهنی، مثل بیان تحلیل‌ها و نظرت زوجین به یکدیگر در موضوعات مختلف که باعث چالش بین آنها می‌شود.

معصومین (علیه السلام) یک مرتبه بالاتر مطرح می‌شود، آن عهددار بودن ولایت تاریخی می‌باشد که این ولایت، از اجتماع هم می‌آید از پرچمداری دینی در درگیری‌های اجتماعی، بالاتر است.

توضیح آنکه، ممکن است مسئولیت [ولایت اجتماعی] به عهده خود معصوم (علیه السلام) نیز باشد، مانند آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) در زمان حضورشان و یا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا حضرت امام حسین (علیه السلام) که معنی مبارز را می‌داند. و با بقیه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین). اما [ولایت] از لحاظ تاریخی، دیگر بحث نسبت دستگاه کفر و ایمان است که مثلاً آن امام (علیه السلام) براساس شرایط خود، می‌پذیرد که صبر کند (صبراً جمیلاً). یعنی آن فشار چیزی که شب قدر رقم می‌خورد و موضوع تکلیف می‌شود را می‌پذیرد. حال مؤمنین می‌خواهد سهمی از این فشارها را قبول کنند. وجود مبارک امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا به أصحاب خود می‌فرماید که «این کفار، به من کار دارند. شما اگر می‌خواهید، بروید به اما اینکه أصحاب ایشان می‌ایستند، برای این است که می‌خواهند یک یا دو ساعت، مسأله را به تأخیر بیندازند تا در این موضوع شریک شوند. یعنی می‌خواستند بخشی از تیرهایی که به حضرت می‌خرو، شریک باشند.

پس موضوع عهد رد طواف، دین است؛ هم از لحاظ تاریخی آن که برای عهده‌داری مسئولیت‌های سنگین می‌باشد مثل رهبری و مراجع و از این رو، کسانی که می‌روند، می‌خواهد در موضوع تاریخی آنها، بیعت بکنند. یعنی توگی تاریخی که به معصوم دادند تا بار نظام را بکشند. لذا بیعت مؤمنین، غیر مستقیم است زیرا می‌خواهند کمک کردن به آیت الله خامنه‌ای؛ حضرت امام و علماء خود را بپذیرند، پس باید از آنها بخواهند همچنین مسئولیتی داشته باشد. توضیح آنکه نوع عوام، آنقدر گرفتار طبیعی، امور ازدواج و مسائل اجتماعی هستند. (مثل مریضی بچه‌شان یا دعوای میان دختر و دامادشان و یا گرفتارهای اجتماعی) که دیگر نوبت به مسأله سوّمی نمی‌رسد؛ نه اینکه اصلاً آن مسئله سوّم نیست، بلکه اگر هم باشد، در طول زمان، فقط یکبار یا دو

بار امتحان می‌شوند، مانند شرکت در انتخابات یا راهپیمایی‌ها. لذا آنها کمتر موفق به آمدن حج می‌شوند و مستطیع‌های معنوی، در سطح اول و دوم جای می‌گیرند.

پس باید گفت تمام عهدها و پیمان‌ها، بر سر دردهایی است که بوجود می‌آید. حال گاه دردها، سیاسی است. یعنی آبرویی است که باید برای خدا آبرو داد. بر این اساس آبرو، وصف امر و نهی کردن است که حضرت نیز چنین کاری انجام می‌دادند و شأن ایشان هست که همه‌ی در موضوع تکلیف حرف‌شان را گوش دهند.

زیرا علم آن، به ایشان داده‌اند و خدا تقدیر کرده و ایشان را انتخاب نموده است. و این انتخاب، به خاطر قبول شدن ایشان در تمام امتحانات سخت می‌باشد و از اینر و علم دین و تشخیص تکلیف را به ایشان داده‌اند. که ایشان نیز [تکلیف را] به مردم می‌گویند اما مردم متوجّه نمی‌شوند یا قبول نمی‌کنند و انکار می‌کنند، لذا زیر بار این ایشان نمی‌روند و ایشان نیز باید تحمل کند. بنابراین آبرو، وصف خلافت می‌شود که کسی خلیفه است و همه افراد رو بر می‌گردانند مثل شیخ فضل الله نوری، در حادثه‌ی بزرگ مشروطه که سرنوشت یک ملت تعیین می‌شد، تشخیص او درست. اما هیچ یاری پیدا نمی‌کند و منجر به اعدام می‌شود. البته گاهی او را اعدام نمی‌کنند و زنده نگه می‌دارند، ولی کسی حرف او را گوش نمی‌دهند و او را تا اوج انزوا می‌برند. در بعضی از روایات است که بدترین چیز برای یک امت این است نتوانند که از عالم‌شان استفاده کنند. و او را مثل یک برکه‌ای در یک گوشه‌ای قرار بدهند و نتوانند از علم و تشخیص او استفاده کنند. لذا این امتحان سختی است که درد هم زیاد دارد. مثلاً از وجود مبارک حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) هرچه می‌پرسیدند اطلاع داشتند و این مطلب، از عرش گرفته تا حقیقت درخت، عمق دریاها، راه، زمین، آسمان و حتی یک چوب می‌باشد. اما چنان ایشان منزوی می‌کنند که فقط سه نفر یا هشت نفر از ایشان تبعیت کنند و اطراف ایشان باشد و که با این کار بر سر منصب موضوع نور قرآن بنشینند. بنابراین آن روز حضرت را نکشتند. بعداً دیگران در نسل بعد، حضرت را به شهادت رساندند پس این دردها، دردهای سیاسی است.

یک سری دیگر، دردهای فرهنگی است. درد فرهنگی، دیگر بحث امر ونهی نیست که کسی زیر بار نرود، بلکه اصل اینکه قرآن این را می‌گوید یا نمی‌گوید را انکار شود. علوم را انکار کنند. پس در این قسم، بحث درباره گرفتن منصب فرهنگی می‌باشد، توضیح آنکه گاه منصب سیاسی عقب می‌شود که البته در منصب‌های سیاسی، قطعاً تشخیص فرهنگی نیز لازم است – و گاه خود تشخیص کردن را زیر سؤال می‌برند. به طور مثال وقتی هفتاد بار «لولا علی لهک عمر» یعنی عمل به فتوای علی (علیه السلام) می‌کنم و دیگر در این قسم (منصب فرهنگی) قبول می‌کند. یک دردهایی هم دردهای جسمانی است. مانند اینکه انسان می‌جنگد زخمی می‌شود یا ترور می‌شود.

حال اگر کسی محور کائنات عالم شود و همه‌ی عالم پیگر وجودی او شود، یعنی بگویند: «عالم را برای او خلق کردیم»، دیگر در این‌جا بحث ولایت تکوینی مطرح می‌شود و در این بحث، می‌گویند خورشید را خلق نمی‌کردیم، اگر شما را خلق نکرده بودیم؛ ماه ما عرش، فرش و به طور کلی هیچ کسی را خلق نمی‌کردیم اگر شما نبودید. بر این اساس اراده‌ی نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در جوهره‌ی تکوینی عالم حاضر می‌باشند؛ «وَرَتَّقُهَا وَفَتَّقْهَا بَيَدِهَا» لذا آنها عین الله، اذن الله و ید الله می‌شوند. ۱۵ حالا وقتی آغاز خلقت این دنیا می‌رسد، اولین جایی که معنای گناه بوجود می‌آید، زمانی است که به یک مخلوق هم جنس انسان ۱۶ (یعنی ابلیس) اجازه گناه کردن می‌دهند. کسی که گناه می‌کند، از عمق تکوین خود فاصله می‌گیرد. به طور مثال: تکویناً حیات و ممات ابلیس و حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت حوا در بهشت و عوالم بالا بوده است و وقتی که گناه واقع می‌شود هبوط پیدا می‌کنند. حال هبوط نیاز به کشیدگی دارد و در کشیدگی، فشار می‌آید که عمق این فشار به وجود پیامبر (ص) منتقل می‌شود. چون اگر ایشان نبودند ابلیس هم خلق نمی‌شد و همچنین اگر ایشان نبودند، حضرت آدم (علیه السلام) هم خلق نمی‌شد. لذا یک عمقی از وجود همه متصل

^{۱۵} - بیان این الفاظ (عین، اذن، ید و ...) از باب شباهت تقسیم اداره عالم به نحو تقسیم کار در بدن می‌باشد.

^{۱۶} - یعنی از این باب که هم انسان و هم جن (مانند ابلیس) دارای اختیار هستند، همجنس می‌باشند.

به وجود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. حالا وقتی که خلقت عالم را رقم می‌زنند، این قرب و بعدها به معنای تسلی (قرب) و درد (بعد) است. از این رو، کسی که مبارز است، حق کسی را نخورده است و به جنگ می‌رود تا بشر [ظالمان] را از سر مردم کوتاه کند، نه بخاطر دعوای خانوادگی! لذا حین جنگ رضای خدا را رعایت می‌کند، لله تبارک و تعالی کسی را می‌کشد نه برای حبّ و بغض. یعنی می‌خواهد جلو کسانی را که مانع نور الهی هستند مانع رسیدن انبیاء آدم (بشر) به بهشت (زندگی نیکو) هستند، بگیرد، تا انسان‌ها [بر اثر شیطنتها آنها] وارد جهنم نشوند. پس جنگ برای سعادت و شقاوت بشر می‌کند و با فرا: «که مانع از رفتن بشر به بهترین زندگی‌ها هستند، می‌جنگد و در این راه، تحمل درد»: و ضربه‌های شمشیر را قبول می‌کند. حالا اگر تکوین عالم را به یک جمعیت خاصی دادند و از هفت میلیارد مردم روی کره‌ی زمین، ۵ میلیارد از آنها دچار کفر محض می‌باشند و ۱ میلیارد دیگر نیز در دام نفاق افتاده باشند، با این وجود چه فشاری بر محمد‌های عالم می‌آید؟! یعنی یک دردی را به سبب عمق وجودی شما بکشند.

البته تصور این مطلب، اصلاً امکان ندارد و ما فقط می‌توانیم از آن اخبار دهیم و فقط می‌توان به اندازه مسئولیت خود در نصرت دینی، از این مطلب، چیزی را چشید. به عبارت دیگر به هر اندازه که قبول و پذیرش امتحانی کنید، فشار بر شما زیادتر می‌شود و این باعث تقرب بیشتر نسبت به معصومین (صلوات الله علیه و آله و سلم) می‌شود که در این صورت درد آنها را بیشتر حسّ می‌کنید و هر چه درد آنها را بیشتر حسّ کنید، قبول مسئولیت بیشتری می‌کنید. پس موضوع بیعت ارتباط پیدا کردن به معرفت و حق آنها است و حق آنها تبعیّت کردن از آنها می‌باشد تا مردم روند. زیرا خدا برای آنها بهترین زندگی‌ها را در بهشت رقم زده است و هر که با آنها باشد در زمره‌ی آنها به بهشت خواهد رفت. بنابراین کم کردن درد دین، به معنی انتظار فرج است، یعنی اینها عهد بسته‌اند که هر چقدر فشار زیاد شود، سر مسیری که رضای خدای متعال است، بایستند و دفع این دردها (یعنی فرج) زمانی واقع می‌شود که حضرت (عج ا.... تعالی) ظهور کنند. زیرا در آن زمان غلبه پیدا

می‌شود و معادله‌ی قدرت از طرف نفاق به طرف ایمان می‌آید. توضیح آنکه در مرحله‌ی اول تاریخ، توازن قوا به نفع کفر است و در مرحله‌ی دوم تاریخ توازن قوا به نفع نفاق است و مرحله‌ی سوّم تاریخ توازن قوا به نفع ایمان است و این عهدی بوده است که با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) بسته‌اند و آنها قبول کردند و پای آن ایستاده‌اند. لذا می‌بینید امروز (در مرحله دوم تاریخ) هفت میلیارد نفر در کره‌ی زمین گناه می‌کنند و این باعث می‌شود تا شدیدترین فشارها و به محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید. البته از آن طرف نیز با وفاترین اصحاب ظهور و بروز می‌کنند یعنی شکل‌گیری امت ایمانی در دوره‌ی دوم تاریخ واقع می‌شود و قبل از آن در امت‌هایی می‌مانند امت حضرت ابراهیم و امت حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی، سالم‌ها خیلی کم بودند همان تعداد کم نیز، - حتی حواریون حضرت عیسی - در «: عمق‌هایی از مراحل ایمان نبودند. بنابراین در عین حالی که در این مرحله تاریخی، درد خیلی شدید است، از آن طرفهم که در غلبه جهانی، می‌خواهد [دستگاه ایمانی را] نصرت دهد، به صورت تکامل شکل می‌گیرد و و تعمیم پیدا می‌کند و وحدت و کثرت آن اضافه می‌شود. پس این دو دستگاه با هم تناسباتی دارند و این طور نیست که در اثر این فشارها، خانه درست نشود باعث کج شدن خانه شود.

حال وقتی افراد می‌خواهند به [حج] روند تا به حضرت عهد و پیمان ببندند، علماء آنها باید تا این حدّ از بحثی را که بیان شد، فهم و شعور نسبت به طواف داشته باشند و برای مؤمنین خدا اجتماعی آن لازم است که می‌خواهند مبارزه کنند و در جنگ شرکت نمایند و شهید شوند یعنی شهداء باید دردهای اجتماعی رهبر را بفهمند تا به موضوعات اجتماعی کمک کنند و دیگر کار به موضوعات تاریخی، تکوینی نخواهند داشت. در رابطه با بقیه مردم، مهم دفاع از اصل است و دیگر شهید شدن نیز لازم نیست. یعنی از ساحت مقدّس معصومین (علیهم السلام) دفاع کنند و اگر در مجلسی به وجود مبارک اینها یا به قول و فعل‌شان بی احترامی شود، خشمگین شود و [در موضوعات اجتماعی] زمانی می‌گویند بیائید رأی بدهید، رأی دهند و به طور کلی

هر زمانی که بگویند اسلام در خطر است، در صفحه حاضر باشند. و حداقل سپاه لشکر باشند. یعنی اگر موفق به حضور در صحنه نیستند، حداقل به وسیله زبان تبلیغ کنند و به طور مثال به دیگران بگویند که شما به صحنه بروید ولو که مستضعف هستیم و موفق به آمدن نیستیم و یا - به مانند آئینه آنچه در آیه قرآن است - اشک بریزید، بنابراین بحث بیعت، سطوح مختلفی از وفای به دین است و گره زدن حوائج طبیعی، انسانی و اجتماعی خود به مسأله دین می‌باشد و گرنه اینکه یک عده راضی به این شوند که از این طرف تولید شود و آنها مصرف کنند و در نهایت زاد و ولد صورت گیرد و مسئولیتی داشته باشند تا اینکه این عمر تمام شود، این افراد در این جهان بازنده هستند ولی اگر کسی به اندازه‌ی وجوهات و زکات خود یا رساله‌ای که آن تقلید می‌کند، تمام حواسش به دین باشد و سمپاتی دین و ولات مورد تأییدی که زمان و مکان تکلیف به عهده‌ی آنها است را کند، این شخص دارای زندگی غیر جاهلیت می‌باشد. به طور مثال در این زمان، بفهمد که مجرای دینداری به دست امام خمینی آیت الله خامنه‌ای است و مانند آن شخصی نباشد که می‌گوید: «علت این سینه زن‌ها و نماز خواندن، به دنیا آمدن ما در این دین و این کشور است و اگر در یک شکور بودایی یا غیر - بدنیا آمده بود، این طور نبودیم».

البته نوع کسانی که شیعه می‌شوند، کمترین اثری که نماز و روزه و صبح نسبت به آنها دارد، همین واکنشی است که مردم نسبت به انقلاب دارند و اصل این فرهنگ، ماهیتاً پویا است. یعنی خلق و خوی «: شدن از نظر جامعه‌شناسی زنده است ولو اینکه در این میان یک جمعیتی مرده باشند، زیرا آن جمعیت در محیط نفاق زندگی می‌کند با اینکه در بین شیعه نیز هستند. ولی این بدین معنا نیست که این فرهنگ نتواند جامعه درست کند.

و امروز ملاحظه می‌کنید که جامعه هم درست کرده است و مقابل همه‌ی فشارها دستگاه پهلوی و فرهنگ استعماری غرب (انگلیس و آمریکا) - که توانسته بودند فرهنگ خیلی‌ها را عوض کنند- ایستادگی کرده و نتوانسته‌اند فرهنگ آن‌ها را از بین ببرند. الحمد لله اسلام به دست شیعه تا قرن بیستم زنده ماند.

لذا همه وجود بیعت کردن در طواف حج سیاسی است. یعنی - یه تعریفی که در دین است- همه‌ی وجوهش تولید اخلاق است. توضیح آنکه به طور مثال وقتی می‌گویید: «صبراً جمیلاً»، گاه صبر، توکل، قناعت و تمام اوصاف حمیده را وصف جدال و حرام کردن در تزویج انسانی و تعهد اجتماعی ملاحظه می‌شود و گاه وصف دین، وصف امامت و وصف هدایت دیده می‌شود. اینکه مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم می‌گویند مردم قم خیلی ضعیف هستند، یعنی وصف یک ملت این طور است که اگر برای آن‌ها یک چیزی درست کردند، باعث حسادت بیشتری‌شان نمی‌شود و اگر درست نکردند طلبکار رهبری نیستند که چرا به ما ندارید. یعنی راضی به [افعال] امام‌شان هستند. [آنچه به عنوان اصل قرار می‌دهند] سلامت رهبرشان است و امور دیگر را (مصل امکانات، جاده و) تبع آن می‌دانند. بنابراین این اخلاق، اخلاق خاص مردم قم است. یعنی متدینی که فقط به خاطر دین اینجا آمده‌اند. و راضی به این هستند که در حرم اهل بیت عصمت و طهارت زندگی می‌کنند و دست ولایت بالای سر آنها است و در نتیجه فم و معرفت دینی پیدا کردند و تعیین تکلیف برایشان مهم است و چون در حیرت نیستند، خوشحال هستند که نعمت هدایت به آنها داده شده است. و به قدری در این مطلب غرق هستند که دیگر حرص بر این دنیا از آنها گرفته شده است. که بخواهند حرص بزنند که جاده ندارند و یا غذای سر سفره کم است.

حال بعد از آنکه موفق به طواف و بستن در نصرف به دین شدید و این فهم و شعور را پیدا کرده و موفق به عمل به آن شدید، اولین چیز، شکر است و شکر بوسیله نماز و حمد است؛ بر این اساس یک مقامی به نام مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) درست کرده‌اند تا در آنجا شکر کنید. حال این مقام چیست؟ یا حضرت ابراهیم

چه کار کرده است؟ این مقام، مقامی است که با آن خانهای خدا ساخته شده است تا محل پاک‌ها قرار گیرد. یعنی خدای متعال دستور دادند که ای ابراهیم، این جار را بسازند تا محل عبادت مطهرین و پاکان باشد. پاک کسی است که در این محل نماز می‌خواند و یادآوری بیتی را که می‌کند که بوسیله یک ابر مردی بنام حضرت ابراهیم علیه السلام ساخته شده است و ایشان، جزء پیامبران اولوالعزم است که به وجود مبارک ایشان، بشر یک مرحله‌ای بزرگ از فلسفه‌ی تاریخ و فلسفه‌ی اخلاق را عبور کرده است و همین علت دستور داده‌اند که حمد خود را آنجا انجام دهید تا نمازتان به فعل حضرت ابراهیم و بنام حضرت ابراهیم (علیه السلام) گره زده شود. یعنی مسفات خانه‌ای که پایگاه طهارت و پاکیزگی و نور می‌باشد.

و بعد از خواندن نماز طواف در مقابل مقام حضرت ابراهیم، دستور به انجام دادن «سعی» آمده است: «سعی» بدین معناست که قبول مسئولیت و قبول ناصر و یاور دین شدن و تابع امام بودن، سعی و تلاش می‌خواهد و این سعی و تلاش را به معنای فلسفی نخواستند، بلکه به صورت عملی خواسته‌اند، یعنی گفته‌اند مانند یک زن [این عمل را انجام بده. توضیح آنکه] وجود مبارک حضرت هاجر که همسر آن ابر مرد است و از ایشان تبعیت کرده است، در یک شی [؟] زناشویی، حضرت ساده تحمل نکردند و جبرئیل نازل شد و به حضرت ابراهیم گفت به همسرت فشار نیاورد، زیرا زنان مانند دنده‌ی کج هستند که از این طرف فشاری بیاوری می‌شکند و از آن طرف هم فشار بیاوری می‌شکند و به همین علت به دستور خداوند، هاجر را کنار [محل]: [بیت ببر. حال یک زن با یک بچه، تنها در جائی باید گذاشته شود که اصلاً آباد نیست و شهری وجود ندارد و فقط یک بیابان لم یزرع می‌باشد. اما این پیامبر بزرگ به خاطر دستور همسر و بچه خود را که تنها وارث او بعد از بچه دار نشدن، در سن پیری می‌باشد، در آن منطقه می‌آورد و خود بر می‌گردد. از این رو، این دو نفر (زن و بچه) قبول کردند که یاور امام باشند و حال آنکه دستور خداوند بر تحمل این فشار طبیعی گرما و عطش [و تنها ماندن در این سرزمین] با هیچ عقلانیت جمعی که شما حیات دو موجود زنده را در یک بیابان

لم یزرع به خطر بیندازی. همانند ساختن کشتی حضرت نوح که مردم به حضرت می‌خندیدند که اگر می‌خواهی کشتی‌ای بسازی، حداقل کنار دریا بساز تا بتوانی درون آب بیندازی. ایشان ایمان داشتند بر اینکه از زمین و آسمان چنان آب بریزد که همسر کره زمین را آب فرا بگیرد. ولی عقل نمی‌تواند تسلیم این قضیه شود. زیرا عقل می‌گوید هر چقدر هم آب بیاید، ولی کشتی راه نمی‌افتد. اما این پیامبر عظیم الشان والوالعزم به دستور خدا ایمان داشت. همان طوری که حضرت ابراهیم (علیه السلام) ایمان داشت و وقتی جبرئیل وحی نازل کرد بچه را به آنجا برد، و رفت و آنها را آنجا گذاشت. و این مخدره (حضرت هاجر) آنقدر تسلیم تسلیم وجود مبارک حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که فعل ایشان، برای بهترین امت که امت محمد و آل محمد می‌باشد، مناسک حج می‌شود که باید یک بخشی از فعلشان را به انجام دادن شعی «اختصاص دهند و این کار، رکن حج قرار می‌گیرد. یعنی اگر کسی عمداً یا سهواً سعی را انجام ندهد، حج او باطل است. حال در این وضعیت، شیر این وجود مبارک، تمام می‌شود و بچه را عطش می‌گیرد و ایشان هم – مانند بعضی از افکار ما – در این فکر نرفتند که «این کاری بود که حضرت ابراهیم انجام داد و (نعوذ بالله) عجب شوهر بی عقلی دارم که ما را اینجا رها کرد. و رفته است. بلکه ایشان بلند می‌شوند و به دنبال آب می‌روند، با اینکه آنجا بیابان است و هیچ احتمال وجود آب نمی‌رود، ولی می‌گوید «من باید تلاش خودم را بکنم» یعنی همیشه‌ی بار را رووی دوش خود می‌بیند.

و بر این اساس سرابی را می‌بیند و به سمت آن می‌دود و به همین صورت هفت بار از طرف کوه صفا به (سمت

کوه) مروه حرکت می‌کند. و حال آنکه هفت بار خیلی زیاد است. ۱۷

^{۱۷} - البته امروزه برا انجام دادن این سعی، هر طرف آب می‌پاشد، و بالای مسیر سقف قرار داده دارد و از طرف دیگر، این کار را با فشار شرع که دستور داده است، انجام می‌دهیم و این خیلی فرق می‌کند با اینکه یک کسی با میل و عشق در تبعیت آن فعلی و امری که که خداوند متعال گرفته است، سعی کند و همه‌ی هم و غم و نظرش امر الهی باشد و بداند در آن امور امتحاناتی است که پشت آن امتحانات چه نورهایی است.

این وجود مبارک هفت دور سعی می‌کند و بعد از زیر پای این بچه و چشمه‌ی آب زمزم به صورت معجزه از طرف دستگاه الهی به وجود می‌آید. البته این آبی که به آنها اعطا می‌شود، آب معمولی نیست. بلکه نتیجه‌ی سعی شما، آب شفا دهنده برای همسر بشر در طول تاریخ است، هم آبی می‌شود که بغض نفاق و کفار بر علیه آن است؛ آبی می‌شود که این منافقین و کفار مثل خانه‌ی خدا می‌خواهند از ریشه از بین ببرند. زیرا اطراف آن محل جمع‌آوری قلوب مؤمنین می‌شود. یعنی آیه الهی می‌شود که در آن آیه، قلب‌ها بلرزد و سرشار از ایمان شود از این رو، زمزم « به معنای پر شدن است و این یعنی پر شدن ولایت؛ به عبارت دیگر، قلوب مؤمنین به وسیله فعل حضرت هاجر سلام الله علیها سرشار از ولایت می‌شود.

بنابراین سعی و تلاش کردن می‌خواهد و و صدر این کار برای آن زمان و آن آفتاب گرم و آن شرایط، بوسیله یک زن که منسوب به پیامبر اولوالعزم است، باعث می‌شود که به تبع آن آداب و مناسک شود و دعا مستجاب می‌شود. ۱۸

یعنی آن کسی که آن بیعت را کرد و سپس یک چنین سعی و تلاشی را برای امر امامت و تحقق آن فرمان‌ها انجام می‌دهد، به او چنین پاداشی بزرگی داده می‌شود. یعنی برای حضرت هاجر آب اعطا می‌شود فرزند خود را سیراب کند و برای مؤمنین دعا‌هایی که می‌کنند، مستجاب می‌شود. اینکه دعا می‌کنید چگونه می‌توانیم مانند آن یار با وفای حضرت بایستیم و تیرها را که بگیریم تا حضرت امام حسین (علیه السلام) نماز بخوانند و در این کار تیر به چشم و به بدن مان بخورد و تا تکان نمی‌خوریم. اینها، بلوغ سعی‌ها است برای حفظ جان آقا امام حسین (علیه السلام) یعنی اینکه انسان مسابقه بگذارد تا خود را سپر بلا قرار دهد و و همه‌ی وجوهِش را خرج دین کند و دلش بخواهد تا چندین نسل خود، همه فدای این راه شوند، این شخص می‌شود مانند حرّ؛

^{۱۸} - در ادعیه آمده که خداوند در صفا و مروه، دعاها را مستجاب می‌کند

که می‌گویند شیخ حر عاملی (صاحب کتاب وسایل شیعہ) از فرزندان حر است یعنی خداوند متعال باقیات صالحات را در نسل همه‌ی آنها قرار داده است. همانطوری که کثافات را در نسل ابوسفیان گذاشته است.

ان شاء الله در جلسه آینده به ادامه این بحث می‌پردازیم.

اتمام جلسه ۷.

جلسه هشتم «سند ملی حج»

پیاده: آقای محمد رضا حسینی نیافر ویراست: احمد زیبایی نژاد کد نوار: ۱۷۶۰

حجّت الاسلام و المسلمین صدوق: در رابطه با این بحث، دقیقاً همان مسائلی که ما در داخل کشور داریم و به عنوان موانع اجرایی احکام و حقایق دین می‌باشد که باید با یک مدل اسلامی^{۱۹} [حل شود]، لوازم عقلانیت اعتقادات احکام و اخلاق نیز باید بوسیله یک مدلی، بتوان موانع عینی که در مقابل دین است را برطرف نمود. بنابراین باید همان مفاهیم پایه - که تعریف شهر، شهروند، واحدهایی که در آن برنامه‌ریزی می‌کنند که فرد، جنسیت، زن، مرد هستند - البته «فرد» جزء واحدهای سنجش برنامه است اما در اقتصاد که واحد شرکت‌ها و واحد پولی می‌شود و این واحدها در بخش‌های اقتصادی و اجتماعی حکومت می‌کند. حال همین مسأله در بحث حج مطرح می‌شود. یعنی باید معادلات و تعاریف جدیدی تولید شود تا در خارج از مرزهای خود نیز قدرت مانور داشته باشد و بتوان آن اهدافی را که دین شما می‌خواهد، پیاده کنید. بر این اساس از جمله اموری که در آنجا همه چیز را متمرکز می‌کند و برای دستگاه کفر، قابل کنترل می‌کند و برای ما مانع است، الگوی تغذیه، الگوی حمل و نقل، الگوی مسکن می‌باشد. یعنی به طور مثال - وقتی که ۸۰ درصد هتل‌های

^{۱۹} - یا به قول بعضی آقایان: مدل بومی

مدرن آنجا را ایرانی‌ها در اختیار می‌گیرند، باید بررسی شود که تعریف خود هتل چه می‌باشد؟ هتل برای چه نیازی در دنیا ساخته شده است؟ آیا زائر می‌تواند از آن به عنوان مسکن عبادت خود استفاده نماید؟ یعنی واقعاً هتل برای انجام دادن عبادت حج ساخته شده است؟ یا اینکه الگوی مسکن ما [به گونه‌ی دیگر است]؟ توضیح آنکه به طور مثال امروزه وقتی از طرف مسجد الحرام به طرف بعثه می‌روید (بعد از پُل حجوم)، در مسیر خود، اسواق الجعفریه می‌باشد. یعنی جایی است که محل اردوگاه زدن امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده است حال اگر نقشه و حدود شهر آن زمان را بررسی نمایید، ملاحظه می‌کنید که این مکان، در خارج از شهر قرار دارد. یعنی، حضرت در بیرون از شهر اردوگاه می‌زدند تا با مردم پا برهنه [مستضعف] ارتباط داشته باشند. نقل شده است وقتی حضرت وارد شهر مدینه می‌شوند، خیلی از پولدارها و اشراف به استقبال ایشان آمدند تا حضرت را به منزل خود ببرند، اما حضرت امتناع می‌کنند و به جنوب شهر می‌رفتند. حال اگر امروز شما بخواهید در حج با مردم و مستضعفان ارتباط برقرار کنید، باید مکان خود را در جنوب شهر قرار دهید و حال آنکه محل فعلی هتل‌ها، جای اشراف است که اصلاً با روح حج نمی‌خواند. بنابراین برای این هدف باید برنامه‌ریزی کنید همانطوری که توانسته‌اید در ایران و بافت شهری را عوض کنید و تعریف شهر و شهروند را که بر اساس محرومیت قرار دهید، در آنجا نیز باید بتوانید بر بافت شهرهای امروزی تصرف کنید. به عبارت دیگر، باید در حج، برای حادثه ایجاد کنید. در هر صورت همه‌ی این الگوهایی که در آنجا برای شما درست می‌کنند، مانع است. و راحت شما در این کانال‌ها می‌اندازند و همه چیز شما را هم کنترل می‌کنند. ولی باید بتوان به صورت قانونی، با یک شیبی برنامه‌ها و تخصیص‌ها را عوض کرد. مثلاً به تدریج، بافت حجاج خود را از پیر به سمت میانسال و از میانسال به سمت جوان تغییر دهید یا بافت حجاج را از ثروتمند به طرف طبقات متوسط و از طبقات متوسط به سمت طبقات مستضعف تغییر یابد و الاً با افراد مرفه نمی‌توان برنامه‌ی حج را پیاده کرد. یا اینکه گفته می‌شود می‌خواهیم میان ملت‌ها تجارت برقرار کنیم، آیا نظام مسئول همین

خریدهای معمولی است که مردم انجام می‌دهند؟ یا می‌توان بخش زیادی از صادرات کشور را به حجاج بدهیم تا به صورت سازماندهی شده در بازارهایی که خودمان طراحی می‌کنیم، به فروش برسانند و در نتیجه یکی از راه‌های جلب زائرها، معامله کردن‌های زائران ما به دلیل شکستن قیمت‌ها باشد. مثلاً زعفران یا پسته برده شود و به قیمت شکسته شده جهانی عرضه شود تا در این تجارت قیمت بازارهای آنجا شکسته شود. بنابراین باید هم برای تجارت و هم برای عبادت و هم برای صدقه و اطعام و ایثار، [برنامه‌ریزی شود]. به طور مثال در تمام این ۳۰ روزی که ایرانی‌های در آنجا هستند، مانند عاشورا که غذا می‌دهیم، باید آنجا غذا توزیع شود و همه بدانند سفره‌ی منازل ایرانی‌ها پهن است و قطعاً کسی با غذا دادن شما نمی‌تواند مخالفت کند. گاه می‌گویند شعار ندهید و گاه می‌گویند: غذا ندهید که در این مورد دوم، قطعاً مردم با آنها برخورد خواهند کرد. یعنی کسی نمی‌گوید که چرا صدقه می‌دهید؟! حال وقتی این کار راه بیافتد، زائران تمام دنیا می‌بینند که فقط هزینه حمل و نقل خود را داشته باشند، می‌توانند به طور رایگان در آنجا زندگی کنند و مهمان ما خواهند شد و شما به صورت اطعام کردن، می‌توانید افراد را شیعه کنید.

بنابراین اولین کاری که باید صورت گیرد، عوض کردن تخصص‌ها است. یعنی در برنامه‌ی انتقال، تخصیص‌ها عوض می‌شود و در برنامه‌ی مطلوب، تعاریف خود را جا می‌اندازید. این امور امکان ندارد مگر با ارائه مدلی که بتواند داخل را با خارج هماهنگ کند. یعنی باید در مدل مطلوب شاخصه‌ها و تعاریف ادبیات توسعه به ادبیات عبادت انتقال پیدا کند تا بر اساس آن بتوان برنامه‌ی انتقال نوشت.

اگر تعاریف پایه عوض شود، کیفیت ثبت نام حجاج نیز عوض خواهد شد. یعنی دیگر فرد، واحد شما نیست که بخواهید او را ثبت نام کنید، بلکه [واحد شما] خانواده است. به طور مثال وقتی یک خانواده که به دلایلی، عده از آنها در شهر تهران، عده دیگر در شهر شیراز و عده‌ای نیز در قم هجرت کرده‌اند، به حج می‌خواهند بروند، باید همه از شهر خود و با هم بروند. یعنی ثبت نام، فقط ازدحام می‌باشد و دیگر یک فرد، ثبت نام نمی‌شود.

حجّت الاسلام زیبایی نژاد: در بحث عبادت آن طوری که در احادیث آمده بهتر است انسان، تنها باشد و مشغول زن و بچه و خانواده خود شود. زیرا وجود ارحام خیلی از مشغله‌ها را به دنبال دارد.

ج: در بحث عبادت باید گفته شود، حوزه چه برنامه‌ای دارد. یعنی وقتی ادبیات حوزه در عبادت، بر نیازمندی‌های مردم سوار نباشد، آن وقتی به کسانی که به حج می‌خواهند بروند، توصیه می‌کند کتاب «حسی در میقات فلان روشنفکر را بخواند البته نمی‌خواهیم بگوییم که این کتاب بد یا خوب است، بلکه منظور این است که چرا مطالب و اعتقادات حوزه ترویج نمی‌شود؟

یعنی وقتی ظرفیت سواد حجاج را از موضوعات علوم پایه به موضوعات علوم معارف در سیستم آموزش و پرورش و آموزش عالی عوض کنید، دیگر وقتی به حج می‌روند، می‌خواهند تجسم آن معارف را ببینند. لذا قطعاً به آن عمل می‌کنند. اما اینکه ملاحظه می‌کنید بعثه مقام رهبری به اجبار می‌خواهد زوار را سر این کلاس‌ها بیاورد تا به بازار نروند، علت آن چیست؟ چرا کلاس‌ها نظری است و کاربردیو عملی نیست. ۲۰ بنابراین اگر شما به نحوه ثبت نام در ابتدای انقلاب توجه کنید، می‌بینید بخاطر اینکه ثبت نام با قیمت کم (۲۷ هزار تومان) و ارز دولتی صورت می‌گرفت. همه‌ی پاسدارها و مستضعفان و خانواده‌ی شهداء به حج می‌آمدند و آن موقع اشراف نیز در این فکر نبودند که به حج بروند از این رو، سازمان حج و زیارت روبروی یک نسل

۲۰- به عنوان نمونه یک مهندس ایرانی از سوئیس آمده بود و می‌گفت من اصلاً حال و هوای حج نداشتم و فقط یک برنامه‌ای با سعودی‌ها داشتم که می‌خواستند به سوئیس بیایند و با شرکت ما مذاکره کنند که برنامه‌شان کنسل شد. بعد ما با تماس گرفتند که اگر بخواهید سریع این کار انجام شود و با توجه به اینکه ما الآن نمی‌توانیم آنجا بیایم، اگر می‌توانید شما به اینجا بیایید و ما تصمیم گرفتیم به اینجا بیایید. وقتی ما به جدّه آمدیم، دیدیم تا شروع جلسه ۲۴ ساعت وقت داریم، لذا بنده تصمیم گرفتم در این فرصت، یک عمره مفردهای انجام دهم و به همین ترتیب از همان جا محرم شدم و اعمال حج را شروع نمودم. حال این شخص در کوه صفا با بنده مواجه شد و به بنده گفت که اوضاع آمدن من به اینجا به این صورت بوده است و اعمال خود را نیز به این صورت انجام داده‌ام، آیا اعمال من صحیح است یا نه؟ و سپس از بنده درخواست نمود که هر چه از حج می‌دانی برای من بگو. بنده نیز مضمون همین مطالبی که در جلسات حج بیان نموده‌ام را به صورت اجمالی بیان نمودم. این بنده خدا تحت تأثیر همین مطالب (فلسفه حج، طواف، سعی و) قرار گرفت و گفت: اگر من به سوئیس برگردم، قطعاً در سفر بعد همراه با پدر و مادر خود با یکی از کاروان‌های ایرانی، دوباره عازم این سفر می‌شوم.

دیگر قرار گرفت. اما امروز، مرتب به روحانیون فشار می‌آورند که مطالعات خود را زیاد کنید که سؤال زیاد مطرح می‌شود و باید مردم را اقناع نمایید. و این بخاطر عوض شدن می‌باشد و به علت اینکه در ادبیات دانشگاه از همه امور سؤال می‌شود، زوار که عمدتاً تحصیلات بالایی دارند از چرایی اعمال، بسیار سؤال می‌کنند و عمدتاً ادبیات روحانیون پاسخگو نیست. یعنی عقلانیت منطق صوری که با روایات و احکام حج برخورد می‌کند، می‌تواند به این اعمال یک سیستم نظام بدهد اعمال و کاربرد عینی آن را در نیازمندی‌های قرن بیستم توضیح دهد. چون قدرت چنین کاری را ندارد، زوار نیز در این جلسات نمی‌آیند و به مطالعه کتاب‌های همراه خود – که بعضاً در موضوعات سیاحت و جهانگردی است – می‌پردازند.^{۲۱}

بنابراین در بحث معنویت باید مشخص شود که حج آشنایی زائرین در سیستم آموزش عالی و آموزش و پرورش نسبت به معارف دینی و معارف چگونه است و از طرف دیگر. حوزه‌های علمیه در چه ظرفیتی هستند و در جهان اسلام چه نیازمندی‌هایی وجود دارد که این مطلب به بحث فرهنگ حج می‌باشد.

پس به طور خلاصه باید ظرفیت سواد حجاج از موضوعات علوم پایه به موضوعات علوم معارف الهی مشخص شود و ظرفیت اخلاقی حجاج برای ایثار و خدمت در طول سفر معین گردد تا بتوان تمام الگوها و سیاستگذاری‌های موجود را عوض کرد. وقتی بحث از الگو می‌شود، منظور الگوی تغذیه الگوی حمل و نقل، الگوی تجارت و معامله، الگوی اطعام و ضرب زائران غیر ایرانی که به الگوی کشاورزی بر می‌گردد، الگوی ارتباطات و مصرف، الگوی انطباعات، الگوی صنعت و خدمت است که این الگوها دوباره به الگوی امنیت (جهاد)، الگوی آموزش، الگوی مدیریت و برنامه و عدالت، الگوی اخلاق، الگوی پژوهش، الگوی دانش بر می‌گردد که تمام اینها در جدول جامعه‌شناسی [جای می‌گیرد]. این امور، مدل مطلوب می‌شود. اما ما می‌خواهیم در مورد وضع موجود و برنامه‌ی انتقال صحبت نماییم و همه آن نیز به دلیل محدودیت زمانی

^{۲۱} - به طور مثال یکی زوار همراه خود متر آورده بود تا حدود و اندازه فلان بقعه مبارکه را خود بدست آورد. یا بدنبال این مطلب می‌روند که ملک مسجد النبی یا مسجد الحرام از کدام کشور آمده است.

جلسات، به صورت تخمینی بیان می‌شود و گرنه در هر سر فصل از این مباحث مانند مدل برنامه‌ای که برای آقای دکتر احمدی‌نژاد نوشته شد، باید ربط بین سیاست داخل و خارج دیده شود تا برنامه‌ریزی حج ۱۴ سال صورت گیرد و مشخص شود که در این حج چه کار می‌خواهد صورت گیرد و مانند مقام معظم رهبری که در ابتدای هر سال مشخص کنند که آن سال، سال وجدان کاری، اشتغال، عدالت امام علی (علیه السلام) وحدت و همبستگی ملی می‌باشد، در مسئله حج نیز متناسب با سیاست داخلی باید مشخص شود که هر سال، چه سالی نام‌گذاری شود و بتوان آن مطلب را در همه‌ی برنامه‌ها منعکس کنید و حجاج را در همان راستا بیاورید. پس باید اخبار و اطلاعات بوجود را در یک مدلی آورده شود تا بتوانند برای آوردن و بردن زوار طراحی و برنامه‌ریزی کنند/

اما در این مدل موجود تنها چیزی انجام می‌گیرد، یک مدیریت هماهنگی بین تمام نهارها برای اینکه زائران به سلامت بروند و به سلامت برگردند و هیچ اتفاقی هم نیفتند و درگیری و بحث و گفتگویی هم با مأمورین سعودی صورت نگیرد. یعنی [برنامه‌ریزی] در حداقل حداقل [صورت می‌پذیرد]. مانند پدری که بچه‌ها را به تفریح و گردش بیاورد و فقط به دنبال این باشد که برای آنها حادثه‌ای پیش نیاید و یا خاری در دستشان نرود و حیوانی آنها را نیش نزد و اگر اتفاقی افتد، بتواند بوسیله جعبه کمک‌های اولیه – که همراه خود آورده بود – آنها را موقتاً درمان نماید تا به بیمارستان برساند. امروزه برنامه‌ریزی در حج نیز به همین صورت می‌ماند.^{۲۲} البته این مسئله در باب استطاعت معنوی نیز است. به طور مثال بعضی از روحانیون، اصلاً توانایی انجام این عبادات را ندارند و هیچ کنترل و نظارتی هم بر این مطلب نیست. و حال آنکه روحانیون دفترچه بهداشت و

^{۲۲} - البته در این سال‌ها بعضی از برنامه‌ها کوچک یا بزرگ می‌شد. مثلاً در بعضی از سالها آنقدر بهداشت و درمان را بزرگ کردند و به قدری بیمارستان‌ها مفصل بودند و پزشک‌های مجرب و درجه‌ی یک به آنجا می‌بردند که زائرین مثلاً می‌گفتند برویم در حج، دندان پر کنیم عصب کشی کنیم یا فلان عمل را بکنیم. زیرا هم مجانی بود و هم خدمات تیم پزشکی به نحو خوبی بود و جالب تر اینکه این امور را جز افتخارات می‌شمارند و حال آنکه مگر شما مسئول این کارها بوده‌اید که مجرب‌ترین پزشک‌ها را آنجا ببرید تا اگر کسی عصب کشی داشت، مراجعه کند یا بیماری قلبی و کلیه داشته است عمل نماید.

درمان دارند که باید از هر جهت وضعیت جسمی فرد مشخص شود و بیماری‌هایی که دارد در پرونده منعکس گردد و در آنجا نیز با این پرونده به همراه او باشد که اگر برای او مشکلی پیش آمد بتوانند کنترل نماید و از طرف دیگر بر اساس این پرونده پزشکی، مسئولین مربوطه، نظر می‌دهد که آیا می‌تواند به حج رود و مسئولیت قبول کند یا نه. اما در بخش معنوی آن این‌گونه نیست که روحانیون را کنترل کرده باشند و بعضاً دیده می‌شود بعضی برای تجارت می‌آیند، برای گردش می‌آید.

برادر حیدری: باطن نیت افراد را چگونه بفهمند؟

ج: تمام روحانیون دفترچه‌ای دارند که باید تکمیل نمایند که در آن مشخص شده است که هر شخص اعمال خود را چگونه انجام داده اتس و روحانی کاروان باید نسبت به آنها مسئولیت بپذیرد و آن دفترچه را پر کند. این دفترچه و کنترل برای ابتدا کار نیست، بلکه آخر کار باید تکمیل شود. اما برای بهداشت و دهان از همان ابتدا است.

برادر حیدری: ابتدای کار چگونه بفهمند آدم خوبی است یا نه؟

ج: ضابطه آن دارند در رساله‌ها نوشته است که مستطیع چه شرایطی دارد. لذا می‌توانند همان بندهایی را که در رساله است تطبیق دهند.

س: در رساله‌ها، بحث استطاعت معنوی نیامده است.

ج: بله؛ این همان بحثی است که ما داریم. یعنی وقتی که بحث اقامه [حج] مطرح شود باید تکلیف نظام مشخص شود و از این رو، کاری به آن فرد نداریم و کسی نمی‌گوید استطاعت معنوی افراد کنترل شود، بلکه می‌گوییم نظام باید کنترل کند که اینها در چه سطحی از ظرفیت معنوی هستند. لذا وظیفه نظام بودن، غیر از وظیفه فرد بودن است. و ما می‌خواهیم برای نظام رساله بنویسیم، نه برای فرد. وظیفه فرد همان است که در رساله‌ها آمده است، ولی سؤال این است که تکالیف نظام چیست؟

اما مدیریت امروز، نسبت به دستگاه کشور عربستان که منفعل هستند و هر قانونی که می‌گذارند، باید ستلیم شوند و از این رو، حادثه‌ساز نیستند یعنی مثل آقای احمدی‌نژاد نیستند که وقتی به سازمان ملل می‌رود و سخنرانی می‌کند، دستگاه‌های غربی، باید تا مدت‌ها روی آن فکر کنند یا وقتی در قضیه هسته‌ای پیشنهادی می‌دهد تا مدت‌ها بدنبال حال این مسئله هستند و یا وقتی در کنفرانس اسلامی صحبت می‌کند تا مدت‌ها باید به دنبال جواب باشند. این باعث می‌شود فرصتی نیز برای خودمان به جود بیاید تا بتوانیم بر روی مسائل دیگر فکر کنیم. ولی الآن در حج این‌گونه نیست. به طور مثال وقتی قبر حضرت آمنه (مادر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم) را تخریب کردند، بعد از یکسال تازه به روحانیون خبر آن را دادند و یا امسال به ما خبر دادند که سال گذشته قبر حضرت علی بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السلام) را نبش قبر کرده‌اند و بدن ایشان را در قبرستان بقیع قبر کرده‌اند و حال آنکه ما باید در قبال این مسائل حادثه‌سازی کنیم تا نگذاریم چنین اتفاقاتی بیافتد و حال آنکه این امور را فقط به صورت مخفی به روحانیون اطلاع دهند.^{۲۳} بنابراین اگر دائماً با حوادثی که ایجاد می‌کنیم، آنها را شوکه نکنیم، آنها هستند که دائماً ما را شوکه خواهند کرد و هر روز یک حادثه‌ای را برای ما ایجاد می‌نمایند. زیرا آنها مدیریت حادثه‌سازی را یاد گرفته‌اند و از این رو، به روز عمل می‌کنند و همانند ما، با مدیریت «اذا امر مولا بعبده» کار نمی‌کنند. بلکه با افکار عمومی بازی می‌کنند. یعنی همین طوری که امروزه تلفن‌های بوقی و هندلی استفاده نمی‌کنند با موبایل و فاکس و تماس اینترنتی کار می‌کنند، در بحث مدیریت شان نیز این طور هستند. اما ما در بحث حج دائماً به دنبال سیاست تنش‌زدایی هستیم که هیچ نوع

^{۲۳} حجت الاسلام زیبایی‌نژاد: چندی پیش در اخبار تلویزیون آمده بود که وقتی رئیس جمهور ژاپن می‌خواست به دیدن معبد کشته‌شدگان جنگ خود برود، تمام کشورهای غربی و همچنین کشور چین اعتراض کرده بودند که چرا می‌خواهی بر سر قبر کسانی بروی که با ما جنگیده بودند! و حال آنکه این معبد در کشور ژاپن و مردهای آن نیز، مردم ژاپن بوده‌اند. اما متأسفانه برای چنین اتفاقاتی که در عربستان می‌افتد، حتی از لحاظ سیاسی، سفیر آن کشور احضار نمی‌شود. برادر حیدریک یا آقای احمدی‌نژاد که گفته بود ما درباره کوره آدم پزی صهونیست‌ها، تردید داریم، و اگر این مسئله نیز درست باشد، باید آلمان‌ها و اتریش‌ها به اسرائیلی‌ها مکان و جا دهند، نه فلسطینی؛ صدراعظم آلمان (خانم مرکل) گفته بود که وظیفه تاریخی من دفاع از اسرائیل است. و همچنین سفراء اسراییل احضار شدند و دبیر کل سازمان ملل گفته بود که من شوکه شدم.

برخوردی نمی‌شود و بعد از این می‌گوییم که چرا زائران دائماً به دنبال خرید کردن هستند؟ زائرانی را که به صورت ساکت و منفعل و در محیط مادی می‌برید و می‌آورید، چرا دائماً به دنبال خرید نباشد. یعنی اگر شما برای او برنامه ندارید؛ آنها برای او برنامه دارند و به وسیله آن، تحریک می‌شود که در آن محیط قرار گیرد و در نتیجه وقتی روحانی، در کاروان صحبت می‌کنند، حوصله ندارد و هیچ جذبه‌ای برای او نمی‌آید. بر این اساس، هیچ گاه مقام معظم رهبری، فشار مشکلات را بر روی زائران نمی‌آورند، بلکه و مرتّب بر مسئولین فشار می‌آورند. اما مسئولین می‌گویند زائران اهل دنیا شده‌اند!

یعنی چه اهل دنیا شده‌اند؟! و حال آنکه این زائران، انقلابی هستند، جوان داده‌اند، خون داده‌اند و اگر همین الان از آنها بخواهید، باز برای نظام مال و جان خود را می‌دهند. لذا این خیلی بد است که ما پتانسیل نیروی خود را شناسیم و او را تحقیر کنیم و امروز در حج، این کار اتفاق می‌افتد. اینکه می‌بینید در ایام حج، عده‌ای از کشورهای اسلامی به بعثه مراجع می‌کنند و بعثه نیز دفتری گذاشته است تا با آنها صحبت کند، اینها زلزله و پس زلزله‌های خود انقلاب است؛ یعنی موضع‌گیری‌های خود رهبری است که امروزه انقلاب را زنده نگه داشته است، نه اثر کار من و شما! حال شما در حج، هماهنگ با موضع‌گیری رهبری چه کار می‌کنید؟ چه برنامه‌ای دارید؟ روحانیون چه برنامه‌ای دارند؟ فقط یک برنامه‌ی برائت تا بتی در عرفات وجود دارد و از آن طرف هم لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها در مسجد الحرام و زیر پل رمی حجرات شعاری می‌دهند. اما حادثه‌سازی‌ای بتوانید نظام آنها را به هم بریزید و آنها را به فکر فرو ببرد و به طور کلی تدبیر امور در دست شما باشد، وجود ندارید. زیرا، این چنین کاری، نیاز به مدل دارد. مثلاً امت اسلامی از نظر خورد و خوراک، بهداشت، مسکن و هم امورات، باید دارای الگو و زندگی متعادل و متوسط نسبت به جهان اسلام داشته باشد و اگر بالاتر نباشد حداقل پائین‌تر نیز نباشد. یعنی باید لحاظ کنید که ۵۲ کشور اسلامی است که حضور کنفرانس اسلامی هستند سطح الگوی بهداشت شان چقدر است، سطح الگوی تغذیه آنها چقدر است، ما نیز [به همان

نسبت، هماهنگ باشیم]. به صور مثال اگر جهان اسلام در روز ۲ وعده غذا می‌خورد [ما نیز به همین صورت برنامه‌ریزی می‌کنیم]. یا اگر سه وعده باشد، باید مشخص شود محتوای آن چیست؟ چه غذایی می‌خورند؟ مثلاً در آمریکا که دو یا سه وعده غذا می‌خورند، باید دید که چقدر در آن غذا گوشت به کار برده شده است، چقدر شیر و پروتئین به کار برده شده است. خلاصه باید مشخص شود در جهان اسلام چگونه است. زیرا ما می‌گوییم می‌خواهیم رهبر شما باشیم، اما دو برابر آن افغانی یا پاکستانی یا عراقی غذا می‌خوریم. و حال آنکه آنها راننده یا خدمه‌ی ما هستند و یا حتی دربان هتل و یا مهندس هتل هستند و از این رو، با ما حشر و نشر دارد و وقتی ما بوسیله انواع آجیل‌ها و میوه‌ها و .. از آنها پذیرایی می‌کنیم، تعجب می‌کنند که این همه غذا و خوراکی‌ها را چگونه مصرف می‌کنیم. یعنی همان‌طور که در ایران براساس استانداردهای جهانی، از نظر خورد و خوراک در حدّ بالایی از مصرف قرار داریم، در آنجا این الگوی تغذیه را دو برابر می‌کنیم! تازه آن را نیز به صورت ثابت و غیر معقول برنامه‌ریزی می‌کنند. یعنی برنامه‌ریزی متناسب با سفر وجود ندارد. به طور مثال شخصی که پول سفر خود را به شما داده است، اگر این پول را در دست خود قرار می‌داد و خود غذا می‌خورد، قطعاً وقتی مریض می‌شد، برای خود جوجه کباب نمی‌خرد بلکه مثلاً یک پاکت شیر می‌خرد و یا سوپی درست می‌کرد و می‌خورد. یعنی متناسب با روحیات خود، چیزی می‌خورد که بتواند وضعیت مزاجی خود را برگرداند. یا باید برنامه‌ریزی شود که در گرما چه بدهند، در سرما چه بدهند یا در عرفات باید غذا چگونه باشد و در حالی که امروزه غذا یکسان و ثابت است.^{۲۴} یعنی یک الگوی تغذیه متمرکز و ثابتی وجود دارد که مثلاً (صبح یک سیب و موز و شب یک پرتقال و موز یا ظهر و شب، نوشابه داده می‌شود و در نتیجه زائر پرتقال و سب یا نوشابه‌های اول تا آخر سفر را جمع می‌کند و به ایران برگردانند. حال آیا اصلاً این الگوی مصرف مردم روستایی و شهری ماست؟ غیر از یکسری از مردم که جزء طبقه اشراف هستند در بخش

^{۲۴} - البته بعضی از مدیران کاردان با توجه به تجربیات خود، بعضاً غذاهای مورد نیاز با مکان‌های مختلف (مثل عرفات، منی و ...) را تهیه می‌کنند.

خصوصی کار می کنند که غذای بیرون را می خورند و برای هضم آن، دائماً نوشابه استفاده میکنند، [بقیه مردم، چنین الگوی تغذیه ندارد.] پس چرا در آنجا این الگوی تحمیل می شود؟ لذا الگوی مسکن، الگوی تغذیه، الگوی بهداشت، همه مربوط به افراد اشرافی است. و اصلاً ربطی به الگوی مصرف مردم ندارد. از طرف دیگر این پرخوری اثر خود را خواهد گذاشت و بعد می خواهید او را به زور سر کلاس بیاورید، به زور به مسجد الحرام ببرید تا نماز بخواند، به زور می خواهید او ختم قرآن بکنند.

جالب اینکه مردم با ظرفیت خود عملکرد [عبادی] را انجام می دهند و این مربوط به برنامه ریزی ما نیست. یعنی به هر اندازه ای که در درون کشور اهل زیارت عاشورا و زیارت جامعه بوده و هر ماه به زیارات عتبات یا مشهد می رفته است، همان پتانسیل خود استفاده می نماید و این اثر برنامه ی من و تو روحانی یا مسئول نبوده است. لذا نظر می آید تمام تنظیماتی را که در سمazen حج و زیارت می کنند، هماهنگ با دین نیست؛ بلکه اولاً دارای تمرکز است، ثابته تساوی حاکم است و ثالثاً ربط آن؛ دین قطع است.

ولی اگر زوار را به صورت خانوادگی به حج بیاورید، دیگر خانواده، دارای یک مزاج و ژن هستند. یعنی از نظر جسمی و خورد و خوراکی تقریباً یکسان هستند و خودشان می دانند که چگونه مصرف کنند. از این رو، وقتی که ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ و ۵۰ نفر رسیدند، آن وقت می توانند در میان خود آشپز معین کنند و متناسب با طبع خود چیزی درست کنند. سپس می تواند چند خانواده ای که از لحاظ فامیلی و خانوادگی به هم مرتبط هستند، با هم در یک کاروان باشند. در این صورت خیلی مسائل، راحت حل می شود. به طور مثال اگر پیرمرد یا پیرزنی داشته باشند همه جمع بسیج می شوند که این مادر بزرگ پدر بزرگ را برای طواف ببرند و دیگر به صورت طبیعی این نوع مسائل می شود و آن وقت، باعث می شود نیروی مدیر کاروان از پرداختن به این امور آزاد شود تا بتواند از او برای اهداف حج استفاده کنید. اما امروزه مدیر کاروان باید دائماً فکر خدمات رفاهی برای زائر باشد. مثلاً وقتی شما امسال ثبت نام می کنید و برادر شما سال قبل ثبت نام کرده است و نوبت اش امسال

می‌باشد، طوری برنامه‌ریزی نمی‌شود که این‌ها با هم حج بردند؟ برای چه قرعه‌کشی می‌کنید که مثلاً هر کس عدد راست فیش خود فلان عدد باشد باید اِمسال برود؟! در حالی که بعضی از خانواده‌ها می‌توانند با هم صحبت کنند و همه با هم حج خود را در سال دیگر یا سال بعد از آن قرار دهند. یعنی یا عقب‌تر یا جلوتر قرار دهند. اگر این امور انجام شود، روابط انسانی در آنجا راحت می‌شود.

پس تا تعریف پایگاه‌ها عوض نشود و ندانید که این تعریف‌های [وجود] برای چیست، نمی‌توانید بفهمید که نظم‌هایی که برنامه‌ریزی می‌کنید، مردم را به سمت دنیایی می‌برد یا آخرت. زیرا هیچ کدام از تعاریف لغو نسبت و اگر تعریف به ملّیت یا جنسیت بر می‌گردد، [بار عملی خود را دارد] به طور مثال یکی از مسائل اخلاقی آنجا، جدا بودن زن‌ها از مردها است. حال، در عمره، فقط دو هفته است، ولی در حج تمتع یک ماه است. از این رو، زوار مرتّب به رئیس کاروان فشار می‌آوردند که به آنها اتاق خالی داده شود تا زن و شوهر بتوانند همدیگر را ملاقات کنند و اگر در طول این یکماه دو نفر یا سه نفر تحمل در کاروان نداشته باشند و با زن خود یا نوبت و یک اتاقی رفته باشند، آنها مبداء مسخره کردن و شوخی کردن در کاروان‌ها می‌شوند. و این چقدر زشت است. یعنی بعضی از تنظیمات، مبداء تولید اختلاف فاسد است. یا نمونه دیگر، برای اینکه زوار به مسجد النبی نزدیک‌تر باشند. یک هتل ۱۳ طبقه گرفته بودند که تمام این هتل پر از زوار شده بود. از این رو، قبل و بعد از اوقات نماز یک صف بسیار طولانی جلو آسانسورها به وجود می‌آمد.

این باعث ایجاد دعواها و نزاع‌های بسیار زنده‌ای می‌شود و قریب به ۱۵ الی ۲۰ دقیقه طول می‌کشید تا نوبت شما برای سوار شدن بر آسانسور برسد. ۲۵ در حالی که شما مردم را برای معنویت به این سفر آورده بودید. اما در سال‌های گذشته که مکان زوار با حرم فاصله داشت و فقط یک کاروان در آن مکان قرار داشت همین

^{۲۵} - جالب اینکه در این میان، همان روحانی کاروان که در طول سفر تمام زوار برای هر کاری او را پیش قدم می‌کردند و بسیار احترام می‌نمودند در اینجا اصلاً به او نگاه نیز نمی‌کردند تا چه رسد برای سوار شدن آسانسور به او تعارف کنند.

۱۵ الی ۲۰ دقیقه را مردم پیاده به حرم می‌آمدند و به جای دعوا و نزاع، در مسیر صلوات و ذکر خدا گفته می‌شد. از طرف دیگر، در روایات آمده که از شهر خود پیاده به حرم بیاید.

حال این چه تنظیمی است که شما می‌خواهید تا اذان گفته شود، زوار به حرم خود را برسانند، در حالی که قبل از آن، شخص یا در بازار بوده یا خوابیده است و یا در حال خوردن می‌باشد.

یعنی شما جوری تنظیم کرده‌اید که آنها به بازار و امور دنیا نزدیک‌تر باشند، نه حرم! اتفاقاً آنجایی که در سال‌های گذشته مکان زوار بود، بعضاً کنار آن خانه‌ی چند فقیر بود که هم زوار با بچه‌های آنها بازی می‌کردند و هم غذاهای زیادی خود را به آنها می‌دادند و آنها بسیار خوشحال می‌شدند. اما هتل‌هایی که در کنار حرم می‌باشند، دیگر جای فقرا و مستضعفین نیست.

پس به طور کلی باید مشخص شود در تنظیماتی که می‌شود، آیا به دنبال تولید اخلاق هستید یا فقط دنبال رفاه می‌باشد ولو به نرخ صف و اتلاف دقت مردم؟! در حالی که شما می‌خواستید در دقت بهینه صورت گیرد ولی باعث اتلاف دقت شد و از طرف دیگر به زائر فشار می‌آوردید به جای یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار تومان، دو میلیون بدهید تا بهترین هتل را برای شما بگیریم که بخاطر تعداد زیاد آسانسورها دیگر در صف قرار نگیرد!

بنابراین می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا الگوی بهداشت، تغذیه، مسکن و، اثر اخلاقی دارد یا ندارد؟ همین مطالب در بحث عرفات و منا نیز می‌باشد. یعنی به طور مثال اگر سیاست‌های سازمان تربیت بدنی بچه‌ها را از سنین کودکی تا وقتی که بزرگ می‌شوند به تحرک جسمانی و پیاده‌روی عادت بدهد، دیگر می‌توانند مسیر برگشت منا تا شهر مکه را (که حدود سه ساعت پیاده روی است) به صورت پیاده بروند. اما امروزه واقعاً چرا ملت ما نمی‌توانند سه ساعت راه بروند؟!

در حالی که در ابتدای انقلاب، مبلغانی که روستایی بودند، مسیر هتل خود را تا حرم را - که نزدیک بر ۱۰ کیلومتر بود - در اوج گرمای مکه، پیاده می‌رفتند و بر می‌گشتند. با اینکه هزینه این مسیر را نیز به آنها می‌دادند و وقتی از آنها سؤال می‌شد که چرا اینکار را انجام می‌دهید، در جواب می‌گفتند: «ما در روستای خود روزانه ۲۰ الی ۳۰ کیلومتر پیاده روی می‌کنیم، لذا این ۷ تا ۱۰ کیلومتر، راهی نیست.

حال شما چه الگوی تربیت بدنی برای ملت خود حاکم کردید که در آنجا معذور هستید حتی جوانان سالم و قوی خود را با هزینه‌های بسیار بالا در ایام تشریف، سوار اتوبوس کنید؟ در حالی که در اکثر اوقات هم از لحاظ وقت، زمان بیشتر صرف می‌شود (به خاطر ترافیک) و هم از لحاظ بهداشتی، هوای بسیار دود آلود مسیر را استشمام می‌کنند و هم از لحاظ روابط اجتماعی، دعوای و نزاع‌های بسیار زشتی بین زوار (در لباس احرام) برای سوار شدن بر اتوبوس صورت می‌گیرد و حال آنکه جدال و فسوق در آنجا حرام است و عملاً رئیس کاروان در این مسائل می‌افتد.

لذا آن چیزی که موضوع فکر [دولت] سعودی نیست، عبادت حجاج است و آن چیزی که موضوع فکر مسئولین ما هست هماهنگی با آنها است تا مشکل پیدا نکند. اما شما می‌توانید، چنین الگوی عمل و نقل را بشکنید. یعنی به طور مثال سالمندان و معلولین هر ۷ یا ۸ کاروان را جمع کنید و با یک اتوبوس به آنجا برده شود و سپس و تحویل یک ستادی داده بود تا مدیر کاروان زائر خود را تحویل گیرد [و بقیه به صورت پیدا بیایند] و با این کار شما، مقداری از ترافیک مسیر را کم می‌کند و قطعاً این کار بر مدیریت دیگر هتل‌ها تأثیر خواهد گذاشت.

همان‌طور که کاروانی رفت و آمد ما علت شد که بقیه کشورها به این فکر بیفتند که کاروانی بیاورند. و قبل از این کار ما آنها کاروانی نمی‌آمدند، بلکه به صورت فردی به حج می‌آمدند. یعنی ما در این راه الگو شدیم و بر این اساس هر کاری را که شروع کنیم، دیگران نیز تقلید خواهند کرد.

در عبادات نیز باید همین‌طور باشد یعنی در موضوعات مختلف می‌توان هر سال حادثه‌ای بسازیم. مثلاً به همه بگوییم سحر بیاورند و وقتی همه مهر بگذارند، واکنش آنها را بررسی کنیم که آیا می‌توانیم آنها را منفعل کنیم.^{۲۶} یعنی هر چیزی باید حساب شده باشد که مثلاً فلان کار را در هر انجام دهنده و بعد واکنش آن بررسی گردد تا بتوان آن را کنترل نمود.

یا در بحث نماز جماعت؛ خود سنی‌ها وقتی دیر به جماعت می‌رسند، گروه گروه و ۷ نفر، ۷ نفر نماز جماعت می‌خوانند، ما نیز می‌توانیم طوری برنامه‌ریزی کنیم که عمداً دیر به نماز جماعت برسیم در نتیجه یک روحانی شیعه جلو بایسد و اقامه جماعت کند و کار به صورت پراکنده و گروه گروه انجام گیرد و این به معنای بی‌اعتنایی به نماز جماعت آنجا خواهد بود که قطعاً آنها به فکر فرو می‌روند تا این مسئله را حل کنند. به طور مثال در سفر عمره، فرودگان سعودی نوعاً رفت و آمد کم است و وقتی زوار ایرانی وارد می‌شدند و دقت نماز می‌شد، نماز جماعت بر پا می‌کردند. از این رو، این اواخر برنامه‌ریزی کرده‌اند که وقت اذان، قسمت فرش شده فرودگاه، شروع به نماز جماعت کنند تا دیگر ایرانی‌ها نتوانند نماز جماعت بر پا کنند و بلافاصله بعد از انجام نماز جماعت اول، نماز جماعت دیگری بر پا می‌کنند. لذا آنها برای این امور فکر می‌کنند. ما نیز باید فکر کنیم و برای همه‌ی مواقف در همه‌ی جای سفر حج، برنامه داشته باشیم. در حالی امروزه برای هیچکدام برنامه‌ریزی نمی‌شود و فقط بدنبال این هستند که ماشینی گرفته شود، زوار را در شهر بچرخاند به همین علت اکثر مساجدی که زوار را می‌برند، زمانی است که مسجد بسته می‌باشد.

یا در بحث تجارت، همانطوری بیان شد، برنامه‌ریزی مشخص برای آن وجود ندارد تا با راهنمایی شما، زائران محصولات مخصوصی (مثل فرش، پسته، زعفران و ...) را بیاورند و در مکانی که شما مشخص می‌کنید

^{۲۶} - حجت الاسلام زیبایی نژاد: بنده در جایی از مقام معظم رهبری مطلبی شنیدیم که بدین مضمون که اگر تمام زوار با هم مهر بیاورند، قطعاً می‌توانیم آنها را منفعل کنیم و اینکه امروز این وضعیت وجود دارد، بخاطر عقب نشینی مادر بعضی از موضوعات است که جزء مصادیق بقیه نیست.

بفروشد و چون این برنامه‌ریزی‌های وجود ندارد، زائر به صورت مخفی و تا چاقی در چمدان، محصولی را می‌آورد و وقتی در جایی که مناسب نیست قصد فروش آن را دارد، صحنه بسیار زنده‌ای را تولید می‌کند و از طرف دیگر مسئولین دائماً می‌گویند شأن جمهوری اسلامی، این تجارت نیست! حال واقعاً چرا اشکالی دارد که زوار ما به معامله بپردازند و حال آنکه این امر که جزء مستحبات سفر می‌باشد و اقتصاد اسلامی برای شرکت‌ها، بخش‌ها، تعاونی‌ها تا مردم برنامه‌ریزی دارد بر این اساس مشخص می‌کند چگونه مردم جنس خود را بیاورند و معامله کنند و نشان جمهوری اسلامی ایران است نه این که زوار در مکان‌های شیک و زیبا بروند، دلار بدهند و خرید نمایند! آیا نشان جمهوری اسلامی این است که زوار در وقت نماز پشت درب مغازه‌های شیک بنشینند تا خرید نمایند. علت این امور، آن است که این مسائل را موضوع کار خود قرار نداده‌ایم در حالی که این موضوعی است که شما چه بخواهید و چه نخواهید با آن برخورد خواهید کرد و شما باید بتوانید بررسی کنید که چگونه باید سر این موضوع سوار شوید و حادثه بسازید. نه این که به بخواهید فقط با موعظه و نصیحت کاری انجام دهید و از طرف دیگر خود او نیز این موعظه‌ها را قبول ندارید و از این رو، لباس آخوندی را در می‌آورد و به بازار می‌رود که قول با فعل هماهنگ نیست.

بنابر این تمام این مسائل از قبیل: سوغاتی، تجارت و باید موضوع کار خود قرار دهند و درباره‌ی آن فکر کنند و در نتیجه باید در یک مدل با هم هماهنگ شود.

پایان جلسه هشتم.

جلسه نهم

سند ملّی حج پیاده و تایپ: گودرزی

بحث در رابطه با حج ابراهیمی بود که خواستیم حج را تعریف بکنیم، احرام و طواف را گفتیم و نماز طواف را هم گفته ایم و سعی را هم گفته ایم و حالا می خواهیم وارد تقصیر شویم .

درعین حال اینکه حج ابراهیمی یک معنایی دارد برای افرادی هم که منافق هستند که سرفصل فلسفه تاریخ غلبه با آنها است یعنی با ادبیات مذهب استکبار می کنند، دستگاه ابلیس یک قدم عقب نشینی کرده است یعنی نتوانسته است با ادبیات کفر حکومت کند لذا بر سر ادبیات وحی سوار شده است و در حال حکومت کردن است به همین خاطر در فلسفه تاریخ سرفصل دوم تاریخ غلبه با جبهه نفاق است و در سرفصل سوم تاریخ غلبه با مومنین خواهد شد. بنابراین هر کدام از این اعمال نفرت آنها را از دین زیادتیر میکند، دشمنی که عمر با حجر الاسود پیدا کرد را منع کردن سنگ زدن به ؟؟؟؟؟ تا برسد به نماز و طواف و ... که این عبادات را با کسالت انجام می دهند.

در مورد سعی که داشتیم صبح صحبت می کردیم، در روایت هست که گردنکشان را به ذلت می کشاند یعنی که این فعل مبارک حضرت هاجر(س) یک اثر برای مومن دارد و یک اثر بر گردنکشان دارد آنها برای اینکه ریاست کنند مجبور هستند که محرم شوند، مجبور هستند که بیایند و این اعمال را انجام بدهند، کسانی که یک عمر بر تخت گاه نشسته اند و لباسهای فاخر پوشیده اند و فرمانروایی کرده اند، اینها در سعی به ذلت کشیده می شوند.

حالا دیگر وارد این بحث ها هم نشدیم و فقط اثباتی اش را داریم می گوئیم و نخواستیم بگوئیم سعی چه بر سر گردنکشان می آورد، که اگر همه روایات و احادیث جمع شود آنوقت است که یک بحث کاملی می شود.

خوب خدمتتان عرض شد که بیعتی هست و آن بیعت هم موضوعی دارد و برای تحقق این هم سعی وافر می خواهد یعنی هر کسی که در راه ما مجاهده بکند ما راه را نشان می دهیم اما این راه مجاهده می خواهد، معنای سعی هم یعنی مجاهده کردن برای تحقق فرمان الهی؛ وقتی که تمام شد و به کوه مروه رسیدید و هفت شوط را انجام دادید، نیت هم در آن شرط هست باید با اخلاص و برای خدا باشد. سعی که تمام می شود نوبت به تقصیر می رسد، معنای لغوی قصر یعنی شکاندن، تقصیر از باب تفعیل است یک وقت آدم قاصر است یعنی فاعل در شکاندن است یک وقت هست که تقصیر می کند، تفعیل هم یعنی؟؟؟؟/ این چند احتمالی بود که به ذهنمان آمد در مورد تقصیر. اولاً عمل تقصیر یک عمل لفظی نیست، دعا نیست، زیرا عمل تقصیر آخرین عمل است و با تقصیر شما از احرام خارج می شوید در ورود شما وقتی نیت می کردید لبیک می گفتید یعنی با لبیک وارد در یک عمل عبادی می شدید ولی الان در عین حالی که باید نیت کنید و با اخلاص هم باشد ولی یک فعلی را انجام می دهید و آن فعل گرفتن ناخن یا کوتاه کردن موی سر است که حلق کردن نام دارد یعنی می خواهید بگوئید که ما در بیعتمان قصور داشتیم در سعی مان هم قصور داشتیم هر کاری که بکنیم نمی توانیم از دست نفسمان نجات پیدا کنیم، از دست وسوسه ابلیس نمی توانیم خودمان را نجات بدهیم، در حین طواف می آید و وسوسه می کند، در سعی و نماز می آید و وسوسه می کند، نفس هم یک عمر دور از شما بوده است به عبادت و سجده به درگاه شما عادت ندارد لذا هر کاری که ما می کنیم بعد می نویسیم و اعتراف می کنیم که ما خالی از قصور نیستیم، قصور هم یعنی شکستن دستور و فرمان خدا یعنی کوتاهی کردن در این راه یعنی آن طور که شأن مقام و منزلت تو باشد ما نتوانستیم انجام بدهیم که با اعتراف

خودمان مولایمان را راضی کنیم؛ این یک معنی از تقصیر است.

معنای دیگرش این است که آن چیزی که در احرام ما بستیم یک چیزهایی بر ما حرام شد و یک طلبها و یک شاء ها و خواستهایی که به صورت طبیعی باذن تبارک و تعالی بسم ... می گفتیم و غذا می خوردیم حالا نمی توانیم غذای بودار بخوریم، نمی توانیم غذای های لذیذ و خوشمزه بخوریم، زعفران هم نمی شود خورد؛ شهوات جنسی هم همین طور ممنوع شده است، دستور و فرمان دیگر به کسی نمی توانید بدهید و تفاخر کنید که مثلاً فلان چیز را برایم بیاور یا فلان چیز را همه اینها منع شده است نگاه کردن داخل آینه منع شده است، زینت کردن منع شده است، همه اینها منع شده است. گاه اینهایی که منع شده است با فعل تقصیر دوباره برمی گردد. با فلسفه تقصیر این منع ها برداشته می شود، یک احتمال هم این است که بگوییم در رابطه با چیزهایی که در اطعام بسته شده بود با تقصیر آدم آزاد می شود که این معنی جوارحی است، معنای روبنایی اش، درست هم هست نمی توانیم بگوییم دو معنی دارد که بعد هم بگوئیم که در تضاد با هم هست، بلکه ظاهر و باطن است.

یک معنای دیگر اینکه آدم خودش را نسبت به مراتب نظام ولایت بسنجد، این معنا ادا از آن دو معنای دیگر است یک وقت آن چیزهایی که حرام شده بود از حرمت می افتد، یک وقت آدم اقرار می کند که نفس اذیت می کند، ابلیس اذیت می کند، یک وقت نه از اینها هم فارق شده است یک کمی بیرون آمده است، جز مخلصین است، جز هدایت شده ها است. اما خودش را صاحب هدایت نمی داند بلکه هدایت را هم اعطاء شده می داند یعنی مراتب نظام ولایت می داند وقتی مراتب نظام ولایت دید همیشه و در آخرین مرحله و در بهشت و هر مسیری که دارد می رود همه مراتب نور را از بالا دستی می خواهد خیر را از بالا دستی می خواهد لذا یک ابعادی از مطلب برایش ابهام دارد به همان اندازه که ابهام دارد گل آلودش می کند گناه

اصطلاحی نیست که آدم بگوید که گناه کبیره است بلکه گناه در منزلت مسئولیت است اینکه می گوید حسنات الابرار سیئات المقربين این سه معنی گناه و نعوذبا... فحشا و قتل اینها نیست بلکه این در مرتبه علمی است مادون همیشه نسبت به ما فوق بدهکار است، متی هم ندارد. زیرا حقیقت خیر و مسئولیت و نور و همه مسائلش را خدا فراهم کرده است تا اینکه به ما بدهند؛ به اسم ما می نویسند. این آن معنایی است که مقام معظم رهبری می فرمودند که استغفار دائمی برای انبیاء هم بوده است به خاطر همین بوده است که آنها هم همیشه خودشان را نسبت به منزلت ربوبی حضرت حق جلت عظمته محدود و مخلوق می بینند لذا یک سطح از تقصیر یک سطح از استغفار یک سطح از اختلاف پتانسیل و نیازمندی به او (در اصول کافی دارد که می گوید هفتاد و سه یا دو تا اسم خلق کردیم و غیر از یک اسم بقیه اش را به ائمه معصومین علیهم السلام دادیم، فقط یکیش دست آنها نیست.

لذا استغفار می خواهد، اعتراف به تقصیر یعنی اعتراف به محدودیت، اعتراف به پائین بودن و همان منزلت و فاعلیت اثر می کند و آدم می تواند نفس را در یک منزلت دیگر متهم کند، در یک منزلت دیگر طلب بکند، یعنی باطن این مطلب یعنی طلب نیاز از خدا، از خدا می خواهد این فاعلیت تکثیر شود و به ظرفیت بالاتر راه پیدا کند، ظرفیت بالاتر خواستن نسبت به ظرفیت خدمتگذاری که انسان دارد، منزلت بالاتر از ارادتمندی به خدا.

حالا با تقصیر می گویند بیا مظهر زیبایی ات را بزن، مظهر زیبایی آدم، موی آدم است، هر چقدر شخصی زیبا با شد ولی این موی یک جلا و زیبایی خاصی به انسان می دهد به همین خاطر هم در حجت الاسلام می آیند از قبل از ذی القعدة می گویند موهایتان را زنید، آنوقت یک هیبتی پیدا می کند سپس با تقصیر می گویند بیاید و موهایتان را بزنید، زیبایی را تعریف دیگری کنید، مو را بزنید و نشانه و علامت دار شوید، این مطلب را

اجتماعی کنید که ما در مسیر تقوا حرکت می کردیم، عرفان اسلام، عرفان اجتماعی است یعنی اینکه درست است که مبارزه با نفس می کنیم اما متغییر اصلی این نیست بلکه توجه به امام و توجه به ربوبیت حضرت حق جلت عظمته اصل است، پایگاه نفس هم به او برمی گردد خلاصه حج پرستی نمی خواهیم کنیم، نماز پرستی هم نمی خواهیم کنیم، روزه پرستی هم نمی خواهیم بکنیم بلکه می خواهیم خداپرستی کنیم.

روزه مجرای پرستش خدای متعال است، حج مجرای پرستش خداست، می خواهیم رضای او را جلب کنیم. لذا مجاهده برای جلب کردن رضای او اصل است، به همین خاطر باید بگردیم و پیغمبر را پیدا کنیم باید پرچم داران توحید را پیدا کنیم و تکالیف را از آنها بپرسیم و از خدای متعال امداد بخواهیم در پیاده کرده آن تکالیف ما موفق بدارد و همین که فهمیدیم یک کسی خلیفه شده است (نه ریاضات نفسانی کشیده است) نه اینکه کسانی که خلیفه می شوند ریاضت های متناسب با فرمان الهی نمی کشند یعنی نفسشان به تعبیری برش نمی خورد، ولی ریاضتی را که او می خواهد می کشند نه ریاضتی را که نفسشان دیکته کند.

من برای اینکه این را واضح کنم این مثال را برای ایشان زدم که تکلیف و عبادت، تعینش در درگیری با مکر و حلیه های ابلیس است، نمی گویم باطنش بلکه آخرین مظهرش؛ از یک ارتباطها و یک عبادتهایی در نزد خدای متعال و یک ارادتهایی نزد معصومین صلوات ... اجمعین شروع می شود اما به یک نمود اجتماعی می رسد، مظهر اجتماعی دارد، در نماز و روزه بسته نمی شود بلکه نماز و روزه باید بیاید و اجتماعی شود و با اجتماعی شدنش با مکر ابلیس درگیر شود. مکر ابلیس هم که ثابت نیست بلکه زمان و مکان طغیان دارد پشتش هم امداد خدای متعال است در این طرف هم پرچمدار توحید باید با امداد خدای متعال و توسل به اولیاء الهی موضوع درگیری را بشناسد چطور شما دیگر الان نمی پذیرید که نوار بگذارید؟ محاسبه و سنجش می کنید می گوید صرفه مالی و زمانی ندارد، شروع می کنید و صرفه جویی ها را شمردن و سپس نوار را به

سی دی تبدیل کرده اید، انسان در نیازهای مادی اش دیگر سوار درشکه نمی شود، آنوقت چطور می شود در نیازهای معنوی به روز نخواهد عمل کند.

بنابراین هر روز که می گذرد درست است که نماز و روزه اینها عوض نمی شود اما تقصیر را که معنا می کنید، این آقا در رابطه با زمان و مکان تکلیفش معنی تازه‌ای مختص این آقا پیدا می کنید زیرا از همین هجمله‌هایی که ابلیس دارد این نفس درگیر شده است که در دوره حضرت موسی نفس های مردم به چیزهای دیگری درگیر می شده اند.

این به تناسب بحث اجتماعی است که به نظر من رویش فکر کنید خوب است، هیچ کس توقف را نمی پذیرد همیشه به روز در بر آوردن نیازمندی های مادی‌شان برخورد می کنند آنوقت می شود شما در دستگاه مادی بیایید و بگویید ما دانشمندان پانصد سال پیش را می خواهیم و محصول آنها را مصرف می کنیم؟ مسلماً نه، امروز این دستگاه دانشمندان امروز را می خواهد آنها از ادیسون و دیگران تقدیر می کنند ولی نمی گویند ما می خواهیم فقط از محصولات او استفاده کنیم.

لذا اگر دین داری را در درگیری با مکر ابلیس ببینید، این باید مدیریت بشود، اگر مدیریت نشود مصرف کنندگان و تولید کنندگان و مخترعینش محدود می شوند خیلی هم واضح شناخته می شوند یعنی الان برای بشر گم است که به چه کسی جایزه نوبل بدهد؟ نه! اختراع ها قابل ملاحظه و در دسترس هست و تجلیل می کنند در عرصه هنر و تکنولوژی هم همین طور است؛ ولی چطور در دین داری اگر قدرت خدا زنده است آیا درمانده است از اینکه یک قلبی را برای دفاع از دینش بسیج کند؟ یعنی ما باید همه چیز را بگذاریم و بگوییم که گم است؟! نه این گونه نیست، لذا به نظر من می آید که کل روح حج از همه وجوهش شعاعرا... است، اجتماعی کردن دین است.

خوب این از عمره تمتع بود که با تقصیر تمام محرمات بر شما حلال و بیرون رفتن از مکه بر شما حرام می شود باید تشریف داشته باشید و آماده شوید برای حجت الاسلام.

حجت الاسلام یک عمل دیگری است؛ پیاده کردن این کلیاتی که گفتیم، بیعت، موضوع بیعت و سعی برایش حالا در آن سال می خواهند به آن عمل کنند موضوع می خواهند نشانتان بدهند، می خواهند شیطان را نشان شما بدهند، شیطان قرن بیستم، همین امسال که شما مستطیع شده اید، لذا دوباره باید محرم شوید و میقات شما همین مکه است و احتیاجی به خروج از مکه نیست چرا؟ به این دلیل که اینک قرار است یک عملیاتی را انجام بدهید، اینک شما داخل خانه هستید، میقات همه یک خانه می شود، یعنی کثرت معنی ندارد زیرا همه می خواهند یک فعل انجام بدهند و در آن فعل می خواهند از خانه و حرم و زندگی خارج شوند، زندگی برای این دنیا را جنگیدن می خواهند معنی کنند، لذا باید از خانه و زندگی و شهر خارج شوند و در یک جایی اردوگاه بزنند، اردوگاه خداپرستان؛ در همه جنگها هم همینطور بوده است، مثلاً نُخَیله در جنگ با معاویه؛ حالا اردوگاه جمع شدن خداپرستان، آنجایی که پرچم دار توحید نشسته است می گوید بیایید و جمع شوید تا سپاه تشکیل دهیم کجاست؟ عرفات است، وقوف در عرفات جمع شدن خداپرستان برای حرکت به طرف جنگ است، از ظهر روز نهم تا غروب روز دهم جمع می شوند یک عده از عوام مردم که در رمضان جامانده اند آنها برای استغفار می آیند، به نفس حضور در لشکر گناه افراد بخشیده می شود.

بنابراین از نظر میقات چونکه میقات جنگیدن باید واحد باشد لذا همه در خود خانه خدا محرم می شوند باید هم محرم برای جنگیدن شوند یعنی از شهوات جنسی، از شهوات شکم، از شهوات ریاست باید دور باشند پس باید محرم شوند و لبیک بگویند و سپس به سمت عرفات حرکت می کنند و عرفات اردوگاه جمع شدن خداپرستان است اما احترام عرفات به حضور ولی، حی و زنده است اگر او باشد این اردوگاه به رسمیت دارد

اما اگر او نباشد که رسمیت ندارد و این حج که حج نیست و اگر هم باشد ولی غایب باشد یعنی او را نشناسند یعنی معرفتی و طلبی نسبت به او نباشد چه جنگی؟ اگر پرچم دار آن سال عمر باشد آیا حج آنها حج محسوب می شود؟ نه حج نیست، بلکه در راه شیطان گام بر می دارد و شمشیر می زند، در راه اهل هوی شمشیر می زند.

احترام عرفات به وجود مبارک حضرت ولی عجل... تعالی فرجه الشریف است، اگر افراد بروند و آنجا بی ادبی بکنند این چه حجی است؟ مثل اینکه که در سال شصتم امام حسین علیه السلام گفتند که من به سمت کوفه می روم مظهر ابلیس در آنجاست، احترام عرفات هم به من است؛ کسانی که قبول نکردند و با ایشان نرفتند که حجتشان قبول نیست حالا هر چه بگویند که ما در محدوده بودیم و قفل کرده بودیم، تمام این آداب حج، نماز و روزه گفته شده است که قبول نمی شود الا به ولایت، هیچ نمازی بدون ولایت قبول نمی شود هیچ روزه ای بدون ولایت قبول نمی شود، هیچ زکاتی بدون ولایت قبول نمی شود، اینکه بدون ولایت قبول نمی شود یعنی چه؟ یعنی [این عبادات] باید خرج درگیری با ابلیس شود، خرج مفتضح کردن او شود، نماز انسان باید خرج مفتضح کردن نام ابلیس شود و آن کار [مردم زمان امام حسین] یک نوع بی وفایی بود، چه وفایی؟ چه نمازی و رکوعی سجودی؟ رکوع می کنند برای اینکه فرمان خدا را بشکنند، سجود می کنند که فرمان خدا بشکنند، این کار که ضد سجده است، [جواب این است که در واقع] خودشان را به این شکل و هیئت در آورده اند. حج می روند برای اینکه فرمان خدا را بشکنند، موضوعی را که او تعیین کرده است بشکنند، این چه حجی است؟ بنابراین وقتی که آدم به عرفات می رود شناخت امام معصوم، شناخت خدا به شناخت فرمان او، به شناخت امر و نهی او هست.

او امر و نهی را که به دست هر کسی نمی دهد، مثلاً حجاج می گویند رفتیم حال کردیم؛ تو رفته ای و حال

خودت را سجده کرده ای، حال کردیم که نداریم، البته کسی مخالف تقلب حال نیست ولی به تقلب حالت سجده نکن، بلکه به صاحبیت که در وجود تو در حال تصرف کردن است و حال ترا منقلب می کند باید سجده کنید، حالا یک مرحله اش هم به دعا خواندن تو است ولی ربط این دعا به رمی جمرات چیست؟ ربطش به حوائج امروز حضرت چیست؟ آیا حالا که غایب هستند از مجاهده و کار و جهاد ما را معاف کرده اند؟ نه این طور که نیست.

خوب حالا راه و رسم جنگیدن خداپرستان چگونه است؟ راه و رسم جنگیدن خداپرستان خلافاً لاهل دنیا از تحبیر روحی شروع می شود یعنی از تزکیه شروع می شود، از اخلاص شروع می شود، از پوشیدن زره معنوی شروع می شود، به همین خاطر در جنگهای پیامبر دعای جوشن کبیر وارد شده است، دعای جوشن کبیر هزار اسم مبارک خدای متعال است که این فرد را از نظر ایمانی و روحی مسلح می کند که ایمان و قوت قلبی شما به خدای متعال بر می گردد و اگر خدای متعال را حاضر و ناظر در جنگتان ببینید تطهیر و پاک شده اید و تیرتان هم که می اندازید برای او خواهید انداخت ولی اهل دنیا اول وعده سالم ماندن به انسان می دهند، در جنگهای امروزی می گویند ما قدرت داریم پیروز بشویم یا نه؟ وعده پیروزی می دهند، سپس وقتی که وعده پیروزی میدهند باید پول و ثروتی باشد که بتوانند عده و عوده را به رخ بکشانند، باید بگویند که چقدر اسب داریم، چقدر ثروت داریم، چقدر سلاح داریم، یعنی از امور حسی شروع می شود پناه خودشان را سپر می دانند، پناه خودشان را رزمندگان قوی می دانند ولی در اینجا پناه شما خدای متعال و امام برحق تا ن می دانند، بنابراین جنگ خداپرستان متفاوت است.

وقوف در عرفات برای ریزش گناهان و تطهیر روح است وقتی که روح تطهیر شد شهود پیدا می شود، عرفان یعنی شهود، نور و بصیرت پیدا می کند، مانند اصحاب امام حسین علیه السلام که حضرت جایشان در بهشت

را به آنان نشان می داد و قلبهایشان محکم شد و حالت شهود نسبت به عالم برزخ پیدا کردند. مسیر نباید برایشان تردید آمیز باشد، بلکه باید یقین داشته باشند به اینکه این راه درست است و راه پاک این است، راه رکوع کنندگان و سجود کنندگان این راه است، با وقوف در عرفات این واقع می شود.

لذا من به نظرم می آید که افرادی بتوانند در دعای داخل بعثه شرکت بکنند حضرت بیشتر توجه دارند، البته نه اینکه به بقیه چادرها حضرت توجه نمی کنند اما نه اینکه آن چادر را پرچم دار زده است لذا حتماً عنایت ویژه دارند و بعد از آن در چادرهایی که روضه اجدادشان خوانده می شود و بعد هم دعاهایی که خوانده می شود یعنی پناه بردن به کلمات آنها که این فقط در فرهنگ شیعه وجود دارد و همه روحانیون همه این کار را می کنند و مردم را به کلمات معصومین مانوس می کنند هم در شب و هم صبح و روز عرفه و هم بعد ازظهر عرفات و روضه‌ی آنها را می خوانند.

در عرفات وضعیت روحی باید متعادل و محکم بشود و عین شب قدر امیدوار بشود، آدم مطمئن بشود که در این جهادی که دارد انجام می دهد همه گناهانش بخشوده می شود، بعد شب حرکت میکند و سلاح جمع می کند، در مشعر ریگ جمع می کند تا اینکه در مشعر وقوف می کند، وقوف در مشعر پذیرفتن مسئولیت در جنگ است، باید شعور پیدا کنید که در میمنه است یا میسر یا جزء پیاده ها اند، بالاخره چه کاره است؟ وقتی که بفهمد چه کاره است؛ مثلاً فرض بفرمائید شهید آوینی است و باید کار فرهنگی بکند، این شخص دیگر دائم تردید به خود راه نمی دهد که من باید بروم و اسلحه به دست بگیرم و به خط مقدم بروم و بجنگم، کسی که تیرانداز است دائم نمی گوید که چرا به من اسب ندادید زیرا در آنجا هم ابلیس هست و وسوسه می کند، دائم ریاست و حسادت در مناصب جنگ هم هست مثلاً چرا من فلان چیز نشدم و فلانی فلان چیز شد، دائم این امور را در گوش آدم زمزمه می کند؛ در صورتی که اینجا یک جبهه است و توانایی هر کس هم باید

بنحو احسن در خدمت گذاری به موضوعی که رهبر تعیین می کند باید وارد شود و هر کس بر اساس شاکله اش، یک نفر آدم فرهنگی است، کس دیگری آدم سیاسی است، و دیگری اقتصادی است ولی در هر کدام از اینها سرعت و دقت مهم است و بعد هم تاثیر بگذارد خوشحال باشد که آن برادرش هم قوی می جنگد مثلاً از منزلت هوش، هوش او زیاد است و این از نظر سیاسی و بیان قوی تر است مثلاً رجز می خواند و تهیج می کند، یک نفر دیگر را هم می بینید که تیر و کمان خوب می اندازد یا نیزه خوب می اندازد، خوب حالا هر کسی یک در جنبه قوی است مثلاً در جنگهای امروزی بعضی از رزمنده ها خوب بلدند که عربی صحبت کنند و بروند تا عمق خاک دشمن بروند و شناسایی کنند و اطلاعات بیاورند و بتوانند بچه ها را شبانه به آنجا ببرند، یک نفر در تخریب، یک نفر در تانک، یک نفر در پشتیبانی، یک نفر در اسلحه خانه است، یک نفر در کارخانه ساخت این سلاح ها کار می کند، در این بین نباید ابلیس آدم را فریب دهد که بگوید ای کاش من مثلاً رئیس می شدم یا اینکه وسوسه شود که چطور می شود غنیمت بهتر جمع کرد یا چطور می شود که جان سالم به در برد و انحاء مختلف، یعنی هر کس که می ترسد به یک نحو وسوسه می شود، کسی که شجاعت دارد و تحریص به سمت پست ها شود، یعنی هر کس را با یک زبان خاص وسوسه می کند این طور نیست که وسوسه نکند، این ها در مشعر پیدا می شود، شعور پیدا کردن در وقوف مشعر است.

در هر دو جایش یعنی هم در وقوف عرفات و هم در وقوف مشعر با پرچم دارتان هستید زیرا در این دو جا حتماً حضور دارند هم زماناً و هم مکاناً در هر رزمی همینطور است، در هر جنگی همین طور است؛ تمام که شد آنگاه می گویند که حالا بروید و شروع به جنگیدن کنید، در اینجا دیگر خودتان هستید و خودتان یعنی در اینجا دیگر اختیار و اراده و هوش و حواس دیگر از تولی خارج می شود بلکه وارد در تصرف می شود، همه هم و غم این بود که بفهمم وظیفه ام چه بود و کجا با بایستم و چه خدمتی بکنم و بعد هم به خودم

تردید راه ندهم.

سپس وارد در صحرای منی می شوید برای عملیات، اینکه کجا خانه ابلیس است که بروم و همانجا را بزنم وقتی که می زنید باید بدانید که چه می زنید، دستور و موضوع چه بود و ریگی را هم که می زنم باید به آن حتماً بخورد و این باید بر بدنش بماند تا روز قیامت و بابی را باید ببندد، باب ایمانی را که در عرفات در دعا به دست آورد و زره ایمانی که در آنجا پوشید و تشخیصی که در مشعر پیدا کرد و بین طلوع فجر و طلوع آفتاب در منی می رود برای اینکه خانه ابلیس را بزند، روز عید خودش را می آورند، حقیقتاً هم می آورند، همانطور که حقیقتاً در ماه مبارک رمضان ابلیس و اعوان و انصارش را اسیر می کنند و مردم می توانند نفسی بکشند و یک جهشی در عباداتشان پیدا می شود یک علاقه ای پیدا می شود به قرائت قرآن و اینها، در آنجا تمام آمال و آرزوی قرن بیستم شیطان، تمام فرماندهانشان را می آورند، تمام تصمیم گیرندگانشان را می آورند و من می خواهم آنجا ریگ بزنم باید این چیزی را که می زنم بدانم چیست که ریگ می زنم، اول باید بدانم که ولی من هست و اول او ریگ می زند و به اتکال او من هم ریگ می زنم.

لذا روز عید قربان خود شیطان را همه ریگ می زنند، شیطان اول و دوم را ریگ نمی زنید، سه شیطان است، شیطان اول عوام الناس آنها است، شیطان دوم خواصشان است، در شیطان بزرگ خود شیطان است، ائمه کفر آنجا هستند، روز عید دستور می دهند که بروید و امامشان را بزنید یعنی چطور شما در عرفات باید امام شناسی بکنید، چون نمی شود خداپرستی بدون امام کرد، ترد اهواء شیطانی هم بدون توجه به امامشان امکان ندارد، همه شهوات یک مرکز فرماندهی دارد و خدای سبحان دستور داده است که با روبناها درگیر نشوید، نمی خواهد بگوید که همه بیایند و کار برابر بکنند، بلکه می گوید جنگ بدون امام معنا ندارد، مثلاً وقتی دو برادر با هم کشتی می گیرند این جنگ نیست، یک جنگ حقیقی در عالم هست، آنها می خواهند زیبایی ها را

ترد کنند و زشتی ها را جایگزین کنند و امامان برحق هم می خواهند زشتی ها را ترد و زیبایی ها را جایگزین آن بنمایند، باید وارد در لشکر شوید فکر نکنید که می توانید فردی بجنگید و اگر رفتید حتی یک آبدارچی شدید و از دستتان همین بر می آمد یعنی اینجا سطح بندی می شود، داخل لشکر صف بندی می شود، تقسیم وظیفه می شود، توانمندی ها طبقه بندی می شود و فرماندهی می شود.

بنابراین روز عید که عید گفته می شود فرقی با عید فطر این است که این عید جنگ است عید برنامه ریزی نیست، عید فطر، عید برنامه ریزی است، عید تقدیرات است، عید برآورد ظرفیت ها است، عید قربان عید تحقق است، اینکه بالاخره ما در درگیری در چه موازنه ای قرار گرفتیم و ابلیس را لعن می کنیم و خدا هم زمینه کار را برای ما فراهم می کند، حالا عده و عوده ی ما کم است و تمام این دو میلیون زائری که می آیند مثلاً صد تایش سنگ شان به این می خورد و بقیه اش نمی خورد، خوب او مهلت پیدا می کند، اینکه می گوئیم که ریاست نفاق در دوره دوم هم ادامه دارد همین است. فردایش هم که مثلاً روز دوم است و به عوامشان ریگ می زنید و سپس خواصشان را ریگ می زنید و دوباره خودش را ریگ می زنید صد نفر ریگشان اصابت میکند، صد نفر هم نه هزار نفر، نه؛ ده هزار نفر، نه؛ هفتاد میلیون نفر شیعه، ما چند نفر هستیم؟ صد هزار تایی ما به تناسبات اخلاصمان این ریگ می رود و جایگزین می شود.

ریگ حضرت ولی عصر عجل ... تعالی فرجه الشریف تا اعماق وجودش می رود و جایگزین می شود و برایش دردآور است، حضرت باطن باطنش را نشانه می گیرد و آن هفت ریگ را به هفت موضع باطن ابلیس می زند و در هر سه روز هم همینطور است اما از ایشان که پائین تر می آید دائم از وجود مبارک ایشان فاصله می گیرد، همین که فاصله بگیرد دستگاهش فرصت تنفس برای برنامه ریزی کردن پیدا می کند.

خوب حالا ما جنگیده ایم و حالا یک شاخصه می خواهیم برای اینکه چقدر درجه اخلاص داشته ایم، که در

اینجا می آییم و قربانی می کنیم اگر قربانی برای خدا باشد آن چیزی که در توان آدم باشد را جستجو می کند و بهترین را قربانی می کند.

پیامبر صلی ... علیه و آله در حجت الوداع نقل می کند که هفتاد شتر قربانی می کند، خوب بعد از اینکه می آوردند آنگاه تقسیم می کردند زیرا یک عده ای نداشتند، همه هم در نظر رهبری نیستند ولی خواهید دید که در آنجا بین شیعه ها در حد بضاعتی که دارند مثلاً کسانی که در بعثه هستند یا کسانی که خدمه هستند یا کسی که مدیر یا کسی روحانی است یا کسی که پول دار است بر سر قربانی چقدر غر غر می کنند، طائفه های مختلف هستند، شیعه های تهران یک جورند، اصفهانی ها یک جورند، شیرازی ها یک جورند، نجفی ها یک جورند و ... ولی شما موفق نمی شوید که همه را ببینید مثلاً در بعثه ممکن است افراد شهرستانی را که می بینید یک مقدار از مراتب ایمانی بالاتری برخوردار باشند، در آنجا با عوام مردم کمتر برخورد می کنید یعنی همان قصه ای که در رابطه با هابیل و قابیل پیش آمد کرد، افرادی هستند که قربانی شان را به فردا موکول می کنند که ارزان تر در بیاید و بتواند سوغاتی بیشتری بخرد، این قضیه همانند هابیل و قابیل است که آن رفت و گندم های زردش را جمع و جور کرد و آورد و این یکی یک گوسفند چاق و چله در دام هایش را گشت و پیدا کرد و برای قربانی آورد و خدا مال او را قبول کرد.

نشانه اخلاص بیرونی شما در رمی که می کنید شیطان بیرونی در کنده شدن یک چیزی از نفس آدم مانند پول است و برای آن مردم قربانی است، بعد این اولین شاخصه است سپس که عبور کرد به شما می گویند که قبول شده اید و قربانی شما پذیرفته است و وقتی که پذیرفته شد دوباره همان قضیه ای که برایتان گفتم یعنی به شما می گویند که خود را نشانه دار کنید که در این وضع این بودید و جنگدید، که حلق کردن است.

حجت الاسلام زیبایی نژاد: اول حلق می کنند و بعد از آن قربانی می کنند؟

ج: نه، اول قربانی است و بعد حلق است حتی بعضی از آقایان هم مانند حضرت امام رضوان ... تعالی علیه سخت گیری می کنند و می گویند که باید اول خبر قربانی برسد و بعد حلق کنید بعضی دیگر هم مقیدند که تا قبل از اذان باشد یعنی اگر به غروب خورد نمی توانید قربانی کنید و باید فردا این کار را انجام دهید اما بعضی از آقایان هم می گویند که شب قربانی کردن هم اشکالی ندارد البته این اختلافی است که هست ولی ترتیبش اول قربانی و سپس حلق است، یا حالا می گویند اگر نتوانسته اید که قربانی کنید می گویند که حالا حلق بکنید و فردا بروید و قربانی کنید این بستگی به اختلاف فتوایی است که آقایان دارند، بعضی ها هم مخالفند یعنی می گویند اول باید قربانی شود و بعد حلق انجام شود.

لذا این جنگ با یک استاندارد از درون حالا نشانه دار می شود، می گویند حالا حلق بکنید و بگویید که من رزمنده این جبهه بوده ام، حالا یک عده ای به ایمان حلق می کنند و واقعاً حاجی می شوند، حاجی یعنی کسی که رفت و احتجاج کرد و به قصدش رسید، قصد کرد خدا را، قصد کرد یعنی از درون تکامل را از او خواست و سپس در مقابل دستگاه ابلیس هم احتجاج کرد و حاجی شد. سرش را که کوتاه می کند از لباس بیرون می آید و یک سری لباس پوشیدن بر او حلال می شود آنوقت علامت دار می شود.

به نظر ما می آید که این فلسفه حج تمتع است، فلسفه بیتوته شبها (در منی و عرفات و مشعر) و وقوفی که در منی دارید رکن نیست، رکن همان کار اصلی با امام است یعنی هر جا که امام است رکن است، رکن عمل است، وقوف و مشعر رکن است ولی بقیه رکن نیست. س: بقیه اش چون واجب است امام عمل واجب را انجام نمی دهد؟

ج: امام انجام می دهد اما شما در لشکر تا آنجایی که واجب بود با امام باشید ولی بقیه اش لازم نیست که با امام باشید در این لشکر پراکنده می شوید و می زنید، در آنجا دیگر خودت هستی که قبول مسئولیت می کنی،

اختیارت را دیگر به دست خودت سپردند، درست است که کسانی که می خواهند هماهنگ عمل کنند باید هوشیار باشند که هماهنگ با چیزهای قبلی عملیات را انجام دهند ولی اختیار دست خودتان است، ریگ زدن به دست خودتان است، قربانی کردن به دست خودتان است، حلق کردن دست خودتان است.

بیتوته منی بهینه اعمال شماست، منی یعنی آرزو یعنی می خواهند که آرزوهایمان را هم به اراده خدا گره بزنیم و نبود مگر همان سیری که آمدیم، دو شب بیتوته دارید شب یازدهم و دوازدهم که برای همان ریگ زدن هاست، برای همان رمی کردن هاست یعنی عرفان نسبت بین بیرون و درون ماست، نه نسبت بین درون و بیرون؛ عرفان نسبت بین ولایت تکوینی، اجتماعی و تاریخی و بین نفسانیات است، نه نسبت بین نفسانیات و بیرون مبهم، موضوع از بیرون تعیین می شود لذا روح قرآن را هم که نگاه می کنیم همه اش دعوت به رسولانش می باشد، خیلی انسان را وارد خودش نمی کند، مرتب تذکر می دهد که ما هستیم که حاضر هستیم، شما کجا هستید؟ کجا می روید؟ قواعد هدایت و ربوبیت و رزق در دست ماست، بیرون خودتان را بخواهید تا درونتان هماهنگ شود.

س: پس چرا جهاد با نفس را جهاد اکبر می نامند و جهاد فی سبیل ... را جهاد اصغر می نامند؟

ج: این جهاد اصغر و اکبری که می گوئید و مقایسه ای که می کنید جهاد اصغر درگیری اجتماعی است یعنی سپاه دشمن را گرفته اید و کتک زده اید ولی در رابطه با جهاد اکبر که می گوید می گوید کنترل نفس بدون امام نمی شود، بدون پیغمبر نمی شود یعنی هم بر جهاد اصغر و هم بر جهاد اکبر اخلاص حاکم است و این اخلاص درونی نیست بلکه توجه به فرستادگان خدای متعال و ربوبیت و امر و نهی او است. اینکه می گوئید که نماز و روزه و حج بدون ولایت پذیرفته نیست می خواهیم بگویم که کنترل نفس هم به دست خود انسان نیست نمی توانید انجام بدهید بلکه باید خودتان را واگذار به امام لذا باید وارد در لشکر شوید، هجرت کرد،

جهاد کرد، باید از قومیت درآمد، باید از ملیت درآمد، این بیرون آمدن ها را گاهی می گویند که با ریاضات نفسانی محقق می شود و گاه می گویم که با تبعیت از امام حی محقق می شود که در سن بلوغ او یک فرمانی دارد یعنی در هر سنی با توجه به شرایط فرمان خاصی هست، امر و نهی دارند.

بسمه تعالی

جلسه دهم

پیاده و تایپ: گودرزی

در رابطه با حج به صورت خلاصه و فشرده مناسک حج و کیفیت پرورش مستطیعین مادی و معنوی در فرهنگ شیعه را به همراهی کردن با ولی و تشخیص موضوع تکلیف و امر و نهی کردن ولی و کیفیت هماهنگی با او و برخورد با دشتگاه ابلیش تعریف کردیم و توضیح دادیم .

هم عرفان به دشتگاه نظام ولایت را پرورش می دهیم و هم احتجاج به دشتگاه کفر را قولاً و عملاً [پرورش می دهیم] حالا اگر چنین معرفتی در زمان و مکان فرد پیدا شود، ابلیس چه کار می کند. همان مطلب را باید از ائمه نور فرا گرفت و بر آن امر اهتمام کرد. لذا شناختن بت و طاغوت ها در زمان خود و نمود بت های زمان ما (مثلاً قرن بیستم) آن چیزهایی که که علت سجده کردن بر آنها می شود این وظیفه علماء است که به مردم معرفی کنند و به سجده کردن به دشتگاه خدای متعال دعوت کنند یک امر اعتقادی نیست. باید بگوییم باور فرهنگی و باور عینی و عملی و تحقق است و در قرن بیستم حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) به عنوان بت شکن قرن در مقابل دشتگاه استکبار مدرنیته، بت پرستی مردن و وحشیگری منظم پرچمی بلند کردند و همه ملت های اسلامی و غیر اسلامی (همه ادیان مسیحیت و یهودیت) را به خداپرستی دعوت کردند و بت های زمان را شکستند.

عالم یعنی کسی که قلعه اعتقادات و ایمان مردم بشود، ایمان، باور مردم و زندگی آنها، یعنی رزق مادی آنها که ظلم و عدلی در آن جاری است در مقابل اینها بایستد هم در امر سیاسی و هم فرهنگی و اقتصادی آن.

لذا حول «قولوا لا اله الا تفلحوا» از بعثت پیامبر عظیم الشأن اسلام، امت اسلامی درست شده است و محور وحدت امت اسلامی است. در قرن بیستم هم حاصل همه عبادات در طول سال در قدرت امت اسلامی متجلی می شود یعنی استطاعت بزرگانشان، خدای متعال خانه خدا را قیاماً للناس قرار داده است یعنی هر سال یک تذکر بوسیله این اجتماع بزرگ و یک وحدت کلمه‌ای درست شود و جلوی این توطئه‌هایی که شیطانهای انس و به تبعشان شیطانهای جن نفوذ و مشارکت در سرنوشت امت جهان اسلام پیدا می کنند بایستد. اینکه ابلیس قول داده است که در همه شئون مشارکت دارم، در زاد و ولدش، در خورد و خوراکشان و ایمانشان مشارکت دارم، حصن و قلعه‌ای که می تواند جلوی این نفوذ را می تواند بگیرد بوسیله علماء است و حاصل کار تبلیغی و ابلاغی شان باید بیاید و در حج جمع شود، یک بار دیگر بیایند و منادی وحدت را سر بدهند و افشاگری توطئه‌هایی که دستگاه کفر و نفاق بر علیه این امت شبانه روز فکر می کنند را باید بر هم بزنند. این کلیت اعتقادی قضیه است. حالا این در ولایت اجتماعی وقتی که می خواهد بیاید و جاری شود بدون مدل نمی شود مانند آن چیزی که ما در اداره نظام مبارک جمهوری اسلامی می گوییم در بعد سیاست خارجی مان می گوئیم، دقیقاً حج مظهر نمایش سیاست خارجی است یعنی هیچ چیزی دیگری غیر از اعلای کلمه حق و قدرت نمای مقابل قدرت کفر در سیاست خارجی ما نیست از این رو باید تمام سفارت خانه ها در موسم حج تشریف بیاورند و گزارش کارشان را ارائه بدهند یعنی کل برنامه ریزی که در طول سال دارید از قبل گزارشهایش باید در ایران گرفته شود و در آنجا دوباره تبدیل به برنامه شود و به هر ملت خاص باید برنامه داده شود، غیر از اینکه یک برنامه کلان داریم که همه در آن مشترک هستیم که باید مقاومت کنیم در مقابل کفر جهانی بلکه باید برنامه‌هایی خاص برای ملتها هم داشته باشیم لذا برنامه‌های حج یعنی سیاست خارجی مان یا سیاست داخلی مان که ولایت کردن بر مردم است حول محور عدالت یک مدل واحد می

خواهد یعنی سرنوشت داخل کشور بریده از سرنوشت داخل کشور نیست چرا؟ چون امت وسط، امتی که امت خواص است یک وقت عوام و خواص را شما در افراد می آید و تطبیق می کنید ولی یک وقت خواص و عوام را در امتهای بررسی می کنید امت رهبر، امتی که شأنش رهبری است امت خواص است لذا منزلت زندگی اش هم باید در ایمانی باشد، باید زاهدانه و عادلانه باشد، دقیقاً باید یک زندگی پیامبر گونه داشته باشد البته منظورمان این نیست که همه شان باید پیامبر شوند بلکه باید ظل [پیامبر شوند] وقتی که ملت ها و حکومت ها می خواهند از اینها سر مشق بگیرند باید راه و رسم شان، راه و رسم شهداء بشود، امت شاهد یعنی می خواهند شاهد اعمال بقیه امتهای بشوند. حالا اگر چنین چیزی بخواهد واقع شود استطاعت را، استطاعت ایمانی تعریف کنیم و شاخصه های توانمندی یک ملت (اینکه می گوئیم یک ملت باید توانمند بشوند، توسعه مند بشوند و از این دست قیوداتی که می آورند) را باید حج به ما بدهد. در بحث توسعه می گویند مثلاً از نظر صنعت باید فلان طور بشویم از نظر ثروت فلان جور و... در حالی که نباید این گونه باشد بلکه باید ببینیم حج چه طور شود، توانمندی سیاسی ملت چه طور می شود یعنی توانمندی ایمانی یک ملت چه جور شود، آیه استطاعت (که می فرماید) « مالستطعتم بالقوه ترهبون به عدو الله » باید ادبیات شاخص توسعه قرار داده شود و از معنی جمع آوری سلاح و اینها هم باید معنای کسب قدرتهای « سیاسی، فرهنگی، اقتصادی » کسب شود.

بنابراین تمام ساختارهای داخلی کشور، برنامه ریزیشان در آموزش و پرورش و آموزش عالی، وزارت دفاع، جهاد سازندگی و کشاورزی، وزارت مسکن و... همه اینها باید حول شکل گیری امت واحد اسلامی شکل بگیرد یعنی حول این صدهزار نفری که نمایندگان برتر کشور که قصد تشریف به حج را دارند و می خواهند رسالت ما را در سال معین کنند و قدرت ما را به نمایش بگذارند [با این اوصاف] ببینید وضعیت آموزش و پرورش

باید چگونه باشد؟ اولین کارش به جای اینکه بچه ها را به سمت اینکه دانشمند فیزیک بشوند که بعد برایتان اختراع بکنند، این است که عالم دینی بشوند که در آنجا رسالت هدایت امتها را به عهده بگیرند، به جای اینکه زبان انگلیسی زبان اول کشور بشود، زبان عربی باید زبان اول کشور قرار داده شود، یعنی به صورت طبیعی همه مردم بتوانند ادبیات عربی را که زبان بین المللی جهان اسلام است را خوب صحبت کنند، نه فقط در فرهنگ عمومی، بلکه در فرهنگ تخصصی هم باید مسلط بشوند، این اتفاق باید در مدرسه واقع شود، یک قدم بالاتر اینکه زبان و ادبیات قرآنی را هم باید یاد بگیرند، تمام شبهات عینی و نظری که اهل سنت بر ما می کنند را باید تمام بچه های ما مانند آب خوردن بلد باشند و مسلط باشند، ما باید به بچه هایمان یاد بدهیم که اینها (اهل سنت) هفتاد اشکال به امر ولایت دارند که بچه ها بفهمند که چقدر این هفتاد اشکال اینها تو خالی است ، چگونه خودشان درون متناقض هستند در این امر دهها جای دیگر به طور متناقض حرف زده اند همه مردم باید همانطور که فیزیک و شیمی و ریاضی را از حفظ هستند، این مسائل را (امور دینی) مانند دو ضربدر دو مساوی چهار تا بلد باشند، اخبار سیاسی را مانند آب خوردن بلد باشند، مثلاً وقتی که وارد عربستان می شوند باید بدانند که اینها چند تا قرارداد با اسرائیل دارند، چقدر از ثروتهایشان در اروپا سرمایه گذاری شده است، تا چه عمقی از وجودشان وابسته به استعمار و استکبار جهانی است، وقتی که مردم ما خبر این چیزها به ملت سعودی بدهند آنها را تکان خواهند داد، بقیه ملت ها که می آیند اولین چیزی که عطش داشته باشند، این باشد که اخبار [کشور و ملت] خودشان را که دولتهایشان سانسور می کنند بشنوند، مثلاً در ملت مالزی، اندونزی و هر جایی که تعداد مسلمانان زیاد است سانسور خبری بسیار زیاد است آنوقت ما [در حج] همه اینها را برملا کنیم و به ملت ها اطلاع دهیم و اینها عطش داشته باشند که ببینند آنجا و از ما خبر بگیرند.

س: با این کارها که دیگر ما را راه نمی دهند.

ج: نه ببینید گاهی بهانه دست کسی می دهیم ، گاه پتانسیل درست می کنیم چطور در طول تاریخ شیعه شما الان خطبه قدیر را ، زیارت جامعه، ولایت محوری، زیارت عاشورا در قلب و جانتان است ولو اینکه در مرز که می روید مفتاح و زیارت عاشورایتان را پاره می کنند اما اینها که نمی توانند هویت شما را هم پاره کنند، اشک شما را که از شما نمی توانند بگیرند، می توانند جلوی مداح را بگیرند که برای شما نخواند ، می توانند محدودیت های زیادی برای شما درست کنند اما هر چقدر هم که محدودیت برای شما درست کنند، آن چیزی را که شما با آن پرورش پیدا کرده اید و آن چیزی که مظهر یک فرهنگ هست را از شما نمی توانند بگیرند یعنی یا با اوج مظلومیت تان که آنجا تشریف می برید مثل آن پیر زنی که در یک عصری که قبر حضرت ابا عبدالله را شخم زدند یعنی در اوج جسارت به قبور مطهر ایشان و اجازه نمی دهند که اینها به زیارت بیایند مگر اینکه یکی از دست کسانی که قصد زیارت دارند را ببرند و آنها قبول می کنند و یک دستشان را قطع می کنند که به زیارت بروند این پیر زن همه قدرت یک پیر زن را می شکند تا اینکه بگویند آقا اصلاً راه نمیدهیم خوب بعد خودشان باید پاسخگوی افکار عمومی باشند که چرا این اقلیت را راه نمی دهند من به نظرم می آید که مسئله برائت باید تعمیم داده شود، محدود به یک جلسه در آنجا نباید بشود یعنی باید همه وجوه یک شیعه و یک مستطیع را که ما به آنجا می بریم از غذا خوردنش مانند وجود مبارک امام سجاد علیه السلام که وقتی را آن گوسفند را می بیند غش می کند و می افتد یعنی از دیدن یک منظره حکومت را می شکند نه با یک برنامه ریزی تصنعی بلکه با حقیقت حیات زندگی شان که هر چیزی را که می بینند آیه و نشانه می بینند و منقلب می شوند، ایشان ۳۴ چهار سال این کار را کرده اند، شما باید بتوانید فرهنگ شیعه گری تان را داخل نظام و ساختار حکومتی تان ببرید آنجا بی اختیار کسانی که دارای این

استطاعت معنوی هستند لحظه به لحظه فرهنگشان را بروز می دهند چون برخورد می کنند، از لباس پوشیدن تا خوردن و ارتباط برقرار کردن و ... در عرفات و منی در هر جا که هستند هویت خودشان را بروز می دهند.

باید با فرهنگمان بقیه فرهنگها را سرپرستی کنیم این اتفاق نمی افتد مگر در داخل سیاست داخلی ما که بر آموزش پرورش و آموزش عالی و در حدود اولیه سازمان برنامه و بودجه ادبیات توسعه تعریف پایه و شاخصه و استانداردهایش عوض شود، آنوقت آن روز را می بینیم که هر یک ایرانی از هزاران هزار موشک، هزاران هزار سلاح دفاعی و امنیتی که آنها دارند [قوی تر است] و ترس آنها را فرا خواهد گرفت .

حالا یک وقت هست که که کفایت می کند که آقا پیام بدهند و در آنجا پیام ها را ترجمه کنند و به دست مردم برسانند یک وقت این گونه فکر می کنیم ، یک وقت نه می گوئیم مظهر و پیام را در خلق شیعه جاری و ساری می کنیم مثل همین نمونه ای که گفتم مجموعه ای از اطلاعات زیاد در رابطه با مالزی اندونزی و ... این آمادگی را داشته باشیم که این ملت بیاید با ما تماس بگیرد یا ما با آنها تماس بگیریم، ما اخبار را با زبان عربی می دهیم ، با زبان خودشان به آنها منتقل می کنیم، چگونه خواهند توانست این را کنترل کنند. یک وقت هست که نشریه می دهیم خوب این نشریه ها را جمع می کنند، اما به آن صورت حتی اگر نیم ساعت هم باشد و در راه در داخل اتوبوس باشد بعد هم سیستمی نیست که مثلاً بگوئیم که ده نفر را هم شناسایی کنند بلکه صد هزار تا هستند یا اصلاً باید راه ندهند یعنی برخورد فیزیکی کنند یا اینکه اگر راه دادند اینها(زائران) این پتانسیل را دارند و از هر فرصتی هم که به دست بیاورند استفاده خواهند کرد.

بنابراین اصل مطلب این است که به نظر ما حج با آن سیر عبادتی که گفتیم از نماز گفتیم در اول سال و بعد ماه رمضان شاخصه توسعه تاریخی ما خواهد بود و هر وقت که حکومتی داشته باشیم شاخصه هایش را از دین

می گیریم، اگر اقامه کلمه حق موضوع نظام مبارک جمهوری اسلامی باشد شاخصه های دینی می آید و آن را معرفی می کند. این کلیت قضیه بود.

حالا با بحث مدلی که می خواهیم انجام دهیم، ابتداءً باید بدانم که روح این بحث دستتان آمد یا نه؟ به جای ادبیات توسعه و شاخصه های آن که مادی است، بالعکس ما، او می گوید شاخصه ها هم از نظر یک نظام، یک نظام باید ثروتمند شود، یک نظام باید بخش خصوصی اش به حدی برسد که اینها بتوانند در مجامع بین المللی و جاهایی که تصمیم گیرنده هستند در آنجا نقشی را بازی کند یعنی عملاً این صنف بیایند و بر کشور حکومت کنند حتی بر نظام سیاسی کشور هم حکومت کنند یعنی طبیعی است که حق رئیس جمهور شدن متعلق به این صنف است، حق نمایندگی مجلس کشور متعلق به این صنف باشد زیرا که می خواهند روی این موضوعات تصمیم بگیرند خوب بهترین کسانی که می توانند روی کارخانه ها تصمیم بگیرند، روی صنعت تصمیم بگیرند روی واردات و صادرات اینها و روی بنادر می خواهند تصمیم بگیرند کسانی هستند که اینها را دارند یک چیزی کاملاً طبیعی هم هست. لذا یک کشور چه وقت قدرتمند هست؟ وقتی که بتواند در ارتباطات بین المللی و جهانی اش حرف اول را در تکنولوژی و صنعت بزند به تبع آن شهروندش هم وقتی که توانست اعتبارات را جذب کند و خودش هم اعتبارات خودش را بتواند به صورت بهینه از فرصت ها استفاده بکند تک تک افراد و شهروند هایش هم قدرت درآمدشان بالا می رود وقتی که قدرت درآمدشان هم بالا رفت می توانند ارتباط بهینه ای را با دنیا برقرار کنند، آنوقت در این صورت انگیزه هایشان بالا می رود و تبدیل به یک ملت خالص دنیایی خواهند شد. دقیقاً ما عکس همین مطلب را می گوئیم، می گوئیم که ما یک ملت ایمانی می خواهیم، آنوقت در آن دستگاه که ادبیات توسعه مادی اصل بشود آزادی به دین هم می دهند یعنی دین را داخل در رسوم و آداب می کنند و می گویند که ما آزادی فرهنگ خودمان را هم می خواهیم، آن

فرهنگ، فرهنگ گذشتگان مان است که شامل خط و نقاشی و... می شود و در نهایت در کنارش هم دین مطرح می شود یعنی این چیزهایی که زائیده جامعه است، دین را هم زائیده جامعه می دانند. لذا ادبیات توسعه را مشروط به آزادی های فرهنگی می کنند آنوقت عربستان سعودی ها لباس سنتی اش را می پوشند می گویند ما با طرز لباس پوشیدن شما مشکلی نداریم . ولی یک وقت هست که نه خود این عبادت را می آورید و در هویت یک کشور تعریف می کنید و متولی این می شوید که استطاعت ایمانی یک ملت را بالا بیاورید خوب شاخصه هایش یکی نماز است، حج است، روزه است و .. و مظهر بعد سیاسی اش در طول سال حج است که اعلام سیاست خارجی می کند اعلام رهبری بقیه ملت ها را می کند همانطور که ملت آمریکا ادعای رهبری بقیه ملت ها را دارد.

خوب اگر چنین چیزی بخواهد واقع شود که نخواهید استطاعت مادی را از معنوی ببرید، تکامل مادی را از تکامل معنوی جدا کنید و بعد هم حج را به عنوان یک مناسکی که عرفان فردی را تامین می کند به اینکه یک نفر را در حال خودش می برد و از خانه اش جدا می کند، در این طوفان دنیا زدگی و مدرنیته افراد را حدود یک ماه از آن زندگی جدا می کند و با خدای خودش آشنا میکند از این به اصطلاح حالت های ملکوتی که هیچ ربطی هم به سرنوشت تاریخی و اجتماعی ملت ها ندارد، که خلاصه این مطلب را می برد و تبدیل به یک مطلب روانشناسی می کند که مثلاً دین تسکین می دهد و اضطراب ها را کم می کند؛ واقعاً همین ها را می گویند.

حجت الاسلام زیبایی: صبح ها ، هر روز صبح همه شبکه ها برنامه خانواده دارد و در هر برنامه یک کارشناس روانشناسی می آورند و همه اش هم همین حرف را می زنند که آقا شما دارید گریه می کنید شما مشکل

روحی دارید با ید این کار را انجام دهید.

ج: بله، خلاصه دین در دنیا اثبات کرده است به جای اینکه در زندگی افسردگی باشد و یک عده ای از نظر اراده مقاوم نیستند و در شهوات مدرنیته غلظت های شدید ندارند و در طوفانهایش دچار شکست و پیروزی می شوند خوب است که برای اینها داروی دین را بفرستیم یک مقداری با خودشان خلوت کنند و نعوذ بالله دین به عنوان مسکن استفاده شود. در صورتی که ما یک چنین تعریفی از دین نداریم، دین ادعای کمال دارد، دین ادعای شمولیت دارد، دین ادعای این را دارد که در همه شئون می تواند نظر دهد؛ دقیقاً همین جمله ای که آقا دارد که می فرمایند همه دشمنی با نظام اسلامی این است که دین این پرچم بلند کرده است که من می خواهم در همه شئون وارد شوم و قدرت اداره شوم، همین یک جمله را آقا در همه سخنرانی هایشان می گویند؛ امام هم می گفت.

حالا این اگر بخواهد عملی شود یک سیر بحث وارد در بحث فرهنگستان می شود که باید دین فلسفه اعتقادات خودش را بهینه کند، فلسفه تکوینش، فلسفه تاریخ بدهد، فلسفه تاریخ فلسفه اجتماعی بدهد بعد این سه فلسفه بتوانند فلسفه های مضاف خودشان را بدهند و طراحی کنند لذا مشکل در عقلانیت استضائه از دین و منابع وحی است یعنی ظرفیت موجود عقلانیت حوزه های علمیه در استخراج نظام خطابات برای لجستیک کردن حکومت ضعیف است این اگر عملی شود آنوقت نظام خطابات می تواند وحدت و کثرت خودش را در همه شئون پوشش دهد سپس با یک مکانیزمی بیاید و وارد در پیش فرضهای تئوری ها و اگر و آنگاه های دانشگاه شود و بعد با لوازم عقلی بیاییم و اینها را در معادلات جاری کنیم و بعد با لوازم دوم آنها را در مدل اداره وارد کنیم که اعم از حکومت تا نهاد خانواده می باشد که بتوانیم برایش [مدل متناسب با دین بنویسیم].

خوب اگر که یک چنین چیزی باشد، (نمودش همان چیزی که عرض کردم) سیاست های اصولی پرورشی داخل کشور همه شان برای ارتقاء استطاعت معنوی و مادی حج بسیج می شوند و قبل از آن هم برای بالا بردن استطاعت ظرفیت ایمانی مردم در ماه رمضان و قبل از این هم بالا بردن قوای ایمانی مردم (در همین ایامی که هست و همین مسیر) در خانه تو مسجد می باشد.

در این موضوع، موضوع اصلی می شود سپس برای این مطلب شما حتماً محتاج تکنولوژی هستید مثلاً اگر ما بخواهیم دقیقاً آن چیزهایی که چهار چوب و اسکلت مسافرت حج هست را پیاده کنیم شما اینها برایتان مهم باشد که ما حتماً اگر امت وسط هستیم باید در طول سفر حشر و نشر پیدا کنیم با امت های مختلف حالا در قدیم به خاطر تکنولوژی که نبوده است ۶ ماه طول می کشیده است ولی حالا یک ماه بیشتر طول نمی کشد حالا ما بیاییم و هواپیما را داخل کشورهای همسایه ببریم و مستقیم داخل خاک سعودیه ببریم حتماً ۷-۸ سال طوری باشد که اینها بتوانند هم کاروان با بقیه ملت ها باشند هم اتوبوس شوند یک عده با ترکها، یک عده با عربها، یک عده با یمنی ها، طوری برویم که با اینها هم اتوبوس و هم غذا شوند.

یک مطلب دیگر آداب تشریف که به این شکل است که شما وارد میقات می شوید و در آنجا یک غسل دارید و سپس قبل از ورود به حرم دوباره باید بایستید و غسل کنید تمام این مکانها را ایستگاه درست کنید که غسل ها انجام شود بعد ارتباط برقرار شود زیرا در آنجا روستا هست اصلاً در آنجا هفت، هشت ساعت بمانند آنوقت مجبور هستید برای این افراد تکنولوژی تعریف کنید که رفاه زائر را فراهم کند یا مثلاً وقتی که می خواهید به عرفات بروید در شب نهم، به عرفات نروید بلکه به منی بیایید اهل سنت هم همین کار را می کنند یعنی می آیند منی و در آنجا می خوابند پس ما هم برنامه ریزی کنیم که مردم به آنجا بروند برای این مطلب

چه وسایلی باید فراهم کنیم که متناسب با آن پرورشی که به زائر در ایران داده اید از نظر خورد و خوراک و مسکن و... آنجا [شرایط] برایش قابل تحمل باشد و بتواند پیامی که شما می خواهید به مردم ملت های مختلف برساند مانند یک مامور که وقتی او را به ماموریت می فرستید لوازم مورد نیازش را هم به او می دهید لذا در همه بخش هایش چه در طول حج و چه در طول سال وقتی که می خواهید سطح عبادت افراد بالا برود باید به دانشگاه برای این مطلب سفارش تولید تکنولوژی بدهید همانطور که آنطرف برای دنیای سرمایه داری برای تاجری که می خواهد جابجا شود می گویند ارتباطات باید راحت شود؛ در همین رابطه مثلاً یک پروازی دارد که بیست ساعت طول می کشد در این بیست ساعت بتواند در داخل هواپیما مطالعه اش را انجام بدهد کامپیوتر در اختیارش باشد بتواند فکس هایش بزند و سمینارهایش را بگیرد.

حجت الاسلام زیبایی : یک نکته که خوب است شما هم بدانید این است که اینها برای برائت از مشرکین به این نتیجه رسیده اند که چادر برائت که خود عربستانی ها می زنند فیلمبرداری مناسبی انجام نمی شود و ابهت جمعیت هم نشان داده نمی شود لذا هر سال از ایران چادری بزرگی را که طراحی کرده اند با یک مشکلات و سختی هایی به مکه می برند و چادر حاجی ها را می خوابانند و برپا می کنند، تمام بچه بعثه از شب تا صبح مشغول برپایی آن هستند بعد عربستان گیر می دهد که نباید این چادر قبلی را جمع کنید که بعد کلی صحبت و چانه زنی قبول می کنند.

ج: حالا در هر صورت می خواهم بگویم که اگر معادلات را مردمی کنید و مردم را در عمل روبروی آنها قرار دهید بعد از آن دیگر آنها نمی گویند که با یک بعثه ای روبرو هستند که بخواهند فشار بیاورند و مسئله را حل کنند بلکه مردم خودشان چادر را برپا می کنند دیگر در این صورت یقه هیچ کس را نمی توانند بگیرند زیرا از

همه ملیت ها داخلش هستند نباید کار محدود به بعثه جمهوری اسلامی شود بلکه ما باید خط بدهیم و

دیگران برپا کنند آنوقت این مراسم را امت اسلامی باید بگیرد نه ما.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته